بازدید شد
۱۳۸۲

۸۸۳۱-ق
کتابخانه مجلس شورای ملی
کشف الغمة اهل بیت الائمة جلد ۱۱
مؤلف محمدبن محمد صالح دماوندی
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۴۷
۱۱۷۵۱
شماره نسخه ۹۰۷۶
۱۴۴۷۱

ملی - فهرست شده
۹۰۷۶

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

یا محسن قد اتیتک المسیء وانا المسیء محمد بن محمد صالح الذیاونادی
اصلح الله حالهما واستصلح اعمالهما بمحمد وعلی والهما صلوات الله علیهما وعلیهم اجمعین

ولبعد این جلد یازدهم است از مجلدات دوازده‌گانه تفسیر اهل البیت علیهم السلام
که برطبق ترجمه تفسیر صافی مرحوم محدث نامدار ملا محسن فیض آماده شده است
از کتب فارسی لؤلؤ صدف تفسیری مثل او نیامده و نخواهد آمد انه ولی ذلک والقادر علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة

انا فتحنا

در بیرون مکه زنان و مردان و صغیر و کبیر بیرون آمده اند و سوگند یاد کرده اند بلات و عزی که و بعد ایشان را نگ
کذارند که تو داخل حرم ایشان شوی آیا میخواهی که اهل خود و قوم خود را مستاصل کنی حضرت فرمود که
من بجنگ ایشان نیامده ام آمده ام که طواف و سعی کنم و شتران خود را بکشم و گوشت آنرا برای ایشان
بگذارم و مردم عروه گفت بخدا سوگند که ندیده ام مثل امروز روزی که کسی را منع کنند از چنین اراده
که تو داری پس برگشت بسوی قریش و پیغام حضرت را بایشان رسانید ایشان گفتند بخدا سوگند که اگر محمد داخل
مکه شود و عرب بشنوند ما ذلیل میشویم و عرب بر ما جرات بهم میرسانند پس حفص بن اخیف و سهیل بن
عمرو را فرستادند چون حضرت نظرش بر ایشان افتاد فرمود که وای بر قریش جنگ ایشان را بکار انداخت
و نحیف کرد چرا مرا با سایر عرب نمیگذارند که اگر راستگو باشم امر پادشاهی با ایشان نیز باشد و شرف منزلت
و اگر دروغگو باشم دزدان و گرگان عرب کفایت شر مرا از ایشان بکنند هر کس از قریش امروز چیزی
از من طلب کند که غضب خدا در آن نباشد البته اجابت او میکنم چون آنها بخدمت حضرت رسیدند گفتند یا
محمد امسال برگرد تا ببینیم که امر تو بکجا منتهی میشود زیرا که عرب شنیده اند که تو متوجه مکه شده اگر بقهر داخل
شوی عرب ما را ذلیل خواهند دانست و بر ما جرات خواهند کرد و در سال دیگر در همین ماه سه
روز خانه کعبه را برای تو خالی میکنیم تا قضای نسک خود بکنی و برگردی پس حضرت مسئول ایشان را باجابت
مقرون ساخت گفتند بشرط آنکه هر که از مردان ما بسوی تو آید باز گردانی و هر که از مردان تو
بسوی ما آید باز نگردانیم حضرت فرمود که اگر کسی از مردان من بسوی شما آید من از او بیزارم و ما را
بسوی او حاجتی نیست ولیکن بر این شرط که مسلمانان در مکه مرفه باشند و در اظهار اسلام کسی از ایشان
ایشان را منع نماید و ایشان را اکراه بر کفر نکنند و بر ایشان انکار نکنند کردن شعایر اسلام را
پس ایشان قبول کردند و اکثر اصحاب حضرت انکار این صلح داشتند و انکار عمر از همه بیشتر بود عمر
بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله آیا چنین نیست که ما بر حقیم و دشمن ما بر باطل است فرمود
که بلی گفت پس چرا این مذلت را بر خود قرار دهیم در دین خود حضرت فرمود که خدا وعده
فتح و نصرت مرا داده است و خلف وعده نخواهد کرد پس آن منافق لعین گفت اگر
چهل نفر با من موافقت کنند من مخالفت محمد خواهم کرد و چون سهیل و حفص برگشتند
و مژده دادند بسوی قریش بردند عمر برجست و بخدمت حضرت گفت یا رسول الله تو نگفتی بما که داخل
مسجد الحرام خواهیم شد و سر تراشیده آنجا سر خواهیم تراشید چون منافقان مجادله در باب
صلح سخنان بسیار گفتند حضرت فرمود که اگر صلح را قبول ندارید پس با ایشان جنگ کنید
پس ایشان رفتند بجانب قریش و آنها مستعد جنگ بودند و بر ایشان حمله کردند و اصحاب
حضرت منهزم شده گریختند و در پیش حضرت گذشتند حضرت تبسم نمود و حضرت امیر المؤمنین را فرمود
که با تیغ شمشیر برو قریش را تعاقب کن و چون حضرت شمشیر کشید و در عقب قریش روانه شد

و ایشان آن حضرت را دیدند و برگشتند و گفتند محمد پشیمان شده است در عهدی که با ما داده است حضرت
امیر تبسم فرمود که نه بلکه بر عهد خود ثابت است پس اصحاب حضرت شرمنده برگشتند و زبان بمعذرت
گشودند حضرت فرمود که مگر من شما را نمیشناسم آیا شما نیستید اصحاب من در روز بدر که گریختید
و جرح کردید تا خدا ملائکه را بیاری شما فرستاد آیا شما نیستید اصحاب من در روز احد که
گریختید و بر کوهها بالا رفتید و هر چند شما را میخواندم متوجه من نمیشدید و همچنین حضرت پیش ایشان را
در مواطن بسیار بیان فرمود و ایشان معذرت طلبیدند و اظهار ندامت کردند و گفتند خدا و رسول
مصلحت را بهتر میدانند هر چه میخواهی بکن   گوید که ابن ابی الحدید نقل کرده است که حضرت
این معاتبات را با عمر فرمود و بعد از آنکه او تکذیب وعده او نمود و در این استدلال کرده است بر آنکه عمر در
حکم اهل مدینه باید که گشت بلکه حضرت در حین مراجعت این را ذکر کرد و برگشتیم در این باب از ابراهیم
پس حفص و سهیل برگشتند بخدمت حضرت و گفتند قریش قبول کردند آن شرطها را که گردن که
مسلمانان در مکه نمایند و کسی ایشان را اکراه بر بیرون رفتن از دین خود نکند پس حضرت صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلبید و فرمود که بنویس نامه صلح را حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل بن عمرو گفت ما رحمن را نمیشناسیم بنویس چنانکه پدران ما مینوشتند
حضرت رسول فرمود که چنین بنویس که باسمک اللهم این است از نامههای خدا پس حضرت نوشت که این
حاکمه و مصالحه ایست که بر آن اتفاق کردند محمد رسول خدا و بزرگان قریش پس سهیل گفت اگر ما میدانستیم
که تو رسول خدائی با تو جنگ نمیکردیم بنویس که این حکمی است که اتفاق کردند بر آن محمد بن عبدالله آیا ننگ
داری از نسب خود که چنین نمینویسی حضرت فرمود که من رسول خدایم هر چند شما اقرار نکنید پس گفت یا علی
محو کن از نام و محمد بن عبدالله بنویس چنانچه او میگوید پس حضرت امیر فرمود که من نام تو را از پیغمبری هرگز محو نخواهم
کرد پس حضرت رسول بدست مبارک خود آنرا محو کرد پس امیر المؤمنین نوشت که این نامه ایست که صلح کردند بر آن
محمد بن عبدالله و اشراف قریش و سهیل بن عمرو صلح کردند که ده سال در میان ایشان جنگ نباشد و دست
از یکدیگر بدارند و غارت بر یکدیگر نبرند و خیانت بیکدیگر نکنند و صندوق سربسته در میان ایشان باشد که
کینههای دیرینه را در آن گذارند و دیگر شرط کنند بشرط آنکه هر که خواهد در عهد و پیمان و امان محمد در آید و هر که
خواهد در عهد و پیمان و امان قریش در آید بشرط آنکه هر که بی رخصت ولی خود نزد محمد آید باز گرداند
و هر که از اصحاب نزد قریش رود باز نگردانند او را و آنکه اسلام در مکه ظاهر شود و کسی را بر دین خود اکراه
نکنند و کسی را آزار نرسانند و علامت خیانت نکنند و آنکه محمد امسال برگردد با اصحاب خود و در سال آینده
بیاید و سه روز در مکه باشند و با خود سلاح نیاورند بغیر سلاحی که مسافران را میباشد که شمشیرها
در غلاف باشد و نوشت نامه را علی بن ابیطالب و گواه شدند بر نامه مهاجران و انصار پس حضرت فرمود
که یا علی تو ابا کردی که نام مرا از پیغمبری محو کنی و حق آنکه از دنیا نروی که فرزندان تو را بمثل این فرمایند و است که اجابت

ما هر گاه وزنده ایشانرا باشد این امر در حالتیکه محزون و مقهور و مظلوم باشیم پس در روز صفین چون
مدد حکم حاضر شدند حضرت نوشت که این آن چیزیست که صلح کردند بران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و
معویة بن ابی سفیان پس عمرو بن عاص ملعون گفت که اگر ما میدانستیم که تو امیرالمؤمنینی با تو جنگ نمی
کردیم و لیکن بنویس که این آن چیزیست که بران صلح کردند علی بن ابیطالب و معویة بن ابی سفیان
پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت راست گفتند خدا و رسول حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا باین
در صلح خبر داد و ... نامه را نخوری که عمرو ملعون گفت نوشت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون
نامه صلح میان حضرت رسول و قریش نوشته شد قبیله خزاعه برخاستند و گفتند ما در عهد و امان محمدیم
و بنو بکر برخاستند و گفتند ما در عهد و امان قریشیم و بر این صلح دو نامه نوشتند یکی را حضرت نگاه داشت
و دیگری را سهیل بن عمرو داد پس سهیل با بعضی مردم برگشته نزد قریش رفتند و
حضرت اصحاب خود را فرمود که شتران خود را نحر کنید و سرهای خود را بتراشید صحابه امتناع کردند و گفتند چگونه
نحر کنیم و سر بتراشیم و هنوز طواف خانه و سعی میان صفا و مروه نکرده ایم پس حضرت از امتناع ایشان
غمگین شد و این واقعه را بام سلمه شکایت کرد ام سلمه گفت یا رسول الله تو شتران خود را نحر کن و سر بتراش
چون تو کردی آنها نیز خواهند کرد و حضرت رای ام المؤمنین را صواب دانست خود شتران را نحر کرد و سر تراشید
و آنها نیز شتران را نحر کردند اما با شک و ریب و آزار دل بر نفس ایشان پس حضرت فرمود که خدا رحمت
کند سر تراشیدگان را پس جماعتی که شتر همراه نیاورده بودند گفتند یا رسول الله مقصران را نیز بگو و این را
گفتند بگمان آنکه هر که شتر نیاورده است هر چند موی از سر و ریش خود گیرد پس حضرت باز فرمود
که خدا رحمت کند آنها را که هدی نیاورده اند و سر تراشیدند پس صحابه گفتند که مقصران را نیز دعا کن
حضرت فرمود که خدا رحمت کند آنها را که سر تراشیدند و آنها را که تقصیر میکنند پس حضرت بار کرد و متوجه مدینه
شد و چون بتنعیم رسید در زیر درختی فرود آمد پس آنها که انکار صلح کرده بودند ... آمدند
و زبان بمعذرت گشودند و اظهار پشیمانی و ندامت کردند و از حضرت سؤال نمودند که از جهت ایشان از خدا طلب
آمرزش نماید پس حق تعالی آیه رضوان را فرستاد مع بغیر حق تعالی این سوره را فرستاد و در بیان غزوه
حدیبیه فتح مکه و آیه رضوان جامع تفسیر گوید که این قصه در روضه کافی مذکور است از حضرت صادق علیه السلام
با اندک زیادتی و نقصان هر که خواهد رجوع نماید بروضه کافی مع و در مجمع البیان که مذکور شد کافی است
و شرح بعد ازین درین سوره و در سوره ممتحنه بمناسبت مقام روایات کلینی و همچنین روایت شیخ طبرسی و دیگران
درین باب مذکور شود انشاء الله تعالی و چون انجمله دانستی که این سوره مشتمل است بر چند فصل فصل اول
در مذمت جماعتی که مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردند درین صلح و برو انکار کردند و مدح آنها که مخالفت
نکردند فصل دوم در مذمت آنها که تخلف ورزیدند ازین غزوه و مدح آنها که تخلف ننمودند فصل سوم
در بیان علت صلح درین غزوه و فواید آن فصل چهارم در بشارت مؤمنان بفتح مکه چنانچه حضرت رسول خبر داده

و صدق خواب اصحاب درین باب ح هنگامیکه فتح کردیم از برای تو
فتحی ... صلح حدیبیه فتح مکه ح عامه و خاصه روایت کرده اند از براء بن عازب که او میگفت
که شماها گمان میکنید که فتح بزرگ فتح مکه است و ما فتح بزرگ بیعت رضوان و جنگ حدیبیه را میدانیم
ما هزار و چهارصد و چهار نفر بودیم که در آن جنگ در خدمت حضرت بودیم و در حدیبیه چاهی بود و دانسته که آب کشیدیم
آبش را خوردیم چون خبر بحضرت رسید بر سر چاه آمد و ظرف آبی طلبید و وضو ساخت و چون مضمضه کرد آب مضمضه
خود را در چاه ریخت پس آب چاه آنقدر بلند شد ... همه از آن سیراب شدیم و در روایت دیگر آب
دهان مبارک خود را در آن چاه انداخت و در روایت دیگر تیری از ترکش خود انداخت در چاه فرو بردند و در روایت سالم بن
ابی الجعد و غیر آن ح عامه روایت کرده اند که گفت در روز بیعت شجره ما هزار و پانصد نفر بودیم و تشنه شدیم
و حضرت آبی طلبید در میان ظرفی و دست مبارک خود را در میان آب فرو برد پس آب از میان انگشتانش
مانند چشمهها روان شد تا اینقدر آمد که همه را کافی بود و اگر صد هزار کس می بودیم همه را کفایت مینمود
فصل علت فتح است و این حقیقت که فتح باشد ... از جهاد
کفار و سعی در ازاله شرک و اعلاء دین و تکمیل نفوس ناقصه ... و تخلیص ضعفاء از دست
ظلمه مع چنانچه در موضع دیگر ازین جلد اشاره بآن مرتب گردیده و ترجمه اش اینست که ح تا بیامرزد
مر ترا آنچه گذشته است از گناه تو و آنچه پس مانده است ... آنچه
گذشت مع و این هر دو وجه در تفسیر این آیه از اهل بیت علیهم السلام مروی است و در هر دو جامع تفسیر
آن روایات را بعضی از کلمات در موضع نوشته است و از آن روایات و کلمات معلوم میشود که کلمه
ما تقدم من ذنبک و ما تأخر نسبت بوجه اول اشاره است بآنچه گذشته است از گناه ... و آنچه پس مانده
است از گناه امتان آینده و بنا بر وجه دوم مراد ... است ...
جامع ترجمه گوید که ممکن است که مراد ... که در سوره ... گذشت
چنانچه ح ... از امام محمد صادق علیه السلام منقول است که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه
ام سلمه رضی الله عنها بود پس در میان شب ام سلمه آنحضرت را در رختخواب نیافت ...
در اطراف خانه طلب میکرد ... دید که آنحضرت در گوشه خانه ایستاده و دست بدعا برداشته است و میگوید که
خداوندا از من سلب مکن چیزهای نیکو که بمن داده و دشمن و حسود را بر من شاد مکن ...
مرا هرگز ... پس ام سلمه گریان شد
و برگشت چون حضرت صدای گریه او را شنید فرمود که ای ام سلمه سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله چرا گریه نکنم
پدرم و مادرم فدای تو باد و حال آنکه ... گذشته و آینده ترا آمرزیده
است چنین میگوئی ... فرمود که ای ام سلمه ...
کرد ... ح ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله شب نزد عایشه بود و عبادت بسیار میکرد عایشه گفت که چرا اینقدر خود را تعب می
فرمائید و حال آنکه حق تعالی گناه گذشته و آینده تو را بخشیده است فرمود که ای عایشه آیا بنده شکر کننده
خدا نباشم ق و در حدیث معتبر از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقول است که فرمود
که چندان عبادت کرد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد که بآن منزلت که او را نزد حق تعالی بود و بآن همه
و آن وعده های کرامت که باو داد انبساط دست داد بر شبهه خدا ترک نکرد تا آنکه ساق های مبارکش باد
کرد و قدم مبارکش ورم کرد پس گفتند بآنحضرت که چرا اینقدر تعب میفرمائید و حال آنکه خدا گناه گذشته
و آینده تو را آمرزیده است فرمود که آیا بنده شکر کننده خدا نباشم جامع ترجمه گوید که این اخبار
دلالت میکند بر آنکه مراد گناه آنحضرت است صلی الله علیه و آله نه اتفاقا و نه گناه ام سلمه و همچنین منافات
بهم دیگر ندارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله است تا بر آن اتفاق و پس بنابر این آیه را دو معنا دیگر باشد
قرآن و دو معنی مذکور و آنکه خدا توفیق دهد از آنچه در سوره که مذکور شد این معنی را می توان فهمید
و این احادیث نیز معلوم میشود که مراد در این آیه توفیق عصمت است که حضرت صلی الله علیه و آله
شکر آن وارد در طلب مغفرت آن نمود تعب میفرمود زیرا که میدانستند به یقین که آنحضرت میدیدند که طاعات
و عبادات چندین ترک می نمود ایشان از توفیق و عصمت بود و کار ایشان است و خود بدان عصمت او در معرض
گناه هستند و اگر لطف او نمی بود عاصی و مقصر و کناهکار و شرمسار می بودند و او بدین سبب توفیق و عصمت گناهان
گذشته و آینده ایشان را آمرزید ق و تا تمام گرداند نعمت خود را بر تو صل با علای دین
و منقهر ساختن اعادی و شاهی بر مرتبه پیغمبری ق و هدایت کند ترا براه راست
در ادای رسالت صل در تبلیغ رسالت و اقامه کردن مراسم ریاست
صلی و یاری کند ترا یاری کردنی غلبه دهنده ق اوست خداوندی که فرستاد سکینه
و آرام را صل مراد از سکینه آرام و اطمینان است و در کاف مروی است از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام که مراد ایمان است ق در دلهای مؤمنان صلی
صاحب کشف گفته است که ایشان آن جماعت اند که مخالفت نکردند حضرت رسول را و انکار نکردند بر او در صلح کردن با
مشرکان ق تا زیاده گردانند ایمانی با ایمان خود صل یعنی یقینی با یقین خود
بر سوخ عقیده و اطمینان نفس بر آن یا تا زیاده کنند ایمان بشرایع را با ایمان بخدا و در قیامت
و بتحقیق که گذشت از اخبار زیادتی ایمان بیانه و در اواخر سوره توبه مع یعنی در آنجا بیان شد که ایمان قابل زیادتی
و نقصان است علاوه آنکه در اوایل سوره انفال مذکور شد و اما زیاده گشتن این بیان در سوره
مدثر و بنا بر وعده که در سوره توبه شده بود تصحیح آیات در اخبار بوجهی دیگر خواهیم گفت که در آن سوره مذکور
شد خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر شوق آن بر تو غالب است ح گوئیم که ایمان همان اصل اعتقاد است
و اتفاق و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب

ق و در اخبار و روایات معتبره از حضرت امام ... منقول است ... مرتبه ایشان

بیانه باو

بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین بلند مرتبه ترند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد و شنیدم که
شخص در خانه نشسته شیخ خطیب باید و بگوید که مارا منوقد است و هیچ خانه می آید یک خوشه در نفس او
حاصل میشود او چندان اعجاب میکند پس اگر عبادت دیگر بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش
بیشتر میشود و قدری بیشتر میکند تا کسی که میگوید وزیدند حوالی طلبد خودرا می اندازد از پس آن نیز هم
چنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود و شوقش بامور که موجب
ثواب است و دوریش از اموریکه موجب عقاب است زیاده میگردد و پس اعمال و آثار بشوق او ظاهر میشد
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان با آرزوها حاصل
و آرزوها درست نمیشود ایمان آن است که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر
حصول آن در دل میدهند مع و شرح و بیان این خبر در تحقیق معرفت در مواضع دیگر از مجلدات سابقه گذشت
ق و خدا راست لشکرهای آسمانها و زمین صل تدبیر میکند
امر آنها را پس گاهی بعضی از ایشان را بر بعضی مسلط میگرداند و گاهی در میان ایشان صلح واقع میسازد
چنانچه مقتضای حکمت اوست ق و خدا دانا است و حکیم است صل در هر چه تقدیر و
تدبیر واقع میسازد متعلق است به محذوف است یعنی صل کرد آنچه کرد و تدبیر کرد آنچه تدبیر کرد
ق تا داخل گرداند
ق مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتی چند که جاری میشود در زیر منازل و درختان آنها نهرها جاودانه
در آنجا ق و بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را صل بپوشد بدیهای ایشان را و ظاهر
نگرداند آنها را ق و هست این وعده مر ایشان را نزد خدا رستگاری عظیم صل
زیرا که این منتهای مطلب است از جلب نفع و دفع ضرر
ق و تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه و مردان و زنان مشرک را
از اهل مکه گمان برندگان بخدا ق گمان بد صل و آن این بود که میگفتند بار دیگر خدا
رسول خود و مؤمنان را ق بر ایشان گمان برندگان است گردش بد یعنی ایشان مغلوب و مخذول
خواهند شد صل و بعضی سوء بضم خوانده اند صلی صاحب کشف گفته است که اینها آنجماعت اند که انکار صلح کردند
و منع کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در آن باب ق و اگر گفته اند که در باب ایشان آیه نازل شد
که حضرت زنان ایشان را طلبید در هنگام به فتح بسوی مکه و ایشان قبول نکردند و گفتند حضرت از این سفر زنده بر
نخواهد گشت چنانچه گذشت ق و غضب کرد خدا بر ایشان و لعنت کرد ایشان را
و مهیا کرد برای ایشان جهنم را و بد محلی بازگشت است جهنم ق و خدا راست لشکرهای آسمانها
و زمین ق و خدا غالب است بر هر چه اراده نماید و هر چه کارهای او منوط بحکمت و
مصلحت است ق بدرستیکه فرستادیم ترا ای پیغمبر صل که گواه باشی بر امت خود

تصحیح صفحه ۸

صلع ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هرگز نشوید مانند کسانی که ایمان نیاوردند

نادانان یاوری ندهند او را در رسول او صل تقویت و بنیاد را تقویت دین او

در رسول او صل و معظم گردند او را و حفظ او را به آنچه صل و تسبیح گویند او را

صل در صبح و شام و بعضی این فقره را چنان خوانده‌اند چنانکه ترجمه شد

ی بدرستیکه آنانکه بیعت میکردند با تو در حدیبیه بیعت میکردند

بخدا صل زیرا که مقصود این بیعت بیعت خدا است و بس ی دست خدا

بالای دستهای ایشان است و مراد از دست خدا قدرت او است یا نعمت او مع و میتواند بود که مجاز باشد

در فتح صل یعنی دست تو که نایب دست ایشان است در حال بیعت کردن ایشان با تو زیرا که دست حقیقت

نیز نه دست خدا است بلکه ایشان نیز مانند تو بندگان خدا بودند و نیز جمیع بیعت کنندگان با تو مرتکب

جامع ترقی گوید که این خبر بالا دلالت دارد بر آنکه بیعت کنندگان در بیعت رضوان در حضور شارع علیه السلام

همه در بیعت شجره مردم باقی نماندند که دوباره بیعت نکردند بلکه بعضی از ایشان بالاتر از آنکه بیعت کنند

بر ترک بیعت باقی ماندند و بعضی دیگر بیعت نکردند و بعضی بیعت کردند و بعد از آن بیعت را شکستند

و بر ترک جهاد کردند و از پیش رو حضرت رسالت صلعم گریختند و بعضی از ایشان با کفار نخجوانی کردند

بعضی گفته‌اند و مشهور آنست که حضرت رسالت صلعم از همه بیعت کنندگان بیعت گرفت بار دوم در وقت فتح مکه

بود گویند صل پس هر که بیعت بشکند بیعت را صل پس جز این نیست که

بشکستن بیعت بر زیان نفس او میرساند صل و هر که نیفتاد در حضرت او بکار خویش

ی و کسیکه وفا کند بآنچه عهد کرده است بر آن با خدا صل یعنی وفا کند در این بیعت

ی پس زود باشد که خدا بدهد او را مزد بزرگ در آخرت صل آن مزد بزرگ

بهشت است و بعضی جامه یا وفتوح بر خوانده‌اند صلی عطای از جهت هم روایت کرده‌اند که نازل

شد در بیعت رضوان این آیه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة مع که ترجمه‌اش در نصف هم

یابید آنرا انشاء الله صلی و حضرت در بیعت بر ایشان شرط نگرفت که خدا این کار را بکند که حضرت نکند الخلف

نکنند و آنچه امر فرماید مخالفت نکنند پس خدا در وفا دادن آیه رضوان این آیه را فرستاد و آن الذین یبایعونک

انما یبایعون الله بدالله فوق ایدیهم تا آخر آیه صد خدا در نفرستاد از آن پس که مؤمنان شرط کنند

بعد از آن بعهد و پیمان خدا وفا کنند عهد و پیمان او را پس کوارش آن بر ذمه خدا خواهد بود و بترتیب و ولا

آیات را پیش و پس کرده‌اند جامع ترقی گوید که این طعن است بر عثمان زیرا که این قرآن که اکنون در

میان ماست ترتیب آنرا عثمان بن عفان علیه العنة داده است و نگذاشته است که پیش و پس کردن آیه

رضوان را آیه شرط آن و رفع طعن از خود را پیش کرده و نوشته است که پایان رساده و مرتفع طعن

طعن او و محیط مرتفع شده از پنجه در دوزه گردش این عجب است که امثال این طعن خود بر ایشان راجع

ترسانیده و خط بفرستاده چنانچه حا در روایت طبرسی چنین است که چون مردم عثمان بیعت کردند

ع علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند که در شأن او فرستاده بود که بیعت

رسول صلی الله علیه وآله را شکسته نازل شد و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا اولوا آیه چون حضرت

این آیه را بشنید از بیعت برگشت و بیعت کرد و میفرمود که بکار کردند و عجب نکردند حا بگفته بعضی

و تقویم اعمال و اموال عثمان نزدیک است که این رساله کنایش دگر اینها داشته باشد و در کتب

مبسوطه مذکور نشده و اگر آنرا در بخار ایراد نموده‌ام و اگر ایراد نشده ایراد منصف کاوست و این آیه

اگرچه بعد از نکاح عثمان نازل شده است جواب اجمالی از آنچه گفته است که ما اگر نگفتیم که عثمان

مدعای ندارد که بگوید پس ما میان مراد اگر کردند و نگریم ادعا میکنیم که اینها هم تتمه فرق نرسیده و

باعث حط ثواب او نشده و از جمله کسانی بوده‌اند که خدا مغفرت کرده است بواسطه آنکه ما میدانیم که او آمرزیده است و از راه راست

است بسه وجه اول آنکه بودن او از اهل بدر است و رسول خدا فرموده که خدا مطلع شده بر اهل بدر پس گفته است هر چه

خواهید کنید که شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبوده اما از برای رقیه دختر رسول خدا صلی الله

علیه وآله در مدینه ماند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله ضامن قطعیت حاضر بودن او شد دوم آنکه از او ثابت است

رضوان بوده که خدا از او راضی شده است و هر که خدا از او راضی شده باشد البته بهشتی است و اما اینکه

اگرچه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را از امر بیعت آگاه کرده بود و این

بیعت از بسیار او بود که از بودن او حاضر شد که او را گذاشته از پس حضرت در بیعت درخت نشست و از بودن او بیعت

بر ترک گرفت پس حضرت فرموده که اگر عثمان زنده است من از جانب بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر

دست راست گذارده و فرموده که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است سیوم آنکه او از جمله ده

نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او از

زمره سابقین و اصحاب کبیر رضی الله عنهم است و اما جواب میگوئیم بعون الله تعالی از آنچه

این وجوه اجمالا و تفصیلا بلکه نیز بلکه این وجوه بر اعتبار چند است که وضع کرده‌اند و جوه مقرر دانند مراد

آنها ذکر نموده گردیده که احتیاج بروایت چند باید کرد که تا نزد هر جا بنویسیم و بنشینیم و دوباره روایت کرده

باشیم چنانکه ما کردیم نه برای آنست که مخاطبین ایشان باشند و قبول نکرده باشند یا تسلیم و عقیده بروایت نشان

که ای بر روایت کرده است و بعضی از اهل عامه این عشره را روایت کرده‌اند و این عشرت که امیرالمؤمنین علیه السلام

بیعت نکرد و بر او تهمت بود و بعضی الکدورت بود و بنای جماع کار و بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر

المؤمنین علیه السلام در روز جمل در دو نکتیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است

که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از بصره معذات کرد در جنگ جمل و چیزها طلبیده او را طلحه در حوالی

حضرت آورد حضرت فرمود که بگذارید که شما هر دو را چیزی از اصحاب محمد صلی الله علیه وآله و عایشه

بیاد آرند که او صحبت جمل را علی کرد رسول خدا او را جواب داد که ای طلحه آیا میدانی که کسی از آنکه حضرت رسالت

گفت با معونیم و معاف کنید ما را از ابهت پنجم حذف فرمود که اگر شما را از امر بیعت معاف نمیدانیم تکلف شما را قبول نمیدانیم و بر کسی تکلیف نمیکنیم ششم حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نفوذ و لبس در هشتم حذف فرمود که از دو شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد و در ابهام مخالفت او بر بیعت گمان دارد که اینجا بیعت را در وقوع حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت حذف فرمود که من جواب نمیگویم تا نگویی که این دو نفر نشنیدند بر بیعت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و جمعین عمرو بن نفیل حذف فرمودند که نه تا را شمردن و هم گفت نوزده حضرت فرمود که اذا را که در ابهار من به بیعت دادیم و یاران خود حضور مرکس من حکم و قبول ندارم بر بیعت که ایا گمان مبر که در وقوع مرحضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت حضرت فرمود که گمان ندارم بلکه یقین میدانم که از آن اگاه است بر تعجب و بعد از آنکه نام بردن در وقت بیعت نه در وقت دیگر جنم و بر سر اجتماع مسجد بیعت کرد بیاد و دشمنند که دانند ان سبک را از بر جای بیارد نشنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم خدا نفرماید بر من خلاف او و دروغ را بر من نبندد و دروغ را بر دین تو بزند اگر نشنیده باشم خدا نامها نخواهد برد بر تو در اصحاب تو و ارواح شما را بر دوزخ بفرماید پس جنم بر دل زبر مرکب بفرماید اصحاب تو و دیگر روایتها ایشان در صحن خواهد بعثمان زید و عبد الرحمن بن عوف را که دوازده اند عشره اند و در این روایت نشنیده باشند بلکه اکثر مکلفین امامیه بر این عقیده اثبات نموده اند که جائز نیست عقلا که نقل خبر معصوم را جز دو که عاقبت او البته خیر است زیرا که موجب اغوا را است و قبیح و خلاف نیست در اینکه اکثر عشر معلوم نموده اند و بتفاق اهل ایشان کبیر ما دانشد و ایضا اگر این خبر واقع بودی چرا ابوبکر در روز سقیفه دیگران در مخالف خواهد این را نشمرد و در بعضی خبر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند و از داد و قتل او دانشند و ما نیز خود را در مردم مشهور و چرا نمیکند این اگر حق بود ابتدا از برای او واقع بود از برای دیگر که هذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بودی بر اتصاف و ثبات که اکابر مهاجرین بودند بر قتل او گفتند و چون این حضور ما حضرت سید ارجا را حاضر شد که مردی را که تعین دانند که اهل بهشت است آن مذکر نیندازد و برادر نگذارند و چرا اعوان و انصار را و این را برایشان تحت نیکردند و ایضا لازم می آید کفر بعضی که بتفاق عدول میدانند قتل او را و ایضا لازم می آید که اگر عشر طرفین در روز جمل کاذب باشند بر یکی بعض از عشره و این طرف نبودند و بعض در اتصاف و هر یک قتل دیگر را عدول میدانند و ایضا اگر این خبر ثابت بود میبایست که عشر بدانند که منافق نیست پس چرا از خدا نمیترسید که آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در منافقان شمرد بنا بر ایضا مرکز نیم که روایت اهل بدر با قبول است مرفا در ارش ما چنین این اخبار احاد نمیدانند است که در صحت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل کان گذشته و آینده نیست بنا بر جواز تخصیص در اینجا هر دو و بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط شود و

رخصت داده باشند اثبات مراد در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره و هر چند آن خلاف مروت بلکه هم مانند تخفیف بعضی چند در این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسر و هر عصمت برابر بدید کرده است مکرر در ابوالمومنین چهارم و دیگر نیست که غیر تحریف مرتکب کبائر ان مرتبه پس اعلام ایشان مصون به چنین مغفرت عام مراد اخبار صحیح است آن صحیح است و صدور شان از خدا محال است و نیز باید نداند که مکور در اصحیح در آن ورود و آن خصوص مرکسی رخصت را بعضا بر تعمیم مرکسی منقرض و در کبائر گذشته و آینده و این بالاجماع است فایده با ایشان نمیکند و دلالت نمیکند بر اینکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر نکفر است یا بعضی هر نباید منقرض تر انکه ان گذشته و مراد با عطاء ششم مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و احد و رضوان ایشان بسبب اعمال شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر صحت است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با امر بدر ثبیک است و آن مسلم مردود است بضعف این عمر است که عایشه سابقا مذکور شد و با مسلک به بیعت رضوان مرتضی تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب او بسبب دلالت آن مدلول است از چند وجه اول کلمه من تبعیضیه است و در این بر ایشان و بعض هر دو نه بر بیعت شهدا و ایمان عثمان و افراد او عموم است دارد و بیعت ایشان را از امر بیعت علیهم السلام و دلالت بر اتفاق حضار شجره مرکز و دوم کلمه تحت قبول ندارم که الف و لام المومنین برای استغراق است خصوصا که در این آیه بعد این وصف چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاص میکند بر اینکه وعده بیعت که بعد از یک خدا و است آنچه مورد اظهار ایشان است پس یکنه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و چند و ثواب داد ایشان را فتح نزدیک و مغنم کثیر که تعویض بیعت رضوان تو و بعد صد فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را در الجنک فرت و کرار نخواندند و عقیب آمد رسول خدا و حضرت امیر المومنین علیهم السلام را فرات و فتح نمود چنانکه گذشت پس آن حضرت مخصوص است بحکم آیه و آنجا که با او بودند و بودن عثمان با حضرت معلوم نیست پس دعوی او در حکم آیه معلوم نیست این جواب رافع از عثمان نمیکند شیوخ گفته اند سیوم کلمه بر تقدیر تسلیم عموم آیه شمول آن عثمان و امثال او را منع دارد شیخ آن است که بعضی که راضی شد خدا از ایشان در وقتیکه بیعت کرد بنا بر درخت بیعت کار بیعت کردند تو در زیر درخت دانی که دلالت میکند بلکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان صحیح که موجب عدم رفع بیش خدا و نکو آخرت شد و مرتکب کبیره و نکو آخرت شد و ایشان موافق مشهور مراد و بنا صد یا هزار و نیست صد نفر بودند و معلوم است که بعد از ایشان مرتکب محرمات و کبار بسیار شدند خدا نکرد آثار عاصر داشته بیش دیگر در کار فرو نیاید کند و آنها با دیگر نمیدهد که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب کلمه فلان کار کردی و در روز دیگر نباید و عظیم کند و از او عفو بشود او را ادب و تعذیب کند همچنین او را اهانت نمیکند و او را دانست نباید و نقض نمیدهد و حضور ما کلمه آنچه در همین سوره فتح زیرا آنرا بدیک فاصله واقع شده است مرتبت و کلمه قبول این بیعت مشروط بموافات است و ممکن است که این بیعت را بر جمیع و تعدد بر اکه فرموده است که

یعنی بدرستیکه آنانکه بیعت میکنند با تو بیعت میکنند با خدا دست خدا بالای دستهای
ایشان است پس هرکه نکثد این عهد و بیعت را پس نمیکند مگر بر ضرر خود و هرکس که وفا کند بآنچه
عهد کرده است با خدا پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ
پس معلوم شد که فایده این بیعت و ضرر نکث بایشان میرسد و ضرر خداش هیچ بجناب او نمیرسد
که امری که مخالف آنچه بایشان صادر کرده او اولی و بهتر است تغییر نمیدهد و بدل نمیکند
او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را از هم پاشیدند و دختر خلیفه او را مغلول کردند و پاره
او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا که بر ایشان ماند جایز و نیکو بود که
این عجب است که این ابله بدبخت این اعمال قبیحه را نگفته است که از بعضی کنایات ضمنی و مکنوی است اگر این کنایات
مضمره است نمیدانم چیزه کردم است حا و احادیث متواتره دارد شده است که ابتدای حضرت امیر ابتدای حضرت رسول
و ابتدای رسول ابتدای خدا است و حدیث موده است که ابتدای که ابتدا کرده است خدا و رسول او را الفت کرده است ایشان
در دنیا و آخرت و جدا کرده است از ابتدای ایشان خدا و رسول او را و نکث کرده است ایشان بیعت خدا و رسول او را
و بیعت خدا و رسول او را و آخرت و در روز خدا و رسول او را و هر کنوز و شقاق و نفاق اند پس معلوم شد که آنها که این اند تهمتهای
را بر خدا و رسول او و دنیا و آخرت و در روز خدا و رسول او را و هر کنوز و شقاق و نفاق اند پس بگونه صدمه
ها و مصیبتها داشته باشند مع از خزینه بیان که خدا چگونه چشم دل عالمیان را کور کرده است که بقبح این اعمال قبیحه
بر نمیخورند تا بقبح و نکث نشود ایشان را از افترا آنها و افتراء آنها حا و با این مطلب را اندک بسط داده ایم و مراد
کلام بیع از مخالفان این آیه و اخبار و ما را از عوام شیعه شمرده میکنند و گمان بیجا است که ایشان از جواب عاجز مرعوب
فصل دوم حق تعالی یاد کرده اعمال شنیعه را که مخالف در زمینه از خود چیزه و ما حرکت نکرده شد از ضمیر
که ایشان را تکلیف کرده که بعد و آخرت بروند چنانچه فرموده است که
حی زود بیش که بگویند با تو پس با مکان از اجوبت صل بعضی از اهل تفسیر گفته اند که
این جمله قسمیه اسلم و چیزه و مزینه و مخالفند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را تکلیف کرده که بعد و آخرت
بروند در غزوه حدیبیه پس تکلف در زمینه و مشغولی اموال و زمان و آدمیان را عذر خواسته شد و تکلف ما عذار
ایشان از این غزوه خود که خذلان و ضعف عقیده ایشان و خوف از مقاتله قریش که مبادا بازدارند ایشان را
و بروایت علی بن ابراهیم آنچه گفتند که حضرت در شعاب راه ایشان را دعوت بجهاد و سفر کرد و ایشان ابا کردند
و چون حضرت از حدیبیه بطور مدینه مراجعت نمود مشغول جنگ خیبر شدند پس آنها که در جنگ حدیبیه نرفتند و شوری
طلبیدند که در این جنگ بروند و حق تعالی فرموده است که سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم
حی که شغول کرد ما را اموال ما و زنان ما فاستغفر لنا چه بگویند خود بخود
آنچه فهم نماید ع و این سبب از غایت تو محرومند با وجود این تکلف با بعث اقتدار نبودند بر وجه خوشنودی
حی پس طلب امرزش کن از برای ما صل از حق تعالی بجهت این تکلف ما

صل تکذیب فرموده است ایشان را در این اعتذار و تعلل حی بلغ مرگ بیندیشها
خود آنچه هست در دلهای ایشان بجهت در جواب ایشان که پس گفت که ملک نشود
برای شما از حکم خدا چیزی را صل پس گفت که نه دارد شما را از مشیت و قضای او
حی اگر خواهد بشما ضرر را صل یعنی چیزی را که ضرر رساند شما را مانند قتل یا هزیمت و غلبه در جنگ و اهل
و اهل و عقوبت کردن بجهت این تکلف و یعنی از قوا بضم فرو نهاده اند
یا اگر خواهد بشما نفع را صل یعنی چیزی را که بر طاعت و امر مذکور باشد
بلکه هست خدا بآنچه شما میکنید دانا صل پس میداند این تکلف در دلهای شما را و قصد شما را و در این باب
مع و میدانند که غلبت تکلف شما این نبود که شما میگفتید
حی بلکه گمان بردید که نه باز خواهند گشت پیغمبر و مؤمنان بطور اما خود بدینه هرگز
صل بگمان اینکه هرگز ایشان را مقاصد میکردانند مع اینکه چون دعوت کنیا و میکرد شما را و با او
گردید میگفتید که چیزی را اصحاب او طمع دارند که داخل شوند و جانب گفته قریش بدار ایشان فرستند و در
میان او و ایشان با ایشان بجنگ کردند و ایشان را اگنده هرگز چیزی را اصحاب ایشان این نخواهیدند برخواهند گشت
و زینت داده شد این گمان در دلهای شما صل پس جاری کرده است این گمان
در دلهای ایشان حی و گمان بردید گمان بد حی و بودید شما
گروه هلاک شدگان صل و بعلم خدا بجهت شما و عقیده شما و سوء نیت شما و بروایت علی بن ابراهیم بغیر قوم هلاک
ع و هرکه ایمان نیاورد بخدا و رسول
پس هر آینه ما مهیا کرده ایم از برای کافران سعیر صل تهدید فرموده است خدا تعالی بکفار
مع و در نفس کریمه و نیز در سوره و صل بعد از این مستمر ساخت این کفر را بر ایشان تا موضع ظاهر در موضع
ضمیر مع یعنی عذاب کنایم ایشان را بسبب کفر
صل تدبیر میکند بهر کفر که خواهد مر آمرزد هرکه را خواهد
و عذاب میکند هرکه را خواهد حی و خدا آمرزنده و مهربان است مع و شان او
عذاب کردن نیست صل زیرا که آمرزش و عذاب از ذات اوست و تعذیب مع نه با لذات بر این فاعل
در چیزی دخول شبه و رخنه قدحی و قدری در جلد دیگر عرض شد و از این جهت است که در حدیث قدسی آمده است که مبتلی
بتغیر غضبی مع علاقه شبه است زیرا که آمرزش و عذاب از ذات اوست لذاتی و تعذیب مع نه با لذات بر این فاعل
و در حدیث قدسی آمده است که مبتلی بتغیر غضبی مع علاقه شبه است زیرا که آمرزش و عذاب از ذات اوست لذاتی و تعذیب مع نه با لذات بر این فاعل
تعذیب فاقی شیوه اصحاب کبایر مؤمنان از این باب است و عذاب تعذیب کفار و منافقان و ایمان تبر مقصود بالذات مغفرت
مؤمنان است بلکه مؤمنان چنانچه در موضعش جان کردیم ع و حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که خداوند تبارک
و تعالی در روز قیامت چنان رحمت خود را پس گذ که شیطان بسهم طمع کند در آن رحمت حی تا جایی که بهم رسد که ایلیس
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حدیبیه بطور مدینه مراجعت نمود متوجه جنگ خیبر شد پس آنها که در جنگ حدیبیه

نرفتند دستور نمیدهند که درین خلق بروند و حق خلافت ادا کنند ح

رود بیخ که بگویند با مادگان از عدیبیه مهل بیخ چنان با زنان مادگان مذکور مع از اعراب

ح الحاکه هرچه بصور غیبتها صلی بیخ غنایم خیبر ح با بگیرید آنرا

ح بگذارید ما را با پدران بگذریم شما را صلی هر خواهید تغییر دهید سخن خدا را که فرموده

است که خبر ادهد بعدیبیه بان عورت فرزند مهل بیخ بگوید که ما را نخواهند گذاشت ح بگویند که از اول

نخواهید آمد مهل تفرقت در تغیر هر خبر از خدا باید ح چنین گفته است خدا صلی

پیش از آنکه شما مهل از ما بروید رفتن بصوب خیبر ح پس زود بیخ که گویند که

خدا چنین گفته است بلکه شما حسد میبرید بر ما مهل از انکه شریک شما شویم در غنایم

ح بلکه نمیدانند مگر با اندک چیزی را که اندکی مهل بیخ نمیفهمند مگر قلیلی از آن یعنی از کار دنیا

بگویند با زنان مادگان از اعراب مهل بگذارید ما را با پدران ما بهم بجهت مبالغه

در مذمت ایشان و اشعار بشناعت زشتی تخلف و بادمادگان

رود بیخ که دعوت کرده شوید بجهاد قومی که صاحبان کارزار سخت باشند مهل بیخ ارادهٔ تقیه کرده اند که

آشکارا عداوت صحابه را نمایند ح و مراد حضرت اصحاب صفویه اند که در عصر ما حضرت امیرالمومنین علیه السلام

حمل بر نموده اند و شیخ طبرسی آورده که صحیح آنست که مراد مدافعه در زمان خلفا بعد حضرت رسالت پناه است براکه

کلمات اعراب مذکوره دلالت روشن دارد بر اقوام که صاحب کبده و شدت نبودند امر بعود مثل ایشان در حنین

و عایشه و حفصه و بیوک و غیران پس جمله باید دانست که حضرت پیغمبر بیخ

تلقب کنید با ایشان و گفته اند که فراء میگوید شنوند مهل بیخ با چهار بیت ارادهٔ وقوع کار آن بیخ

امر پس اگر اطاعت کنید دعوت ما را چنان قومی را علی فرماید

خدا شما مردی بگوید مهل که آن غنیمت است در دنیا و بهشت است در آخرت

و اگر اطاعت نکنید و اجابت ننمائید دعوت ما را چنانکه اطاعت نکردید و بهت

نمودید و اعراض نمودید پیشتر در روز گذشته بدیبیه مهل از حدیبیه

عذاب کند خدا شما را عذابی دردناک مهل بجهت مضاعف شدن گناه شما مع و چون آن

بازمادگان متوقع باب و عیاب را عذر نخواهند بود بدین قول تا در مقام تنبیه برگفته آن متوقع

عذر نمیتوانند بود بلکه عذر ترک جهاد امور دیگر است مر فرماید

یا کاه مهل چون قول تا نمیدهند فرمود بر تکلف نمیدهند از نفاق خروج

کرد از جماعت مذکوره و بهشتناک کرد ایشان را از زمین و عید مع چنانکه آورده اند که چون واقعه

بیعه شجره اسلام رسید از هیچ خالف شده بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانیدند که با وجود این خبر از تخلف

ترسیدیم آیا تمام حال یا چه نوع آیین آید آمد

مع تفصیل اجزا طاعت است که در آیه سابقه مرقوم اجابت مذکور شد

ح و در جمله آیه این است که هرگاه اطاعت کنند خدا و رسول را ح دانسته کرداند او را بهشتی چنانکه وعده کرده شده

بپرهیزگاران و در همان آخرت با مهل بیخ از امر تغییر کنند که حق تعالی تفصیل داده است وعده را و عید را بهمان

دانکه ثبت صحابه و در وعد نظر لایق رحمت او جداز تفصیل وعد چیزی است وعید را بیکدیگر برابر میدانند بتحکم کشیده

و موده است زیرا که مرجیه در دنیا رافع است از ارتکاب معاصی و بیخ ندهند و بعهده

نمیدانند و جامع مرجیه گویند که ما تسلیم که وعید را بعمل کنند بیخ بلکه آنرا بهم تفصیل و تبیین فرموده است

خویش که فرماید مثلها این سخنرا و باین تقریب که این تفصیل بیش دگر نباشد بود اعاده مقصود در اینجا

بتفصیل وعد کفایت نمود ح بهشتی که وعده شنود و کشت خدا از وعده خلف

در ملکها مر که چون گردند با تو در زیر درخت خار و حضرت در بیعت بر اداء آن شرط کرد که جدا از این کاری

که حضرت کند انکار نکنند و آنچه امر فرماید مخالفت نکنند مهل این قصه پیش دگر با فتح مع لکن بروایت ع

این امر بهم داده بروایت دیگران ح کمتر بصر از عقبه بندسس کالبیع از حضرت حاذق عدیبیه رو بهت

کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفرموده بدیبیه بیرون رفت و در ذی القعده بیرون رفت چون

رسید با حرام گاه احرام بستند و بسلیح حرب نیز پوشیدند و چون خبر رسید بکفرت که شرکان خالدبن ولید را

فرستاده اند که حضرت را باز گردانند و موده که مردی برای من طلب کنید که ما را براه دیگر ببرد پس مردی

آوردند با از قبیله مزینه یا از قبیله جهینه و از وی سوال کرد و او را نیز پسندید پس فرمود که مردی بیابید از یکی

از این دو قبیله آوردند حضرت او را بخود برداشت و رفتند تا بعقبه حدیبیه رسیدند و از آن عقبه فرود آمدند پس

حضرت فرمود که هرکه از این عقبه بالا رود خدای گناهش را بیامرزد چنانکه امرزد گناه آنرا از بنی اسرائیل متقدم

کرد که هرکه داخل دروازه شود سجده کند و طلب امرزش کند خدای گناهش را بیامرزد پس گروه انصار از راه راست

و خزرج که هزار و چهارصد تن بودند مبادرت و بعقبه بالا رفتند چون از عقبه مرتفع گشتند نزد رسول بنشستند که

با پسر خود بر سر چاه بنی نضار بود است و چون پسر را نظر بر لشکر گفر بیکبار ترک ناقه کرد بجنگ و چون بدرش بگفت

خدایش رحمت کند که مرکوب را بجهت پسر ترک کرد که مبادا ناقه از آن او نباشد و او را بدو دهند

که دلیر از آب آن چاه بگشید و حضرت کرفت و تناول فرمود و در وی مبارک فرمود و آشامیدند و با قی آب را در چاه

ریخت پس از برکت آنحضرت آبگاه پر آب شد و امروز حضرت بلشکرگاه برگشت پس سپهرکان از بنی ن

سعید را با لشکرگران از انصار فرستاده اند که در برابر حضرت صف کشند و مشاقب لشکر مرد استاده اند چون

ابان بن سعید شتران هدی را دید پیش از نگاه بحضرت سخن گوید برگشت و گفت ای ابو سفیان بگذار سوگند

که ما با تو این سخن سوگند نخورده بودیم که هرگونه راز محمد بر گرداند ابو سفیان ملعون گفت ساکن شو

که تو او را چه و خبر اندر پیرامن او بان گفت اگر خود را امر گذاری باید بگذاری و بدر خود را گذاشتی خوب و اگر نگذاری

من جمیع قبایل عرب را که سهم سوگند شما نبود بر میدارم و بگذارم میروم و بگذارم که شما را یاری کنند

بر جوب او را بوسفیان کشت سالکه شوند از هر چهار پکرم پس عروه بن مسعود را دعوت دادند برای که او نیز در قریش
رتبه بود در باب جابر که مغیره بن شعبه ایشان را کشته بود و این قصه چنان بود که مغیره با پنج مرد
از شهر مالک رفتند بقصور مقوقس پادشاه اسکندریه بتجارت و مقوقس نیز مالک را دلجویی زیاد داد
مغیره چون برگشت در اثنای راه شهر مردم مالک شراب خوردند و مست شدند پس مغیره از ایشان حسد
کشت و اموال ایشان را برداشت و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد حضرت اسلامش
قبول کرد و از اموالش چیزی قبول نکرد و خمس آنها را نیز گرفت چنانکه بیاید و چون از خبر ابوسفیان
رسید عروه را خبر داد که چنین امری از مغیره صادر شده است پس عروه نزد برادر که مالک که مسعود بن
عمرو بود رفت و او سخن گفت که رأس شود بدیه پس راضی شد بدیه و از خویشان مغیره خلاص کرد
و نامه خوب در میان ایشان مشتمل گردید پس عروه بطایف جد آنش آمد و شتر را دوش بند و
از راه خاص دیه آنجا حاضر شد پس چون عروه بیدا شد حضرت فرمود که ابن مرد شتران هدی را تعظیم
میکند شتران قربانی را در پیش لشکر باز دارید چون کفت حضرت رسید گفت با خود گفتم که آمده
حضرت فرمود که آمده ام که طواف کنم گفت دوست دارم که طواف کنم و میان صفا و مروه و ابن شتران را نگذارم و گوشت آنها
از میان شما بگذارم و مردم عروه را گفت بلات و عزی سوگند که هرگز ندیده ام که چون تو مردی کار را بر اصحاب مطیع
جامع شود پس گفت که قوم تو سوگند میخورند تو را بخدا و در حرم و خویش که دارند جلو آنها بگیر تا بخویشان نشوی بر حضرت
ایشان و قطع رحم ایشان نکنی و دشمنان ایشان را با ایشان جمع نکنی داد حضرت فرمود که ما بجهت
نشوم و تنگ خود را دانم نکنم بر نگردم و عروه در وقتی که با حضرت سخن میکفت دست بر ریش مبارک حضرت
گذاشت و در آن وقت مغیره بر بالین سر حضرت ایستاده بود پس دست رو بر دست او که دست راکنوه بود
چنان زد و پا بر کمر عروه کفت این کیست با حضرت فرمود که این پسر برادر تو است مغیره عروه گفت ای مکار دانا که
من بلکه آمده ام برای که غدر تو را اصلاح کنم پس عروه برگشت بقوم قریش و گفت بخدا سوگند که
ندیده ام هرگز که کسر شأن خود تر از محمد را از میان مقصد منتفع برگردانند پس بصهیل بن عمرو و حویطب بن
عبد العزی رفتند چون پیدا شدند حضرت فرمود که شتران هدی را در پیش دارند پس بدارید چون
بخدمت حضرت رسیدند پرسیدند که برای چه مقصد آمده حضرت فرمود که آمده ام که عمره بجا آورم و شتران
کهر کنم و گوشت آنها را بجای شما بگذارم و مردم گفتند قوم تو سوگند میخورند تو را بخدا و رحم که مرا حضرت
دانند جلو ایشان نشوی و دشمن ایشان را با ایشان جمع نکنی پس حضرت ابا کرد و فرمود که البته
دانند مشوم پس حضرت خواست که عمر را امر بالست فرستد بویشان عمر گفت یا رسول الله عشیره و قبیله من کم اند
و من در میان ایشان اعتبار ندارم و لیکن تو را دلالت میکنم بر عثمان بن عفان پس حضرت نزد عثمان
فرستاد که مردم مجرد قوم خود را بر مؤمنان دلالت ده ایشان را بانچه دعوه داده است و ا حداد از صبح که چون
عثمان روانه شد ابان بن سعید را در راه دید پس ابان از زین برجست و بر عاتق زین نشست و داد را بر دوش

زین سوار کرد پس عثمان را خبر شد در ساعت حضرت را رها کرد و ایشان هیچ یک نبودند پس بسهیل نزد حضرت
رسول نشست و عثمان نزد مشرکان نشست و حضرت در آن وقت از صحابه ان چهل سوار کرفت و بر دوانید
بشیخ بفرمود چون مشرکان عثمان را حبس کردند و خبر بحضرت رسید که او را کشتند حضرت فرمود که از اینجا حرکت
نکنیم تا با ایشان جنگ کنیم و مردم را بدین بیعت دعوت نمایم و بر موافقت دشت مبارک بر جست داد و نکیه
کرد و صحابه با حضرت بیعت کردند که با مشرکان جهاد کنند و نگریزند و بر موافقت بمیرند حضرت بفرمود
دیگر زود و بیار عثمان بیعت کرفت که چون بیعت را بگذشتند کی پیش بفرستد و عفاش شده بیعت را بشنید پس صحابه
گفتند عثمان که طواف کرد و سعی میان صفا و مروه کرد و حضرت فرمود که گواه کرد که
عثمان آمد حضرت پرسید که طواف کرد گفت چون تو طواف نکرد و بودی من نکردم پس واقع شد آنچه در روایت
سابق گذشت تا صبح و از کرفت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بابو الوفا گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل گفت من نمیدانم که رحمن و رحیم کیست مارا من صیغه را در دانیم که در زمان ات و لیکن بنویس نهایچه
ما مینویسیم باسمک اللهم پس فرمود که بنویس که این صلحنامه ایست که رسول خدا کرده با سهیل بن عمرو سهیل
گفت که اکر تو را رسول خدا دانیم جواب تو جنگ میکنیم پس که منم رسول خدا و منم محمد بن عبد الله پس صحابه
همه کشتند تو رسول خدا پس حضرت فرمود که بنویس محمد بن عبد الله در آن نامه این را نوشتند که هرکه از
شما بیاید بدینور و پس فرستید و حضرت او را اکراه نکنند که از دین برکرداند و هرکه از شما بدینور بیاید پس بدو نسپارند
بشیما حضرت فرمود که هرکه از دین بکردد و بشما بیاید او را مرا و هیچ نیست و این شرط را نوشتند که مردم بیکدیکر
غدار و مکار نباشند و کسر مزاحمت باشان نرساند پس حضرت فرمود که این صلح باعث این شد که
آسایش میان ما کسی و دینه بوجود رسد که هرکه بدینه بیاید بر وفق دین و صلح فتنه برگشت
مردم مسلمانان زیاده از این معاهده خود و شان شایع شد بیدم در مکه که نزدیک شد که بیدم مجنون شود
در مکه که اکر سهیل شوند پس سهیل بن عمرو دست رد و ابو جندل لنکرها را کرفت و کفت این اول کسی
که صلح خود را در او بر مرکم حضرت فرمود که چون او نزد ما آمد صلح منعقد نشده بود سهیل کفت یا محمد تو
هرکز غدار و مکار نبودی و ابو جندل را بر او جندل کفت یا رسول الله مرا بدست او مدهید هرچند حضرت فرمود که من با تو
تنها این شرط را نکردم دم بلکه تو را هم شریک نبودی پس فرمود که خدا و خدا تو یار ابو جندل بدر شدی
آزار ده و شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که حضرت با هزار و چهار صد کس نزدیک عمره شد
و چون نامه حضرت بدینه رسید چهار ده روز چند زجر کردند آنرا پیش نرفت پس حضرت فرمود که آن خدا و نکه
فیل را حبس کرد که داخل حرم نشود از زور قدرت پس حضرت فرمود که بگذارید که قریش هر مطیر که از
من سوال کنند که متضمن تعظیم و حرمات خدا باشد اجابت خواهم کرد پس ناقه را پس برجست و بر زود
آمد که از دک آبادی رفت و آبش اندک اندک بدون مرد آمد پس همه از تشنکی شکایت کردند پس حضرت
تیر از ترکش خود بیرون آورد و فرمود که در نه چاه و فرو خند پس بجاز الحضرت آب از نه چاه بجوشید آنقدر

که همه سیراب شدند پس بدیل بن ورقاء خزاعی که خیرخواه‌ترین اهل مکه بود نسبت به آنحضرت گفت کعب بن
لوی و عامر بن لوی با جنود دیگر آمده‌اند که اتفاق کرده‌اند که نگذارند که داخل مکه شوی حضرت فرمود که
من به جنگ ایشان نیامده‌ام و برای عمره آمده‌ام وای بر قریش که جنگ ایشان را خورده است چون دارم جنگ خواهیم کرد چون بدیل
خبر به قریش برد عروة بن مسعود برخاست و گفت قبول کنید آنچه می‌گوید و مانع او نشوید و من می‌روم با او
سخن بگویم چون به خدمت حضرت آمد دید که صحابه چگونه اطاعت آنحضرت می‌نمایند و چون وضو می‌سازد همه بر یکدیگر
سبقت می‌گیرند و چون دست می‌شوید و وضو می‌سازد بر سر آن آب که از دست و دهان مبارکش می‌ریزد منازعه
می‌نمایند و چون سخن می‌گوید صداها خفیف می‌کنند و از روی ادب و احترام سخن می‌گویند و تند بر روی حضرت نظر نمی
کنند پس چون او از خدمت آن حضرت برگشت و گفت ای قوم من به نزد پادشاهان
بسیار رفته‌ام به نزد پادشاه عجم و پادشاه روم و پادشاه حبشه و به خدا سوگند که ندیدم که هیچ یک را اطاعت
پادشاه خود و تعظیم او کنند مثل آنکه اصحاب محمد تعظیم و اطاعت او می‌کنند و شنیدم آنچه سخن او را قبول کنید و
با او جنگ مکنید پس مردی از قبیله کنانه گفت من می‌روم با او سخن بگویم چون آمد صدای تلبیه اصحاب
حضرت را شنید و شتران قربانی را دید برگشت و با اصحاب خود گفت سزاوار نیست اینها را مانع شدن از زیارت
کعبه پس مکرز بن حفص آمد و سخنان ناموافق گفت و بعد از او سهیل بن عمرو آمد و مصالحه قرار داد و چون از نامه
شرط کردند که هر که از ایشان به خدمت حضرت آید هر چند مسلمان باشد به ایشان پس دهند و هر که از اصحاب حضرت
به نزد ایشان رود پس ندهند مسلمانان گفتند سبحان الله چگونه مسلمانان را به ایشان پس دهیم حضرت فرمود
که هر که از ما به نزد ایشان رود پس خدا او را از ما دور گردانید و هر که از ایشان به نزد ما آید و ما به ایشان پس دهیم اگر
خدا در دل او اسلام را داند او را نجات و فرج خواهد داد و در این سخن بودند که ناگاه ابوجندل پسر سهیل بن عمرو
که پدرش او را به جهت مسلمان شدن زنجیر در پا کرده بود با زنجیر آمد و خود را در میان مسلمانان انداخت پس سهیل گفت
اول حکمی که در باب صلح این است که او را به من پس دهی حضرت فرمود که هنوز نامه صلح تمام نشده است
گفت پس من هیچ صلح نکنم حضرت فرمود که او را برای من بده گفت او را نمی‌دهم باز فرمود که بکن گفت
نمی‌کنم پس سهیل او را گرفت که برگرداند فریاد زد که ای گروه مسلمانان من مسلمان شده‌ام مرا به کافران برمی‌گردانید
و می‌بینید که مرا چه شکنجه و عذاب کرده‌اند پس حضرت فرمود که خداوندا اگر میدانی که ابوجندل راست می‌گوید
او را زود در فرج و نجات بده و چون مسلمانان در این باب سخن گفتند حضرت فرمود که او را برد و
با او رفق میرود و خواه و نخواه من می‌خواهم که صلح منعقد شود که مصلحت عامه مسلمانان در آنست
و خاصه و عامه روایت کرده‌اند که عمر بن الخطاب به عبدالله ... گفت من شک نکردم مگر در آن
روز و در روز صلح گفت بلکه او همیشه در شک بود پس نزد حضرت آمد و طعن و اعتراض کرد و گفت
آیا تو پیغمبر خدا نیستی حضرت فرمود که بلی پیغمبر خدایم گفت آیا ما بر حق نیستیم فرمود که بلی ما بر حقیم و دشمن
بر باطل گفت پس چرا اینقدر ذلت بر خود قرار میدهیم حضرت فرمود که من پیغمبر خدایم و آنچه خدا فرمود

عمل

عمل می‌کنم و خدا یاور من است گفت تو نگفتی که ما طواف خانه کعبه خواهیم کرد و سر خواهیم تراشید حضرت
فرمود که من گفتم امسال خواهیم کرد و بعد از این البته طواف خواهیم کرد و چون نامه نوشته شد شتران را
نحر کردند و سر را حلق کردند و برگشتند مردی از قریش که او را ابوبصیر می‌گفتند مسلمان شده و از مکه گریخته
به خدمت حضرت آمد پس کفار قریش دو کس فرستادند و گفتند تو عهد کرده‌ای که اگر کسی از ما بیاید به ما رد کنی
اکنون ابوبصیر را به ما ده حضرت او را به ایشان داد چون او را بردند به ذوالحلیفه رسیدند فرود آمدند که چاشت بخورند
ابوبصیر به یکی از ایشان گفت که شمشیر تو را خوب می‌بینم او شمشیر را از غلاف کشید و گفت بلی خوب است
و مکرر آن را تجربه کرده‌ام ابوبصیر گفت بده ببینم چون بدستش داد گردن صاحب شمشیر را زد و دیگری
گریخت و به مدینه آمد و دوید تا آنکه به مسجد در آمد حضرت فرمود که این مرد ترسیده است چون
به خدمت حضرت رسید گفت ابوبصیر رفیق مرا کشت و مرا نیز می‌خواهد کشت در این سخن بودند که ابوبصیر رسید
گفت یا رسول الله تو وفا به عهد خود کردی و خدا مرا از شر ایشان نجات داد حضرت فرمود که وای بر مادرش این آتش
جنگ را اگر کسی او را همراهی کند پس دانست که حضرت او را پس خواهد داد بیرون رفت و در کنار دریا قرار گرفت پس
ابوجندل و جمعی که مسلمان شده بودند و از مکه گریخته بودند در کنار دریا به عیص در راه شام نزد او رفتند و سر راه
بر قافله‌های قریش می‌گرفتند و کاروانها را غارت می‌کردند پس ابوجندل نیز از مکه گریخت و به ایشان ملحق شد و جمعی که مسلمان
شده بودند به ابوبصیر ملحق شدند تا آنکه جمعیت ایشان بسیار شد و هر که از مکه مسلمان می‌شد به ایشان ملحق می‌شد
و همه مسلمان بودند و هر قافله قریش را که می‌دیدند ایشان را می‌کشتند و اموال ایشان را غنیمت می‌گرفتند
پس قریش ابوسفیان را به خدمت حضرت فرستادند و تضرع و التماس کردند که نامه بنویس و ایشان را طلب
ما از این شرط گذشتیم دیگر هر که از ما نزد تو بیاید با تو باشد پس حضرت نامه نوشت پس دانستند آنها که بر حضرت اعتراض می‌کردند
در نوشتن این شرط و رد ابوجندل که آنچه حضرت می‌کند همه موافق حکمت و مصلحت است و قافله‌ای که
اموال ابوالعاص بن الربیع را که پسر خواهر خدیجه و شوهر زینب بود غارت کردند و برای رعایت داماد
حضرت آن قافله را گذاشتند و چون ابوالعاص به مدینه پناه آورد اموالش را با او رد کردند و او مسلمان شد چنانچه
سابقاً مذکور شد و شیخ طبرسی و قطب راوندی و شیخ مفید و غیر ایشان از علمای شیعه و صاحب جامع
الاصول و اکثر محدثان عامه روایت کرده‌اند که در صلح حدیبیه سهیل بن عمرو با گروهی از مشرکان نزد حضرت
رسول آمدند و گفتند جمعی از غلامان و برادران و فرزندان ما گریخته‌اند و نزد تو آمده‌اند که رغبت در دین ندارند بلکه از
اموال و مزارع ما گریخته‌اند ایشان را به ما پس ده پس حضرت فرمود که ای گروه قریش دست از این سخنان بر
دارید یا می‌فرستم بر شما کسی را که گردن‌های شما را با شمشیر در راه دین بزند که خدا دل او را به ایمان امتحان
کرده است بعضی از صحابه گفتند آن مرد ابوبکر است گفت نه گفت عمر است گفت نه گفت پس کیست حضرت فرمود
که نعل مرا پینه می‌کند همه دویدند که ببینند کیست دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب نعل حضرت را
پینه میکرد زیرا که نعلش گسیخته بود و در روایت جامع الاصول ابوبکر و عمر پرسیدند که کیست او یا رسول الله حضرت

حضرت فرمود آنچه فعل را بپسندد مرکند
حا الا لعنت از بیکه خدا
دانست انچه در دلهای ایشان است پس بیکه دانستن در دلهای ایشان نازل کرد ینه
حا و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و مغنم فتح خیبر بسیار که اخذ ینه برگشتند حا و فتحی که
بسیار چیزها رسول بود بنده مسلم فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر و عمر را در اردوگاه فرستاد
در رسیدند حصن خیبر را و جنگ کردند با اهل خیبر پس ظفر یافتند بر ایشان و فتح نمود بر ایشان پس قهرت
مخصوص است بحکم آمد و آنانکه بودند صحیح بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که حضرت فرمود که نوشت علی علیه السلام بصورت که من اول کسی بودم که بیعت کرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله
در سایه درخت در قول فتح نوشته نصر از امیر المؤمنین او با جمعی تحت الشجره ی و را و ندی و از ابو بصیر
و دیگران روایت کرده اند که چون از حدیبیه برگشتند در اثنای راه بوادی رسیدند که آب اندک داشت و مردم تشنه شده در
اینجا آب قلیل بود که یک کس را کفایت میکرد حضرت فرمود که هر که پیشتر باب برسد باشتاب نماز
بجا آرد چون باب رسیدند علی علیه السلام آبها در دهان خود کرد و بچاه فرو ریخت آب بجوشید و مردم آب از آن
برگرفتند و بدیت مبارک خود ریخت پس آب در اندک چشمه جوشید و صدای عظیم ازان فرو شد ناگاه همه
لشکر آن آب سیراب شدند و مشکها و مطهرها پر آب کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بعد ازین خواهد
شد که این آب چندان زیاده خواهد شد که اطراف خود را نیز گرداند و چنان شد
ی و فتحی نزدیک که خواهد گرفت آنها را صحی فتح عظیمتها ز خیبر
صحی و خدا غالب است بر چیزها اراده نماید و کارها منوط بر حکمت و مصلحت است

صحی
فتح و غنیمت داده است شما را خدا غنیمتها بسیار که خواهید گرفت آنها را مانند غنیمتهای فارس و روم و غیر آنها
که بدست شما خواهد آمد پس تعجیل داد شما را این غنیمت نخیر و منع دشمنان شما را از شما تا باشد این غنیمت نشانه مومنان را و براه راست هدایت کند شما را براه راست صحی که آن دوستی است نخلد الی دائم برادر است
منع و چنان فتح خیبر است که حی شیخ مفید و طبرسی و ابن شهر آشوب و سید بن طاوس
و همدانی و عامه و خاصه یا اندک مخلوط روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غزوه حدیبیه مراجعت
نمود بمدینه و در مدینه متوقف ماند و صحابه ان متوجه فتح فتوح خیبر گردید و چون نزدیک خیبر رسید فرمود که
بایستید و چنین گفتند این دعا خواند

پس فرمود که پیش روید بنام خداوند رحمن رحیم پس حضرت ایشان را صحی صرفه خود و ذریه ی حشی
فرود آمد و در بقیه آن روز نماندند و روز دیگر تا ظهر منادی حضرت ندا کرد مردم را و چون

جمع شدند دیدند که مردی نزد حضرت نشسته است پس فرمود که من در خواب بودم
این مرد آمد با بود و شمشیر مرا از غلاف کشیده بود و چون بیدار شدم بر سرم ایستاده بود
و گفت کی مرا از تو باز میدارد امروز کشتم خدا پس شمشیر را از دست انداخت و چنین
نشسته است و حرکت نمیتواند کرد بقدرت خدا پس حضرت او را بخشید و رها کرد
و زیاده از بیست روز ایشان را صحی صرفه نخود و علم در دست امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود
پس آن حضرت را در دو چشم عظیمی عارض شد و مسلمانان از پیرون قلعه با یهود محاربه
میکردند و یهود خندق بر دور قلعه خود کنده بودند تا آنکه یکروزی در قلعه را گشودند و
مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشکران پیرون آمد و متعرض جنگ شد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم را بدست ابو بکر داد و با گروه مهاجران و انصار
او را فرستاد و پس او رفت و شکست بخورد و برگشت داد علامت اصحاب خود میکرد
و اصحاب علامت او میکردند بحضرت برگشت پس روز دیگر علم را بدست عمر داد
و فرستاد و اندک راهی که رفت گریخت و برگشت داد اصحاب خود را بجبن نسبت میداد
و اصحاب او را بجبن نسبت میدادند تا برگشت پس حضرت فرمود که امروز صاحب علم
نیستند فردا این علم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد
و خدا و رسول او را دوست دارند و بر کردنده باشد بحمله و هرگز نگریزد و برنگردد و خدا
بدست او فتح کند پس هر یک از صحابه در آن شب آرزوی این خواهیم اند که شاید
که فردا علم با و داده شود و چون صبح شد همه مان آرزو میکردند حضرت فرستاد فرمود
پس حضرت فرمود که علی بن ابی طالب کجاست گفتند یا رسول الله چشمهایش درد میکند
حضرت فرمود او را بخدمت بیاورند چون او را حضرت را گرفته آوردند حضرت فرمود
که یا علی چه درد و داری گفت یا رسول الله چشم چنان درد میکند که حالی را نمیدانم دید
و هم درد میکند حضرت فرمود که بنشین و سر خود را در دامن من کذار پس آب دهان
مبارک خود را بدست خود در دیده و بر مبارکش مالید و گفت اللهم قه الحر و البرد
خداوندا او را از ضرر گرما و سرما نگاه دار پس در ساعت دیدهای حق بینش
کشوده شد و صداع و درد چشمش زایل شد و رایت عقاب خود را بدست او داد
و فرمود که برو که جبرئیل با تست و نصرت در پیش روی تو میرود و در ترس تو در دلهای
ایشانست و بدان ای علی که ایشان در کتاب خود خوانده اند که کیست که کشنده
ملک میکند نام او ایلیا است پس بگو که منم علی که محمد قول میشوند انشاء الله تعالی

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله با ایشان جنگ کنم تا مثل ایشان شوند
حضرت فرمود که با عجله منمای بر تو تا بعد عرضه بایشان در آنی پس دعوت کن ایشان را بسوی اسلام و خبر ده
ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا پس بخدا اگر خدا یکمرد را تو بدایت کند بهتر است
از آنکه شتران سرخ مو همه از آن تو باشد و حضرت امیر فرمود که فرستاد تا بقلعهای ایشان رسیدم
پس مرحب بیرون آمد زره پوشیده و خودی بر سر که آشته و سنگ بزرگی را برداشته
و بر بالای خود بر سر گذاشته و این رجز را میخواند که یهود خیبر میدانند که منم مرحب و در سلاح غرطه
خورده ام و دلیر تجربه کرده ام پس من گفتم که منم آنکه مادرم مرا حیدره نام کرده است مانند شیر بیشه ایشان
قدم بمیدان گذاشتم و شمشیر را مانند داسه گیل میکنم و بمیدارم پس چون دو حضرت از روبرو شدند
ضربتی بر سرش زدم که سنگ و خود و سر آن یهود را بدو نیم کردم که بشمشیر بر دندانهایش
نشست و از اسب گردید و بر زمین افتاد و در روایت دیگر وارد شده است که چون حضرت
فرمود که سم علی این اضطراب عالمی از علمای ایشان گفت مغلوب شد بکتاب که خدا
بر موسی فرستاده است و رعب عظیم در دلهای ایشان بهم رسید و چون حضرت مرحب را
کشت لشکری که با او بودند بقلعه گریختند و در آن قلعه را بستند و دروازه عظیم
محکمی بود که چهل نفر بر روی چهل نفر آن را می بستند و میگشودند پس حضرت بقوت ربانی
بقلعه آن در چسبید و چنان حرکت داد که تمام آن قلعه بلرزید و در را کنده بر روی
گرفت و رفت تا فتح کرد پس در را انداخت ابو رافع گفت من باشش نفر عظیم که در را حرکت دهیم
نتوانستیم حرکت داد و عامه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که انصاری
رضی الله عنه گفت که حضرت در روز خیبر در را بر دست گرفت و خندق پل کرد تا همه
مسلمانان بر روی آن گذشتند و قلعه را فتح کرد و بعد از ان که هر را انداخت چهل نفر بر روی آن
همّا دنفر تلاش کردند که در را بر دارند نتوانستند برداشت و ابو عبد الله جدلی گوید که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام برای من نقل کرد که در خیبر را کندم بر سپر خود کردم و با ایشان جنگ کردم
تا ایشان را کریزانیدم بفضل خدا پس حمله کردم بر روی خندق تا مسلمانان گذشتند
پس از را چندین ذراع دور انداختم پس شخصی گفت با امیرالمؤمنین چه شد بازوی تو که در دست داری
برداشته بودی حضرت فرمود که گرانی بر من نمیفهمد مگر مثل این سپر که در دست دارم
شیخ طوسی روایت کرده است که در روز خیبر مرد بلند قامت سر زرگ بیرون آمد
از قلعه که او را مرحب می گفتند و یهود ان او را امیر خود میدانستند باعتبار شجاعت و تمام او
پس هر که از صحابه در برابر او رفت گفت که منم مرحب و بر او حمله کرد نه نشسته و در نخست

و مرحب دارنده ذلت گردانیده بود و مرحب را بدست علیه ذلت نصیب خواهد داد و فرمود که حضرت
او دیگر را و مرحب گفت که هر که با تو جنگ کند با او جنگ کن و هر که خواهد بر تو غالب شود مغلوب شو مگر کسی که بگوید
که من حیدره نام دارم که اگر او را بدو بگوید او را بیچ گرفته مرعوب چون شیر بیشه مردم صفدر که دشمن را گریزاند گفت
رسول صلی الله علیه و آله حکایت کرده داد ما عباس گردانده که امیرالمؤمنین علیه السلام را بگیرد او بفرستد پس آنحضرت امیرالمؤمنین را
طلبیده و گفت یا علی برو و بگو بت شو مرحب از ما بگیر و امیرالمؤمنین را تعلیم بیهودان آموزد و فرمود که خدا برو و مرا
او و مرحب دو بدو مرحب ترسید و مرگ دید پس برگشت و در بگفت آمد و گفت ختم کرده ام را و مرا مرحب نام کرده است
حیدره شیر زور و دو بدو دلیر بوده که منم که مادرم مرا حیدره نام کرده است چون مرحب آن نام را بشنید بخشید و از ترس
بیاه آورده که بگیرد پس شیطان بصورت یکی از علمای یهود بر سر راه او آمد و گفت کجا میروی گفت این چنین من گوید
من حیدره نام دارم شیطان گفت چه میشود که حیدره نام داری و گفت من مکر را زیاد دارم شنیده ام که مرحب میگفت
کمی با قرنط که حیدره نام داشته باشی که تو را از هم برگشت شیطان گفت تسبیح با دوری تو مکر حیدره در عالم کی
است تو با این عظمت و شوکت از چنین حوادث مرگ نمی بخشند و گفتارهای زنان حقا میشنوند و اگر راست
گوید حیدره نام در دنیا بسیار میباشد برگرد و با او را بگیر و بزرگ قوم خود کردی من از عقب و تخلص میکنم
یهود انرا که تو را دیدند گمان کنند پس آن عمل مرحب قرب آن میباشد مرحب را خورد و برگشت و با تیزدلی تهمت رسید
هر چند مرحب را که بر دو و فرار دهد و بهود لیف رد و فرار نداده و فرمود که مرحب کشته شد
و اما به طرق متعدده از اعدن زناص روایت کرده اند که او مرحب گفت که علی را سه خصلت بود که اگر یکی از آنها برای
من می بود بهتر بود از برای من از شتران سرخ مو گفتند چه خصلت بود گفت رسول او را در جنگ بهوک نزدیک نکرد
پس او گفت یا رسول الله مرا با اطعام دزنان میگذاری حضرت فرمود که با علی آیا راضی نیستی که از من نسبت
هرون با موسی بگیرد گفتم بلی یا رسول الله فرمود من تو را از من بهتر یا شر گفتم شنیده ام که در روز خیبر حضرت
که علم را بدو بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند پس ما همه گردن کشیدیم
که ما باشیم پس گفت علی را بطلبید چون او را طلبیدند دید با نیش درد میکند پس آب دهان در دیده ای او انداخت
و علم را بدست او داد و خدا بدست او فتح کرد گفتند چون آب دهان شد علی او را فرمود حسن و حسین علیهما السلام
طلبیده و گفت خدا و رسول او را دوست میدارند و در بعضی روایات است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در روز خیبر علم را بابوبکر داده و او جنگ بهود کرده و برگشته و او را دلگیر کرده و فرموده است که فردا علم را بدست
دوستدار خدا و رسول میدهم که بدست او فتح خواهد شد و او جنگ نکرده است پس حضرت علیه السلام مرتبه فرمود که آیا مرا خواهی دید چنین
حرکت پس گفت رایت را بدو بده و بگو برو و جنگ کن و بر نگرد تا خدا او را فتح کرده بگوید و خدا و رسول او را دوست
دارند و این فضیلت را بدو روایت کرده اند که در روز خیبر حضرت رسول امیرالمؤمنین را صدا کرد و علامه بدست خود بر سر او بست
و علامه مخصوص بود و او را بر اسب خود سوار کرد و گفت با علی برو که جبرئیل از طرف راست تو و میکائیل از طرف چپ تو آید و میکائیل

که حاجب این اوصاف حق معلوم است که در آن حضرت که آنها که گفته‌اند این اوصاف را دارند و کسی که خدا و رسول او را دوست
دارند و خدا و رسول او را دوست دارند چگونه مستحق آن دولت که خلیفه خدا و پیشوای دین و دنیا باشد و شیخ طبرسی از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امیر در قلعه بود آن خبر رسید در قلعه و در را بر روی آن حضرت بستند پس آن حضرت [illegible]
و سپر کرد و پس در را برداشت و فرو رفت تا همه مسلمانان از روی آن گذشتند و مشکینی مردم هیچ بر آن حضرت [illegible] و پس در را
انداخت و جبرئیل بشارت به آن حضرت رسید که امیرالمؤمنین قلعه را فتح کرد و حضرت متوجه قلعه شد و امیرالمؤمنین به استقبال آن حضرت
بیرون آمد و چون آن حضرت به امیر رسید فرمود که سعی تو مشکور [illegible] شهور تو به من رسید و خدا از تو راضی شد و من از تو خشنود
گردیدم پس حضرت امیرالمؤمنین گریست حضرت رسول فرمود که چرا گریه میکنی یا علی گفت از روی شادی گریه میکنم که [illegible]
که خدا و رسول از من راضیند فرمود که از جمله اسیران که حضرت امیر گرفته بود صفیه دختر حیی بن اخطب بود پس بلال را طلبید و صفیه را
با او داد و گفت نمیگذاری او را مگر بیرون رسول خدا تا آنچه خواهد بکند پس بلال او را از میان کشتگان گذرانید چون نظر صفیه
بر کشتگان افتاد حالش [illegible] عارض شد که نزدیک بود که جانش از بدن مفارقت کند چون گذشت حضرت آورد و او را
[illegible] و بلال را عتاب [illegible] فرمود که [illegible] رحم از دل تو کنده [illegible] که زنی را از میان کشتگان
خویشان او میگذرانی پس صفیه را حضرت از برای خود [illegible] و آزاد کرد و [illegible] و در این چند روز صفیه را که
[illegible] دید در [illegible] روی صفیه اثری دید [illegible] و چون [illegible]
[illegible] روی [illegible] سیاه شده [illegible]
[illegible] که چرا روی تو چنین شده است [illegible]
[illegible] کرده است که چون صفیه را [illegible]
[illegible] صفیه گفت که [illegible]
[illegible]
[illegible]
آمدند و چون حضرت مرحب را [illegible]
[illegible] که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] بود و [illegible] که [illegible] حضرت

در سته را امان طلبیدند که از قلعه بیرون آیند و با حضرت صلح کردند و بعد [illegible] حضرت صلح کرد که خون قوم را [illegible]
و [illegible] ایشان را بگذارند و جمیع خانه‌ها و مزرعه‌ها و اموال ایشان از حضرت باشد [illegible]
باشند پس حضرت با ایشان [illegible] صلح کرد و چون اهل فدک این قصه را شنیدند [illegible] امان طلبیدند و با آن
حضرت صلح کردند پس اهل خیبر عرض کردند که ما این زمینها را [illegible] آباد میکنیم [illegible]
که نصف حاصل از برای [illegible] و نصف از برای [illegible] پس راضی شد و با ایشان معامله کرد [illegible]
که خواهد ایشان را بیرون کند [illegible] فدک [illegible] پس [illegible] جمیع مسلمانان بود و چون فدک
گرفتند [illegible] حضرت رسول بود چون [illegible]
از خیبر [illegible] که [illegible] فدک [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] فدک [illegible] حضرت رسول [illegible]
پس جبرئیل نازل شد و گفت [illegible] که وآت ذا القربی حقه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] فدک [illegible] پس حضرت رسول فاطمه را طلبید [illegible] فدک را
به او داد [illegible] ابوبکر و عمر علیهما اللعنه فدک را از آن حضرت غصب کردند [illegible]
کرده است که حضرت رسول [illegible] قلعه‌ها [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible]
در صندوقی [illegible] صندوق را در خانه [illegible] پنهان کرده‌ام [illegible]
[illegible] و گفت من الحال دانستم که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آمدند [illegible] مسلمان شدند [illegible]
[illegible] پس آیه نازل شد که وآت ذا القربی حقه حضرت [illegible]
[illegible] فدک را به فاطمه بده [illegible]

شد دختر ابوبکر ... پس حضرت فاطمه برگشت و فاطمه علیها السلام را طلبید و ... تسلیم او کرد و آیه را بر او خواند [illegible]

گفت یا رسول الله آنچه از من است ... حضرت فرمود که ... با تو ... [illegible]

فدک را ... حضرت فاطمه ... [illegible]

... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر علیهما اللعنة از آن حضرت

غصب کردند گوید که روایت ... در شرح ... [illegible]

... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ام ایمن نزد ابوبکر ... گواهی داد که من روزی در خانه

فاطمه نشسته بودم که ... [illegible] ... فدک را ...

... پس حضرت ... [illegible] ... فاطمه گفت ... [illegible]

... فدک را ... [illegible] ... پس حضرت فدک را به او

تسلیم کرد ... [illegible] ... گوید که قصه فدک و غصب آن ... [illegible]

شده است ... کلینی و شیخ مفید ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت

رسول صلی الله علیه و آله خیبر را فتح نمود ... [illegible]

چون ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

که اگر خواهید ... [illegible]

... روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... چون حضرت ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت ...

... [illegible] ... حضرت امیر ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

ایشان آمد ... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... حضرت فرمود که ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دیوار ... [illegible]

که ...

است زنان که دو دیوار را بر زمین فرو رفت ... [illegible]

در ... [illegible] ... امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

روایت کرده است که آن حضرت فرمود که چون با حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خیبر برگشتیم

در ... رسیدیم که ... آب بود و چون اندازه کردیم چهارده قامت آب ... [illegible]

... [illegible] ... اصحاب موسی علیه السلام ... [illegible]

پس حضرت پیاده شد و گفت پروردگارا ... [illegible]

... [illegible] ... فرمود که

... [illegible] ... بر روی آب ... [illegible]

... شتران ... [illegible] ... و شیخ طبرسی روایت کرده است که چون

حضرت ... خیبر ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت

... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... پس حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

حضرت فرمود که ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

... [illegible] ... اسلام دعوت

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بسند ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند ... امام حسن عسکری علیه السلام

مع القصه چون از بعداز واقعه جنگ فتح خیبر بت خلایم فتوح دیگر بآنحضرت میرسید داده هر خاید
دو صد داده بت شما را می خواهد خدا غنیمتهای دیگر
برآنها فهل که هنوز قادر نشده اید
فهل بتحقیق که خدا احاطه کرده است بآن قدرت که باو
ع و خدا واگر نقض عهد کردند باشما آنها که کافر
شده اند فهل از اینها که وعده بنکرده اند باشما فهل هر آینه نقض عهد کرده اند
پس عفو نخواهد فهل که حواله خواهد شد بایشان فهل وعده باداده که
که ایشان را فهل بخواهد خدا وعده بت داده بخیبریان که اگر بیایند بخیبر و بجنگ
دشمنان دین طریقه بخیبریان است در میان آمدن گذشته چنانچه در سوره بت دیگر که گفت اند که آیه ذلکم قولکم
در سال دهم هجرت اند جاری نشده باشد که هجرت باید بخیبر باید او مغلوب کردند بخیبریان او
فهل و هر گز تغییر نخواهی یافت برای سنت و طریقه خدا و عادت او را بخیبر بیاید و هر گز ح
این نخواهی دید هر گز ح پس خدا او را بت روانه کرده او را که در ملک حدیبیه بخیبر و خبر او را بمکه که او را تسلیم
فرود آمده بقصد جنگ تحضرت پس حضرت نفوذ کرد و عدد او بیشتر ایشان را گرفت که صد بت ایشان را
دستگیر کردند آنحضرت که گرفت و مرداد بت ایشان را پس خدا این آیه را فرستاد و
اهلی و او بت خدا او ندی که از خوف کرم باز داشت دستهای کفار مکه را از شما و مسلمانان
کردند و کرد دستهای شما را از ایشان در وادی مکه بعد از آنکه شما را ح
پس از آنکه خدا داد شما را و غالب کردید بر ایشان صلی ح پس از بسم الله بت که حق تعالی
منت نهاده بت بر مسلمانان که شما قصه کاران کردید از گذشته بعد و هم و خداوندان کرد که کاران طلب
صلح کردند از شما بعد آنکه ایشان بر آمدند بدینه و بایشان جنگ بنکردند و شما از ایشان طلب صلح
بنکردید و قبول بنکردند ح و شیخ طبرسی گفته بت که وقت مسلمانی را از ایشان که و ذهبن بعد از
غلبه مسلمانان بر ایشان این بت نازل بت بلکه مشرکان در سنه چهل هجرت مرادفت کردند که مسلمانان را از ذکر
برای تند همه سیر شدند و حضرت ایشان را گرد و بیع گفتند که چنانچه تو بودند از ما بعد آنکه از کوه
تنعیم فرود آمدند تیر انداز بیع در سنه حدیبیه که مسلمانان را نگذاشتند پس حضرت ایشان را گرفت و آزاد
کرد و بیع گفته اند که حضرت در سایه درختی نشسته بود حضرت امیر المؤمنین در خدمتش نشسته بود ناگاه
صلح مرنوشت ناگاه چهل سوار مکه و مسلح رسیدند و بنزدیکترین حضرت کوشیدند مسلمانان ایشان را
گرفتند و حضرت اراد کرد ایشان را
ح و خدا باز نشان مرگشنده بنیان بت فهل
از خلاف با ایشان او لا بدار چاره بر دلش و بدانجهان ایشان تا بنا بجهت تعلق خاطر بایشان ذهبن
بیاورانده اند بخیر بخیریان مرگشته بنیان فصل سیم ح بسم الله گفته بت که پس ح
خاطر خداوند علت صلح و فواید آن درین آیه که مرقوم بت

ح و بیع کردند با پیغمبر را که بیعت رضوان بت
صلی از گفتار بریدند یاران خود که
عهد بکردن بت
چون از بسم الله بیغمبر دیگر
یعنی بجهت کفر ایشان باشرکان خانه خاموشند
ح پس بریدند شما را
باو بت فهل و کفار و اصحاب حلف ایشان و نقض شما بر ایشان
بیع بدهد کفته آن مرضیان را داده حلیکه علامه جامه بت میان ایشان و جواب تولا محذوف بت کفیت و دلالت آن کلام
بر آن و غرض حصر بجهت که اگر نه گرانجه و جم آن بود که هلاک کنیم خود شما را در جهان که دان خداوند پس باید
بریدند شما کرد هر آینه دست شما را از ایشان نکرد و بلکه دادم و باز نیدیم شما را دان تا دان که
صلی
چون از بسم الله گفته بت که خدا نیز داد که صلح واقع شد که یاران مردان و زنان که در مکه بودند از کار صلح
غفلت و کار بجنگ بریدند آنها کشته مرشدند چون صلح شد آنها بسلام کردند و شد فتنه شد نه بسلام و
غایه این صلح دار مسلمانان زیاده دان بود که غالب شوند بر مشرکان ح پس بن سبب منع کردم
شما را از قتل ایشان که ح از جهت که در قتل کنید خدا در حدیبیه خواهی بسلام
هر گز اراده بعد از صلح ح بیع نوشته کویه که این نوشته چنان خاموش شد که لیفه علیه دوم بت بدان منع مسلمانان
از فتنه ایشان که و بقول جامع تفسیر بر جواز این صلح علت حصول و اظهار موصنان بت که این صلح و اظهار دین
فتح مکه بت مفهوم هر شود و بغیر صیانت و حفاظت از فتنه و اظهار ایشان دین خود با بدان بت که تا خدا در
توفیق زیاده خیر دهد که با فواید و موصنان ایشان که در آخر کند در دخول بسلام هر کز از فتنه مشرکان ایشان که
صلی اگر چه شوند آن موصنان از کفار دان
ح هر آینه عذاب کنند آنها را که کافرند نه خدا را که خدا پاک و بر آورده صلی بخشش و بسیار آمرزنده
بیع بکه آن موصنان که از اشرار و عداوت ایشان کفار دان نگشته و بسبب آن کفار دان اهم اندازه
آنها که بهوز در مکه بسر برند بودند و ایشان را که خواهان که خواهان بودند در آمدن و مخصوص بنت بایشان
دان بکه از دست ایشان بسلم و آسیب چنانچه صلی ح بسم الله گفته بت که اظهار صدق آنچه
خبر بریده که آنها بیع خواهند از خبر خود و دران خود بنمود و در امر حضرت خدا دان حضرت فرمود که بود بریده
که پس چون مانع شد او را از دفع دشمنان و با ایشان جهاد نمودن از ایشان حضرت او را و مخصر بریده عذاب
خشنود و خلم مانع شد بیع حدیبیه او را از آنچه کفر آنه از کتاب عذابه خبر بعید گفته که کدام آیه پس این آیه را
عذابه که تو نیز بدانید او را بدانسکه بود عذابه در حدیبیه را در صلحیان کفار و منافقان دهبن بریده عذابه که

ح و بیع کردند با پیغمبر را که بیعت رضوان بت
صلی از گفتار بریدند یاران خود که
عهد بکردن بت
چون از بسم الله بیغمبر دیگر
یعنی بجهت کفر ایشان باشرکان خانه خاموشند
ح پس بریدند شما را
باو بت فهل و کفار و اصحاب حلف ایشان و نقض شما بر ایشان
بیع بدهد کفته آن مرضیان را داده حلیکه علامه جامه بت میان ایشان و جواب تولا محذوف بت کفیت و دلالت آن کلام
بر آن و غرض حصر بجهت که اگر نه گرانجه و جم آن بود که هلاک کنیم خود شما را در جهان که دان خداوند پس باید
بریدند شما کرد هر آینه دست شما را از ایشان نکرد و بلکه دادم و باز نیدیم شما را دان تا دان که
صلی
چون از بسم الله گفته بت که خدا نیز داد که صلح واقع شد که یاران مردان و زنان که در مکه بودند از کار صلح
غفلت و کار بجنگ بریدند آنها کشته مرشدند چون صلح شد آنها بسلام کردند و شد فتنه شد نه بسلام و
غایه این صلح دار مسلمانان زیاده دان بود که غالب شوند بر مشرکان ح پس بن سبب منع کردم
شما را از قتل ایشان که ح از جهت که در قتل کنید خدا در حدیبیه خواهی بسلام
هر گز اراده بعد از صلح ح بیع نوشته کویه که این نوشته چنان خاموش شد که لیفه علیه دوم بت بدان منع مسلمانان
از فتنه ایشان که و بقول جامع تفسیر بر جواز این صلح علت حصول و اظهار موصنان بت که این صلح و اظهار دین
فتح مکه بت مفهوم هر شود و بغیر صیانت و حفاظت از فتنه و اظهار ایشان دین خود با بدان بت که تا خدا در
توفیق زیاده خیر دهد که با فواید و موصنان ایشان که در آخر کند در دخول بسلام هر کز از فتنه مشرکان ایشان که
صلی اگر چه شوند آن موصنان از کفار دان
ح هر آینه عذاب کنند آنها را که کافرند نه خدا را که خدا پاک و بر آورده صلی بخشش و بسیار آمرزنده
بیع بکه آن موصنان که از اشرار و عداوت ایشان کفار دان نگشته و بسبب آن کفار دان اهم اندازه
آنها که بهوز در مکه بسر برند بودند و ایشان را که خواهان که خواهان بودند در آمدن و مخصوص بنت بایشان
دان بکه از دست ایشان بسلم و آسیب چنانچه صلی ح بسم الله گفته بت که اظهار صدق آنچه
خبر بریده که آنها بیع خواهند از خبر خود و دران خود بنمود و در امر حضرت خدا دان حضرت فرمود که بود بریده
که پس چون مانع شد او را از دفع دشمنان و با ایشان جهاد نمودن از ایشان حضرت او را و مخصر بریده عذاب
خشنود و خلم مانع شد بیع حدیبیه او را از آنچه کفر آنه از کتاب عذابه خبر بعید گفته که کدام آیه پس این آیه را
عذابه که تو نیز بدانید او را بدانسکه بود عذابه در حدیبیه را در صلحیان کفار و منافقان دهبن بریده عذابه که

و چون این مؤمنان را حق تعالی در همه حالات [illegible] گذشته بود [illegible] این بود و مرا
تا وقتی که آن [illegible] ایشان بود و آمدند پس چون که بود و آمدند حضرت [illegible] کرد و
او را گفت [illegible] تا وقتی که بیرون آمدند [illegible]
حق تعالی از [illegible] و چون بیرون آمدند [illegible]
[illegible] روایت [illegible] از آنحضرت نقل کرده است از جمله آنست که
در این آیه [illegible] خدا [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] خدا [illegible] در وقتی که [illegible]
[illegible] سهیل [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] سهیل [illegible]
[illegible]
سهیل پس [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible]
سهیل [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
پس [illegible] رسول [illegible] خداوند [illegible]
[illegible]

دوستان [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] و مردم را [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سهیل [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است که حضرت [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

در چشم نبیذ پس علیم را بدست گرفت داد در وازه کرد و این عبارات از او بگیرد و روایت کرد و
که چنان عزیز علیم علیم را بدست مجرد نام گرفت بگرفت روانه شد و من از عقب او برفتم در بیع
موضع توقف نکرد تا علیم را دید بار نعره خیرات کرد پس کار عمار بود از بار بعد مرتب شد و گفت تو
کیستی گفت عمار بن یاسر پس روا بجناب حق کرد و گفت بحق عمار که نور را بر موسی فرستاده بهت که
او بر شما غالب خواهد شد و در روایت صحیح دیگران حضرت حذیفه یمانی علیم نظرت شیم را گرفت و گفت
از خواندن پوشیده بود چون عمار نعره آمد مرتب عبادت روزه دار گذشته از نعره بیرون آمد و خود مقدار
مرسر گذشته بود و سنگ مرتکا را دواج کرده بود و بر بالین خود مرا گرفته بود و نزد من خواند حضرت امیر
المومنین علیم شروع بر خواندن کرد پیش رفت و در حضرت در میان بود شد پس حضرت فرمود مرا و را
که سنگ و خود سر آنرا دوده را بدو تیم کرد و گفت مرد مانند را نداشت چون بیهوده آنان را مشاهده کرد و نه
بفلوه بگشته و در قعور را بلند و آن دروازه بود از قطعه سنگ و در میانش صورتی بود خضرت دست
معجز نما را دوران مواج کرد و در را تخریب کرد تا تمام قلعه بلرزید و در را که در مانند سپر آنرا برداشت
کرفت و نه مقدار رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور بها و دهها نفر خواستند آنرا از جا
دهند نتوانستند و گفت داد و آن در را از عقب دیگر مرتبه بود که او را چهل نفر میرساند و چهل نفر حر
کت دند و خواجب مجوارت آن ولا و آن در را از عقب دیگر مرتبه بود که او را چهل نفر میرساند و چهل نفر حر
روایت کرده اند و غیر خود بیع را در صحیح الفصوب اوراد نموده ام و آنچه مشعر بهت بر مقصود و در تتمه م
اثبات بحث و محبوبیت خدا و رسول بهت بشخصیت و آنکه مجمع غاصب بی حذیفه آن حضرت بود
در بین جلب کرد بحضرت و در این منقصت از دست بشیر عزیز آزار نمود این عزائم عظیم و منقصت کبری بود
و جمیع این عزائم را عمار و سلم و ترمی بچندین طرق و این مقاطع بدو داده طرق و احد
بن حنبل در مسند بطرق بسیار و بیع بچندین طرق و حمزه بن عمر ازدی و حمزه بن عمر طبری و احمد
حمزه بن شجی و بیهقی در دلایل النبوه و حاکم ابو عبد الله نیشابوری در کتاب اکلیل و دیگر در دو دس
الاحجار بطرق متعدده روایت کرده اند از بیع علیم و عمرو حمد از بن عمرو سعید بن سعد و سعد بن ابی وقاص و
ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علیم را با بوبکر
و عمر داد و ایشان کرخشد و بعضی عشاره ایشان ذکر کرده اند و شمارت آن بین بهت که در بین دو نفر بدرجه
رسول در مرتبه تحضیف گفته بهت مشهور بهت و همچنانکه مهمل نموده بهت این خصوصیات نیز مشهور بهت
و ما بهمدلال بر این قصه بر امامت و خلافت حضرت پس بدو وجه متین میتوانیم نمود که جمیع عاقل
منصف انکار نتواند کرد

کلمه بر وجه عاقل معلوم بهت که اگر مراد از اصل محبت بیع که ایشان
همه مسلمانان را دارند بر تبرک بدانند بحضرت مرتبه صحابه باآن خبر که اگر ایشان را داشته دیگران محروم
میشدند آنقدر آزار نمیکردند که علیم را بدو ایشان داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در بین باب

بیع نمیرفتند و شمار در مدایح بیع ذکر نمیکردند و حضرت را بمرور مقاومه نمودند و ذکر نمیکردند پس معلوم شد که مراد از
محبت حضرت خدا و رسول را محبتی بهت که مرکز مخالفت ایشان مرتبه نشاید و بدان وجه بهت و بدان سبب خواهد
در راه ایشان بذل غایه و مراد از محبت خدا و رسول آنکه تو را بدانکه در همه امور و در جمیع احوال دارد جمیع
جهات محبوب ایشان بیع و این مردود مذموم مرتبه ضعیف بهت و ضعف مذموم اما مت چنانکه ممکن نشد
وجوه دیگر بعرض میکنم که مراد محبت من جمیع الجهات بهت بحیث فوائد نسبت بر خود من حیث الادیان بهت
و اخصاص بوجه بهت و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را و او اکه
صفت مرحوم اتصاف بدان مینمودم بهت که از این جهت او را دوست میدارد و اگر از جهات همه تنزل کنیم در
سیاق بیت که ارائه میدهم و صفت عظیم بهت مدار حضرت پس تقدیم غیر را بر او بهت ترجیح مرجوحت و
بر جسیم علیم حمار بهت کلمه بعد از آنکه تا مرتبه قبح نمیماند که بلکه دلیل علیم را بوبکر و عمار بهت
عمر داد بیع و اثبات ایشان کرخشد بلکه دلالت بر آن دارد بیع صحابه ایشان نفرماید که دون علم را بیع عمر و حمد
که صاحب این صفات بیع و بدوست از بیع نمود و البته باید بالخصوص مخصوص جهه آن صفات بیع این صفات را دارا
که مذموم نشده باشد پس اگر حضرت بجهت این صفات مرحوم بود که فوائد علم را بیع میدهیم که ارباب کمال بیع دشمر
بیع بلکه این وصفت در اینجا که مشترک علم را که مرتبه بود نه خصوص بود پس از اینجا معلوم شد
که او بکر و عمر و دوست صحابه و رسول نبوده اند و صحابه و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و دیگر بهت که اینها خائف نبوده
خلافت و امامت بهت بلکه خائن ایشان بهت و چون توانسته بود که کسر موس بیع و صحابه و رسول را دوست ندارد و صاحب کلمه
خائن نبوده بهت بیع آنانکه ایشان اورده اند محبت ایشان لبست بلکه اشتر بهت از محبت

مرکان بیچاره و اینها موجوده بهت اگر صحابه را دوست صحابه و رسول میدانستند هرآینه داشتند دارند و اضطرار م
که قطعا لا یحک ادراک بهت ایشان را قبول کرده بیع از اگر خائن نبوده و موجوده بهت مرا بیکه بیع خائن نبوده دوست صحابه و آنچه را
که قطعا مرکبه در راه او موجوده بهت که دوست صحابه و رسول بوده بهت کما را دوست صحابه و منظوران را بیع تصدیق
نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از ترک و تبع ایشان بر خبر که بیع دیگر صحابه بیکه ایشان را از صحابه دانسته
و زیر بیع کاران و از اکابر کمیکان و از محسنین زیرا که خائن نبوده و در اینجا بیر از آنچه بحث خود ایشان
باجماع بوده بهت اگر گناه از نجاست مرحوم بهت بحث خدا ایشان را دوست دارد و بدانکه از جاهل باشد که خدا علم
بحث خود را بایشان نسبت داده بهت شخص خائنین و مخالفین اکابر ایشان و بیع کمیکان و مکرمین و منظوران
نشمار کمیکان در زمین اکثر راضیم و مخالف خود و اشتر ایشان از صحابه بر که خائن نباشد بحث خود ایشان
نموده و بکیکه باین مشوه بیع بحوزه بهتان مخالف رسول داده میشود بهت دارد و بیکه آنانرا بحسان مخالفت برداشته
باشد مخالفت مخبر میشود و بحضرت باجماع مرکب خبیثه بیکه مذکور شد و ممکن بهت که این وصف را بیکدیگر ضم
کرده باشیم اگر مراد محبت کامله بهت و در جمیع جهات پس الالف مرکبه و بالضرب چنانچه
واضح است و اگر مراد مطلق محبت بهت پس الالف مرکبه مرتبه صحابه و بالضرب حضرت از جهات شیخ خائنه معلوم

شد مع از عزیز پرسید که مرگم مترجم از اثر قبت اهل بیت علیهم السلام بگیرد نور بخش مرسد و فیت
ق را از کلام مخالفان ببرهن چنان مرکنند و اقع چنان است که حضرت رسول صلع از عزرائیل ع مود
است که وکان الایمان با الثریا لتناوله رجال من فارس لغیره اگر ایمان در ثریا باشد هر آینه نائل خواهد
شده بع از مردمان فارس اند علیت حق ناشناسان حق الیقین او از ثریا نائل ایشان حق و پیش از
آنچه در عرض چندین سال مکاوحقد کرده اند و بعد از صد هزار خطا بگیرد یا و بع حق راه برده اند
و در یک لحظه دیگر بث اضعاف آنرا از بوار و نهر نابان جبران کرده و مشقت تجمع کلام عرب و موفت
علم ادب را از طالبان حق و یقین برداشته پس زهر ناب سر کشکر او انگشت و الفت برق شاهنر
که خاشاک اورا نداند فصل چهارم در کلام حق ع در حدیث غیر از حضرت عوض من خوه صفات از صفیه شغول
است که یهودی از یهود آمد شام که تورات را بخیلی از بود و سبب برکت پیغمبر آنرا حفظ کرده بود و بخرات آنها نوا
دانسته بود بغیر و نه آمد قدم قدم که اصحاب حضرت رسول صلع الله علیه و آله در مسجد آنحضرت نشسته بودند حضرت
امیرالمومنین علی علیه السلام و ابن عباس و ابو سعید خدری در میان ایشان بودند پس گفت ای امت محمد ای صلع
پیغمبر شما و نبی شما بود است گفتند شما بسیار پیغمبر فرو دعوا مرگفتند یا جواب بگویند مرا از آنچه سوال
کنم پس جواب همه ساکت شدند و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود آنکه آدم یهودی گفت خدا بر پیغمبری تو
یا نبی که داده است همه را برای پیغمبر ما جمع کرده است و پیغمبر ما را اوصاف مصاحف مرآنجا نیا فتند داده است
گفت یهودی من سوال مرکنم میباید جواب باشد فرمود که بگو یهودی گفت که خدا چگونه را امر کرد که حضرت
آدم علیه السلام را سجده کردند سبب بهر چنین کار کرده است حضرت فرمود که سبب آنکه بوار ادم پرستیدن او
نبود بلکه اعتراف بفضیلت او بود و حق تعالی چیزها بتر از این داده و فرشتگان را امر کرده است که برادم صلوات فرستند
حکومت اعلیه و زیاده بران بر مومنان واجب کرده است که بوی صلوات بر او بفرستند تا روز قیامت یهودی گفت که
خدا نور آدم را قبول کرد حضرت فرمود که خدا بوار تر از زمین فرشتگان و بگفته کنان هر انوه ها در شود
گفت تا بیاموزد و خدا بر تو حجت آنچه گفته است از کجا تو دانی مرآنچه
چون حضرت صلع الله علیه و آله بقیامت در آمد بیچ دروازه دکان هر خطار نباشد او را ع یهودی گفت
که یوسف نبی معارف پدر را گشید و بوار ترک معیت قهار شقت رسان نمود و چون حق تعالی
دلهت شدت انداخته او را بر مفارقت که دیگر باره بوی آید بود مانند جواب یوسف علیه السلام و بر عالمیان
راسخ آن فوز را ظاهر گردانید چنانچه خدا فرموده است که
تا آخر آیه واگر
یوسف علیه السلام در رسالت عبوس شد رسول خدا صلع الله علیه و آله سر بسته بود او را بوار خدا در شب سر بسته
عبوس گردانید و حوالیان او و دوستان او را دور کردند واگاه آمد و در همه بابت ملک کردند بلکه حق تعالی
که بوار ایشان را ضعیف ترین خلق خود ساخت که دانید داده را فرشتگان که نامه اعمال ایشان را گذارند بوار مطلع
غیر شد تحضرت نوشته بودند دور کرده بودند و بدین سبب چنان ایشان را ملک شد و

وصف تحضرت ظاهر شد و بیزاران از دوره بیرون آمد و پیان قصه رسول شعب ابوطالب و بیرون آمدن
از شعب چنان است که ع شیخ ظاهر و قطب راوندی رحمة الله علیهما و غیر ایشان روایت کرده اند که در سال
ششم بعوت کفار قریش و شرکان که بعداوت محمد صلی الله علیه و آله راه بیمودند و غایت تجاوز بجایی رسانیدند
شنیده و شدت غایت ابوجهل و اکثر بنی هاشم تحمل نتوانستند کردند و بعداوت محمد صلی الله علیه و آله
تمرد شد و وصیت آنحضرت صلع را بعیه دادند مراکز خلق ظاهر شد از بعد این و بنی هاشم این اموال
مصطلب شده و نامرد حسد و شرک در سینه پر کینه ایشان متمکن گردیده بودند گفتند که محمد متوجه ایشان
صلع شده و نامرد بر ایشان مرانت قرار گرفت که بایکدیگر اتفاق کردند و سوگند خوردند بر عداوت آنحضرت و نامه در میان
خود نوشتند که تا مرد باشم هاشم کفار و بیرون نکنند و با ایشان خوید و فروش نکنند و دختران ایشان
نخواهند و دختران خود بایشان ندهند و از ایشان
نخرند و بهمه مصطلب شوند و آنحضرت را بایشان بدهند تا بکشد و بهمه با کدام متفق شدند و رعم کشن آنحضرت که بگاه
براو دست یابند و از تعقب رهانند چون اکثر کفار ابوطالب رسید سر با شم راجع کرد و همه اهل عرب و بود و دشمن
و با ایشان گفت که بگو و دوم بوکید با مرکنم که اگر از دست صلع بسر حد بگریزد همه ثار و هلاک خواهیم گشت و بخشم
با یهود سر با شم مدتی که آواز شعب ابوطالب مرتفع شد مردم اطراف کرده و در شب و روز با بسیار آنحضرت سر
نمود و چون شب مرشد بخفتن گاه را بیوفت در رو سر که آنحضرت مرود با بستر مرود مانند مردان بر که ابوالصلع صلاح خوب میکرد باید
در اول شب آنحضرت را در جا مرود با بستر مرود چون پاسی از شب بگذشت آنحضرت را از آن بستر دیگر جا مرود و
دیگر مردم بستر رسالت صلع علی علیه السلام را در جا مرود با بستر مرود که اگر کسی در اول شب آنحضرت را از بستر
دیده بیخ و الصد مرزنند بدو نیاید مرعوض اندوه و اندوه مرشد و در شب ابوالمنذر صلوات الله علیه علی علیه السلام
جان آنحضرت را مدار آنحضرت مرکرد و در تمام شب ابوطالب چنان با بسیار آنحضرت مرشد و در هر دو در هر دو در بستر رسالت صلع
و دیگر مردان را در پیش را سوگند داده بود که حراست آنحضرت مرشد و نگاه که کار بر ایشان تنگ شد و
هر که از عرب داعیه کرده مرشد حراست نمیکرد که بیرون شد و بر که چیره شان مرشد و در شب اموال آنحضرت
عاریت مکردند و اموالی و متاعی بن و ادب و اکثر بن عاریت و بعضی بن ادب مرشد و اموال مرشد و
تجار را ضیع میکردند از آنکه بیرون آورده بود و شنیده بودند که ایشان خدا که اگر کسی بود شد مال او را
عاریت خواهیم کرد و بعوض جبرئیل مال او را در آخرت مرشد و از اصحاب آنحضرت کرد و در و در
در شعب آنحضرت بودند و دوازده کس که بوشیده چیزی که از بستر ایشان مرشد و بر که چیره شان مرشد و در
سیم ایشان مرشد و در بن تیرگی بلنوم و نامه را بخواندند و هر چند عوارض و بس با بر ایشان مرشد و در
مان نگه او بگشتند و او بیچ بیرون ایشان مراعات کرد و در هر موسم حج و عمره آنحضرت صلع الله علیه و آله
از شعب بیرون مرآمد و بقبایل عرب گرد آمده بودند میگرفت و بدعوت حق تعالی مرا و بنی هاشم را مبعوث شده ام مرا تصدیق
و یاری دهید خود و حضرت من گم بدین حق در بهشت و مرا از آن خدا است هر که بیاید و من حج بهشت مرشوم و برای شما

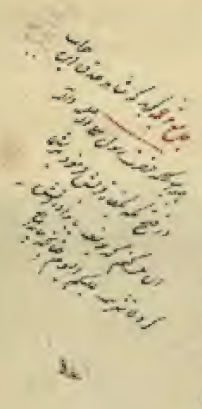

کرده قسم از او خبر داده است و بوده چنینه که خبر خدا را و آنها را اطلاع می‌رسانید بدون وحی و الهام پیش از
وقوع آنها و بعد از آن مطابق آن واقع شده است و این خبر غیب است و هر چند نوع است حق
چهارم خبر دادن از مغیبات ... و حقیقت دین الحق ... است ... حضرت
بوده که ... از آن ... خود ... حضرت ... و ... است
بوده چنانکه فرموده است که

و بقین که رسانید خدا پیغمبرش را در خواب به بیان که البته داخل
خواهید شد مسجد الحرام را اگر خدا خواهد در حالتی که ایمن باشید و سرها تراشیده باشید و موها را کوتاه کرده
باشید و از کسی نترسید و واقع شد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ع در سوره محمد ان شاء الله
پس دانسته است آنچه شما ندانسته‌اید صلی از حکمت در تأخیر فتح که
پس مقرر فرمود پیش از این فتح جا فتح نزدیک صلی
که آن فتح خیبر است برای آنکه آن وقت باید ... ایشان تا که فتح موعود میسر گردد
پس بدانید که فتح موجود نبود

حق

و اثر این وعده حق ظاهر گردید و دین حق الحق حاکم (؟) گشت و تمام این وعده در زمان قائم علیه السلام خواهد
آمد ان شاء الله ع و در این باب است که صلی ... کرده است که ع ... در باطن قرآن
راجع است به امام علیه السلام و صلی مرجع خبر امام است که

گفته است که در این قول حق نیز از ... است که
... ع تفسیر گوید که تمام کلام در این باب در سوره
نوبه ... حا پس است خداوند صلی ... آنچه خداوند ... فرموده است
واقع می‌شود ع از فتح که ... صلی یا به رسالت رسول باحق الذکر
با عدید ... ع ... موصوف و این ... موصوف صلی با معطوف ... صلی
و ... ع ... که ... رسول ... است
که رسول خدا است و ... و آنکه با او هستند ... نیه
و ... چنانکه ... که ... امیرالمؤمنین ... ع
الذین ... ع ... آمده است
که حضرت ... ع ... و آن ... حضرت
... حضرت ... و ...
و ... که ... آن ... که ... برادرانش کرد و رحمی

ملاقی نیز

ملاقیت ... ع و دیگر خطاب ... ایشان را
و ... که ... خطاب ... چنانکه ... ایام ... اصحاب ... ایام ... کار
... ایام ... خطاب ... و ... ایشان
رکوع کنندگان و سجود کنندگان صلی ... ایشان ... صلوات و ... است
می‌طلبند صلی ثواب و خوشنودی خدا را
صلی ... که ... ایشان ... از کثرت
سجود جا ع ... گوید که ... و ... سیمای ... رکوع و سجود که ... ایشان
... سیمای ایشان ... است که ... ایشان
... رکوع و سجود ... مقصود است سیما آنچه فرمود
است من اثر السجود ... صلی در کتاب ...
من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که ... سیما که ... فرمود که آن ... است
ع و ... ایشان ... و ... دیگران
... امیرالمؤمنین ... و ... شد و
... که ... که ... که گفتند
... یا امیرالمؤمنین ... ایشان ... سیمای ... امیرالمؤمنین
گفتند ... امیرالمؤمنین فرمود ... ایشان ... شب ... ایشان
... ایشان ... ایشان ... است
... ایشان ... ع ... است
... ع ... رنگ ایشان ... ایشان
... ایشان ... نماز ... دل ... ایشان
... زمین ... ایشان ... ایشان ... است
و ... ایشان ... که مردم ... ایشان ... ع ... حضرت امام
... علیه السلام منقول است که ... حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... صبح ... مردم را
... که ... ایشان ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله که ... ایشان ...
... ایشان ... خدا ...
... ایشان ... ایشان ... بود
... خدا ... ایشان ... که ...

و ترب ان بودند در ین کرده که مرتبه ایشان چگا و خلقند پس فرشته و دیگر تحقیر اخلاق نمیدند بشهادت ناموس گویند

مع واز این باب است احادیث قدسی در مصور عمود پاره در جلد دیگر گذشت و از این احادیث خاص مرتبه تو که

مومن باب قرب از گزاردن غیر واجبات بنگرد که چون تواند او صاف ایشان بر او در این باب مذکور شد خدمت امیرالمومنین

در ضمن اوصاف کرده بلکه در بیرد مصور و خواص چنگ کرده و معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع

نبود و هر یک از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسر عبارت بر ادای بعضی از خصوصا ایشان دلالت نکند

رجع پنجم مع آنچه مذکور شد از صفات غیر از اصحاب آنحضرت

مسئل صفت غیب دانستن ایشان است که مذکور شد در اینجا مع وصف چیزها که

است که مذکور شد در اینجا مسئل جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود و

که آیه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم گفت ما یعرفون ابناءهم گفت که ما اهل کتاب عرشناسند او را

مع رسول الله از این آیه علیه و آله چنانچه فرزند خود را عرشناسند و اهل شام و دجال بود و نصاری ابن مکه او را

چیلد و نشناسند و در توریه و انجیل در باره صفت حضرت عیسی ایده و آله و صفت اهل بیت حضرت او مذکور

و سوا مع بحضرت او را چنانچه فرموده است حضرت رسول الله نادانش فرا نگیرد پس است صفت آنحضرت که مذکور

است در توریه و انجیل و صفت اهل بیت آنحضرت پس عین موصوف کرده شده خنثه آنحضرت را در کتاب چنانچه حق تعالی

فرموده است مع که یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و در نصف این آیه گفته شد که حی منقول است که هنگام

مرگ که دانست مرگش نزدیک است پسران خود را جمع کرد و از آنچه در نزد ایشان حضرت ابراهیم نزد اکرام کرده بود

ایشان را وصیت کرد و ایشان گفتند ما نیافتیم در نزد ایشان مگر آنچه نزد ما است حضرت ابراهیم گفت اگر آنچه

نزد ایشان است نزد شما نیست پس نیست دین و نه نبوت و نه رسالت حی و نسیم بن قیس هلالی گفت که شنیدم

روایت کرد است که در دو سفر که در خدمت حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از صفین برگشتیم نزدیک بدر مقام

نزول اجلال فرمود که ناگاه از آن دیر مرد پیر فرتوش روی سوی ما نهاد و چشمهای پرآن آمده و در دست داشت تا آنکه

بحضرت آمد و سلام کرد بر آنحضرت و آنحضرت جواب سلام او فرمود و فرمود که هر بار مرا در من مشغول

بن گمان چه حاجت داری بعد از آنکه حاجت من بگیرنیست از امر موصوف الیه مسمی ان او عمر زمان

هر روز کار ما بدان مدار که من زنده تر بیرون خواهم رفت حضرت مسیح علیه السلام سخن بن یوحنا گفت که از دنیا نا توانم

نزد او محبوب تر بود و بلوی او دوست تر نمود بین و نگاه خود را با و پیشتر و پوشته علم و ادب دانا بود

و دلدار او بود و همنشین بود با آنحضرت بودند و نگاه و نشستند و نگفتند و دران کتابها نوشتند بود من است عیسی علیه السلام

گفته و جمع نوشته است و دران کتابها نوشته است احوال پیشوایان که بودند از آنحضرت بودند تا آنکه مبعوث شد

مردی از عرب از فرزندان اسمعیل پیغمبر اسم او محمد آخرین و اولین پیغمبر خاتم پیغمبران که آورنده نامه که خوانند دارالسلام

آنرا آنکه نامند و نام او احمد گشاده چشمها و پوشته بود و با بود و بلند بالا و چشمهای او سرخ و موهای او

خوابیده بود و دو دو زلف داشت و نام دارد پس دراز گردد کشف و دفت و بجز آنحضرت هیچ زاده بر که او را بار نکند

و هر که با او دشمنی کند و دشمنی او را و آنچه مرا و آنحضرت بود زایل خواهد شد تا وقتی که جمع

علیه السلام از آسمان فرود آید و در آن کتابها نام پسر و نواده او را یاد کرده است بهترین خلقند

و محبوبترین خلقند نزد خدا و حق تعالی دوست میدارد و دشمن میدارد و دشمن میدارد هر

و هر که اطاعت کند اشیا را اجابت یافته است و هر که مخالفت نماید شما مرا کرامت و اطاعت ایشان

اطاعت خداست و مخالفت ایشان مخالفت خداست و نوشته شده است نامها و نسبها و منقطعات ایشان

و کلمه هر یک از ایشان چه مقدار زنده کنا خواهند بود و کدام ما هر خواهند بود و کدام یک چنان خواهند

بود تا نگاه حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان مدل خواهد شد و عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و او عیسی را تکلیف

خواهد کرد که پیش ما بایند و عیسی خواهد گفت که شما بند اما ان که مراد از نیست که امیر بر شما مقدم کرد پس پیش خواهد

ایستاد و بر دوم نماز خواهد کرد و عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و اول ایشان از همه نیکوتر و بهتر خواهد بود

شد ثواب ایشان و ثواب هر که اطاعت ایشان کند و لیک ایشان را مرتبه بدرجه اجابت است مدل خدا و از

نماز او حجرات و بیاسین و فتح و خاتم و حاشر و عاقب و قیدو او پیغمبر هدایت و نصیب هدایت و نصیب

هدایت و برگزیده هدایت و این هدایت و نماز او عیسی خواهد گفت برخیز خدا در جایگاه که خدا مکرر شود او مکرر خواهد

کرا هر فرزندان اسحق و محبوبترین ایشان نزد خدا و نزد پیغمبر است که پیغمبر است که پیغمبر

محبوبتر باشد مرد خدا از و خواهد گفت بنداد را و قرابت مرا بر اطاعت و شفاعت او را قبول خواهد کرد و در حق هر که

شفاعت کند نام او جاری شده قلم بر لوح و دوات او و ضعیف و صراط است که حلیم دار است و قرابت و خویشی

و در نیز او و فضیلت او است و در آمت او و محبوبترین خلق است نزد خدا احمد او و نام او محمد است

بعد از و پس از او نام خواهد بود او را و فرزندان محمد و فرزندان او و نام ایشان همه نام و در شهرها و بلدها

خواهند بود بشیر و نذیر و نام دیگر او فرزند است که بگفتار ایشان خواهند بود و آخر ایشان آنست که عیسی علیه السلام

در عقب او نماز خواهد کرد و دران کتابها نام آنها که از ایشان یاد شده خواهند شد و آنها که نیستند خواهند

بود پس اول کسر که از ایشان ان ظاهر خواهد شد پر خواهد کرد جمیع جدود را از عدالت و ملک خواهد شد بایشان و

و معونه را نگاه بر همه و بنها غالب شود پس چون پیغمبر شما مبعوث شد پدر ما زنده بود و تصدیق کرد و ایمان

آورد با کثرت و مرد پیر بطرف فوت عمرش رسیده بود و چون بیمار شد و فات او شد مرا وصیت کرد که و صی

محمد و خلیفه او کنم و مشی و صفتش و دین کنا بها چنانست بعد از همه سنه جنبه از صفات عدالت بعد ران پیغمبر یاد شده

شوند و نگذارند او در بخصام بر تو خواهد گذشت و نام ان او صاف عدالت و نه صیان صفات خلق نیست

و صفات ایشان مذکور است چنان آن و صیر مرتبی با نجمه مع بگذرد بیرون رود ایشان سبعت کس زنده بمیان

او چنان کن که بیا و با او نیز بیا و با او بحرارت و دوست او دوست آنحضرت و دشمن او دشمن آنحضرت و دران کتاب

نام دوازده امام عدالت هست از آنایش که دشمن او هست پت آنحضرت خواهند کرد و دو عمر عرض ایشان خواهد

کرد و اثبات نزد ایشان خواهند گشت و نام دنیا و نام هر یک از آنچه خواهند که دولت عدالتمندان تو از گذشتن قرن میدان

و دلیل کرد ایشان را همه مکتوب است از امیرالمؤمنین دست خود را کشید تا با تو بیعت کنم پس گفت شهادت
میدهم که خدا یکی است و محمد رسول خداست و شهادت میدهم که تو خلیفه او و وصی او
و گواهی میدهم که حق است و دین اسلام دین خداست و برادرم از دین
که غیر دین اسلام است زیرا که این دین است که حق است از آن بیرون رفته است و دست نیز آوردم
و آن دین عیسی بن مریم است و بر کیشان گذشته است و دوستان من برادران دینی اند و من ولایت تو
و دوستان تو را دوست دارم و برادرم از دشمنان تو بیزار و دشمن ایشانم و از ایشان بیزارم
و من بیزارم از دشمنان ایشان و هر که مخالفت ایشان نماید و دشمن ایشان باشد و ستم بر ایشان کند
از پیشینیان و پسینیان پس آن گاه دست حضرت را گرفت و بیعت کرد پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
که جمله نامه را که در دست داشت پس شخصی از اصحاب خود را فرمود که برو با این راهب و همراهی کن
و هر که این نامه را تواند ترجمه کند و بنویسد بیاورد پس ترجمه را بخدمت حضرت آورد فرمود با حضرت امام
حسن علیه السلام که این ترجمه را در آن کتاب بنویسد تا بیشتر نموده باشد چون امام حسن آن نامه را تمام کرد فرمود
که بخوان که این نامه خط من است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته و من نوشته ام و هر دو یک کلمه
که ترجمه کرده اند اختلاف ندارد مگر یک حرف خلاف ندارد کلمه در یک شخص گفته و دو شخص نوشته بودند
پس حضرت امیرالمؤمنین حمد و ثنای الهی نمود و فرمود که شکر میکنم خدا را که ذکر مرا در کتابهای گذشته
ترک نکرده است و نام مرا نزد خود در دوستان خود مذکور گردانیده است پس شمعون راهب که حاضر بود شاد شد
و موجب مزید ایمان و استکمال یقین ایشان گردید — مخفی نماند که ظاهر آن است که مراد از آن قیاس
که در بعضی احادیث آمده است در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام که حکم شمشیر است در حق
صفت ایشان است که در تورات و انجیل مذکور است و حسن حدیث آن که صاحب کتاب مقتضای ایشان را ذکر کرده
الا الحسنی و شاید که غرض این باشد که اینجا ثابت است که اول در کتاب مذکور گشته ذکر
شده و در الواح و نیز ارادة الکون از آن بوده تحقق آمده و شاید که از آن قوت فعل است و هر دو صحیح می آید
و غرض هر نماید و هر دو یک این قول نیز از اخبار نقل خواهد شد انشاء الله و مخالفت اینجا
تشبیه و رکیک است و وجه شباهت نیز از جهت عدم تغیر است و تنافر جهت اول مجموع احوال
مراتب است از قبیل و کلام و لغت و عدم شدن در بیت اهل ادوار و تفسیر ایشان و مرد که دوستان و غیر اینها
و در جمله معلوم شد که تفسیر سبعا من المثانی با قطع نظر از آنکه در احادیث وارد شده است از اسمای این
تفسیر نیز شاید میشود و درین آیه ایماء بمعنی سبع مثانی بجهت حضور هفتاد است از جهت اول بدانکه از اعجاز هایی که هم
کلام مجید که چون این تفسیر را بخوانند عقل به حیرت که در وطن و وقت رسیده و هر چه فکر کرده هر چه دریافت
عاجز مانده باشد از دریافت و پیش گشته و تفسیر را در فهمیده و معانی بسیار را هم فهمیده و بسی قبح آوردن آن
گردیدند و چون وصف آن از آثار زمان عجیب عجایب و حقایق را از ایشان شنیدند و بیان آن این آیه تا آخر رسیده پس فهمیدند

که پس آن قرآن را ترجمه و تفسیر این آیه در آن مدت نبود و تا او بادان و این مرتبه را در ربع و بیان بینای دلالت
و نیز در احوال او تفسیر بعضی جمع آوری آن جواب میدالت شده اند و این فقیر را مشغول این ترجمه و تفسیر واجب
دیده جز این ضعیف را بنگرد این تالیف و مقتضی چه بود که مؤمنان و شیعیان و دوستان این تالیف
نکردی که در این کتاب و نیز این جلد را نبود در هر جزو آن درین باب و نوشته نیز آراسته شد که مرغان و ماهیان
در هوا و دریا و جمیع جانوران زمین و بیابان همه بیکدیگر بودند و شکسته گشته و مغالطات بسیار هستند
پس چون آورده — شمار جلدها و اجزاء که در هر یک تصنیف باشند
بیع موده — پس تفویض دیده و دو سه موضع کرده شد بعضی و هر کس که آنها که آورده خود را آماده کرده باشد
افتد — از اول تا آخر یک جلد مرتب و در هر دو دو مرتب کرده اند و ضمیمه آنچه نداشتند — و ابن عباس گفت
غلط مقامات — نیز منظور و غلط نبود — پس مقامات و تفسیر که مشتاق آن هستند
بیان فقرات معنی و مشهور در همه نیز واقف شده است — و فقرات که آن را تضعیف و تکلف
نقل دیگر نمود و هر یک از موارد که در بیان و شد و در کرده اند — تکلف آورده اند که مرا
بیان قرآن و حدیث و لطایف خود و حسن سیاق خود نقل کنم از اهل بیت این شایسته است که شده است و بنده اوا
برای آنکه هر که در حدود اسلام گم بوده است و بعضی از ایشان هم که ترجمه کرده اند و در امر بعضی از نیکیها هم
تعجب کرده — و بعضی گفته اند که این نقل است از روایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او و بعضی هم
چنانکه درین مرتبه در روایات واقع شده و بعضی تضعیف و تکلف از وی پیدا میشود و بعضی ترجیحات میکنند که
وی مستحسن میشود و بسبب تعجب مردمان بسیار اند و در حدیث رسالت و اخبار نیز در روایت واقع است
بیان آن نقل و تفصیل بوده و در علم رجال حسب حال آن را نیز تفصیل میکنند که وقت نام هر یک را جمع کنند
و آنچه از آن و سبب تعجب مردمان شدند و بیان کرده تا حدیث الفرقه است که در حدود اسلام و بعد آن وارد بود
و شیعیان و اصحاب او که وقت او را در یاد کرده اند بعضی مسلمانان چنانکه درین جزو اول مرقوم و دقیق است
بعد از یک ضبط میشود و شاید مراد هم همین باشد و حکمت هم بود که مردمان از نیست و کوشش مقیق میکردند
علم و در اول حال که همه رسالت را بیان نسب و نام معین در آن شاید تفسیر و دقیق بود و دلایل آن شده اند
بر و منظور کرده اند بعضی بیان مردمان که از قوت و شوکت و سلطنت او تعجب کردند — و شاید که این در
وجه منفی است بر اخبار عدم علم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر که صاحب این دو دلیل در آن نیز را به آن
اول کرده است و هیچ جای دیگر این وجه را نگفته — عقل تشبیه ایشان است بر ربع
در کار دنیا و عیال هم آن غیر حق نداشت و از آنچه بیان حق نشد که تا بخشش آورد و بیشتر آن کار ها از
و هر که ذکر است خدا را که ایمان آورده اند و بعضی شاید پیشه کرده اند
از جمله نقل که وصف شده اند — آمرزش بزرگ و عفو بزرگ
بیان که و هر که ذکر است ایشان نزد تو خبر و خود صاحب دیگر — از حضرت صادق علیه السلام منقول است که گفت

نه بید احوال زنان و چند از خود را بوده اند تا که هر کسی که بخواند این سوره را دوست نباید
در روز قیامت خدا او را از جانب رب العزت او را ندا کند که همه خلق بشنوند که خوانندگان حقیقی این سوره که او را
حق گرامی بدهید که ایشان شایسته من او را داخل بهشت ما بکنید و در ثواب بر طور بهشت که با کافی عزوجل است بگوید

بدانکه این سوره هجده آیه است هر چند فصلی از نظام قصص و نه فصل معاشرت با مردمان خصلت
اول در بیان وجوب تعظیم و توقیر و آداب معاشرت حضرت حق تعالی در موده است
که حی با

ای آنکسانی که ایمان کرده‌اند و رسول او آورده‌اند پیش میرید اقوال خود را پیش از قول خدا و رسول
او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر سخن گوید یا کاری که بکنید در امر دین پیش از آنحضرت یا که مگذارید
که در راه رفتن کسی پیش از آنحضرت برود بلکه از عقب او بروید مع و مرحوم طبرسی نقل نموده
از ابن عباس دیگر نیز نقل نموده و بترسید از خدا صـل در تقدیم مذکور

در نزدیک خدا حی شنوا است صـل مر اقوال شما را حی دانا است

صـل با اعمال شما حی ای گروه کسانی که ایمان آورده‌اند بلند مکنید
بلند مکنید آوازهای خود را بر بالای آواز پیغمبر صـلی یعنی چون سخن گوید آواز خود را بلند تر از آواز آنحضرت مکنید
حی و بلند مکنید با او سخن مگوئید چنانکه بعضی با بعضی بلند می‌کنید و سخن می‌گوئید

بلکه آواز های خود را پست تر از آواز آنحضرت کنید جهت محافظت بر ترجیب و مراعات ادب
و گفته‌اند مراد این آیه از بلند آواز کردن نهی است و مبالغه در الفاظ و دلالت بر استقلال مقدمی او
و مراد اهتمام آن است مع و گفته است که این آداب مقتضای ایمان است علاوه بر آنکه در جلب رحمت
خدا جهت از فضل که مردم را به القاب و نام تنها یاد بخوانند نام خوانند در جلوه و گذشت که حو
در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون کسی ما و شما را خطاب کند نام و چون غایب باشد بگو
بگو و در میان عجم القاب بکار رفته است حو و حضرت امام محمد باقر علیه السلام حو فرموده که سه چیز است
که محبت آدمی را با برادر و صدق نیت ماست و صدق یک دانند حو سیم که به برادر خود که دوست تر
دارد او را بخوانند صـل جهت کراهت باطل شدن عملهای شما مع آنست که صـلی
تا باطل نشود عملهای شما مع بسبب این ترک ادب حی و شما ندانید صـل
یعنی و شما ندانید که عملهای شما باطل شده است و خدا اصلاح کرده است اعمال را صـل علی بن ابراهیم روایت
کرده است که این آیه در شأن جماعتی نازل شد چون نزد آنحضرت می‌آمدند و بر در حجره می‌ایستادند
و فریاد می‌کردند که یا محمد بیرون آی بسوی ما و چون آنحضرت بیرون می‌آمد در راه رفتن پیش او می‌رفتند
و چون سخن می‌گفتند صداها را از صدای آنحضرت بلند تر می‌کردند و می‌گفتند یا محمد چنین کن یا چنین

مرگفتند

مرگفتند پس این آیه در باب ایشان نازل شد ح و در روایت عباس منقول است که این آیه
در حق ثابت بن قیس بن شماس نازل شد و او مردی بود در گوشش و بلند الصوت که چون او کر بود
و به آواز بلند سخن می‌گفت و چون تکلم می‌کرد با حضرت آوازش بلند می‌شد و او را روایت کرده است که چون
این آیه نازل شد ثابت بر سر راه می‌نشست و می‌گریست عاصم بن عدی بر او گذشت گفت بپرسید که چرا
می‌گریی گفت می‌ترسم که این آیه در حق من نازل شده و من هم ترسم از اهل آتش باشم چه من مرد رفیع الصوتم و بسیار
در خدمت آنحضرت به آواز بلند سخن گفته‌ام اما باین هر که قصد بلند نکرده‌ام و دوام پس از آنجا
برخاست و بخانه رفت و دختر خود را گفت که در خانه را بر من ببند و اگر کسی در خانه را بر من کشد که من عهد کرده‌ام که
تا خدا و رسول از من راضی نشوند از خانه بیرون نیایم چون عاصم این خبر را به حضرت رسول گفت حضرت او را طلبید
پیغمبر را این قصه خبر داد حضرت فرمود که او را حاضر کنید او را از خانه بیرون آوردند نزد حضرت آوردند گفت
یا رسول الله من مردی ام رفیع الصوت و در خدمت شما بارها سخن می‌گفتم و می‌ترسم که موجب
آزردگی خاطر شما بوده باشد اکنون از آن توبه کردم و طریق ثابت پیش گرفتم حضرت فرمود که راضی نیستی
که زندگی کنی ستوده و شهید شوی و مقبول شوی و بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله پس
روایت کرده‌اند که چون روز یمامه رسید در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کارزار می‌کنند
جنگ را می‌جستند از کشته‌شدن آمد و مردان را میان خود داد و کارزار کرد تا شهید شد مع مرحوم طبرسی
نقل کرده است و اینجا بر آنجا ذکر قصه حدیثی مناسب مقام از تفسیر امام علیه السلام روایت کرده است حی
و الیضا در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که روزی از والد بزرگوار امام علی النقی علیه السلام از معجزات مشهوره
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال نمودم فرمود که حی مجزه‌ای است که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از جنگ خیبر بمدینه مراجعت فرمود و داخل شهر گردید که ایمان آورده‌اند از جانب حضرت آمد و دست
او بر آنحضرت بوسید و گفت آن زهر را که در آن بود و حضرت فرمود که این چیست گفت ای محمد دیروز قصه بنو
ما چون جنگ خیبر را شنیدیم بر تو و دانستیم که ایشان در پنهان بوده و شما کشته شده و این مرد
از برادران ما بود و من مرد را مشغول کرده بودم و چون دانستم که تو بر برادر خود دوست گرفته
از شدت اعضا گوشت بریان نمودم که اگر خدا تو را از شرایشان سالم دارد و این مرد را بیازمایم
و بخیکم و ... را برای تو بیاوردم و چون خدا تو را سالم بداشت و برگردانید نذر کرده بودم و آوردم
برای تو آورده‌ام و با آنحضرت براء بن معرور و علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودند پس حضرت فرمود که بیا
و ادریه چون نان آوردند براء بن معرور دست دراز کرد و لقمه‌ای برداشت در دهان گذاشت حضرت
امیرالمؤمنین گفت ای براء تقدم مکن بر رسول خدا براء چون اعرابی بود و آداب ندانست گفت یا علی گویا
پیغمبر را بخیل میدانی حضرت فرمود که نه او را بخیل میدانم و مراد تعظیم و تکریم است براء گفت که من رسول الله
بخیل نمیدانم حضرت امیر فرمود که من برای این نگفتم ولیکن برای آن است می‌گویم که این نان از یهودی است

انا ... در بیان ... از ... اولاد ... حضرت ...

واین را آورده است ده صاحب او را نمیدانم اگر با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بخوری از عهاس سیر
تو خواهد بود واگر بخیر امر او بخوری او خود را بکود میکند وحضرت ایشان را امر فرمود و مرد در کار بود
بود تا که هیچ قاتل آن دست مرد را بنخبر آورده و برهان فصیح گفت یا رسول الله هنوز از من که مرا بخبر
آلوده اند دو ساعت جواب ایرات مرگ افتاده و مرد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن زن را طلبید
وگفت چرا چنان کردی آن جهود گفت که تو پدر و عمو و شوهر و برادر و فرزند مرا کشته من اینکار کردم
و گفتم اگر پادشاه است من انتقام خود را از او کشیده باشم و اگر پیغمبر است وعده فتح مکه و خبر آن که کرده است
خواهد شد وعده او را خدا خواهد کرد و هیچ نخواهد مرد حضرت فرمود که راست گفتی خدا مرا اطلاع کرد
و معجزه و بشوی مردن مرا که او را خدا امین کرد و نخورد گوشت بسبب اینکه تقدیم کرد بر رسول خدا
و اگر با مر رسول خدا میخورد مردی بو نمیرسید پس حضرت ده نفر از ... را طلبید با تنسیل
داده ... و حضرت امیرالمؤمنین حاضر بود فرمود که بنشینید پس دست
مبارک بر آن بریان گذاشت و بادی بر آن دمید و گفت

و فرمود که بخورید بنام

خدا و خود تناول فرمود و همه خوردند تا سیر شدند و آب هم بر روی آن ... پس آن جهود را
که حبس کردند چون روز دوم شد او را طلبید و فرمود که دیدی که ... همه از زهر تو خوردند
... و ... هیچ ضرر آن نشد ... گفت یا رسول الله تا حال در شک بودم
در پیغمبری تو والحال یقین کردم که تو رسول خدائی پس شهادت گفت و مسلمان شد و ...
نیکو شد و حضرت امام ... علیه السلام فرمود که ... مرا ... که چون ... براد
... که حضرت رسول ... که ... یا رسول الله
... حاجت ... پس حضرت نشست و نماز ... یا رسول الله
... فرمود که خدا امر ... که ... و ... با حضرت
گفت ... تمام ... یا رسول الله ... پرسید ... گفت
دیگر گفت که خدا او را ... فرمود که ... گفت حق تعالی ... او را
حفظ میکرد و اگر تصدق ... و ... و ... و ...
مرا هیچ بود و هیچ او را ... که ... کنند که ... آورده است
... که ... او را ... کند ... و ... منزلت او نزد
خدا بیشتر میشود ... و ... در این سخن بودند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حاضر شد ... و گفت خدا رحمت کند ... که ... پیدا ...
... در راه خدا ... پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر ...

مردکان

مردکان ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... هر چند ... او پس ... است
... و چون ... و ... او
... که ... از آسمان اول تا آسمان هفتم و ... تا ساق عرش ...
... او را ... بهشت ... همه ... او ...
... همه ... شرف ... واله ... گفتند ... چرا که ...
... رسید ... و ... که ...
... که ... پروردگار ... که ... که ...
... و ... و ... حیوانات ... ایشان ...
... و ... ایشان ... حضرت رسول صلی
الله علیه وآله فرمود که ... خدا ... که ...
... که ... حق تعالی ... چنانچه ... که ... او را
که خدا ... حق ... و در حدیث معتبر
از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود که خدا وفات
حضرت رسول صلی الله علیه وآله روزی اصحاب آنحضرت در مسجد نشسته بودند و فضایل آنحضرت یاد میکردند
تا که ... از علمای یهود شام آمد که تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم ... پیغمبران خوانده بود
و ... دلایل معجزات ایشان را دانسته بود پس سلام کرد و ... نشست ... گفت ای امت محمد ...
پیغمبری ... و ... فضیلتی ... که ... پیغمبر ... اگر ... جواب ...
گفت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... که ... جواب ... بگو ... الله
... که حق تعالی ... هیچ پیغمبری و رسولی ... آنحضرت ... کرده است ...
... آنحضرت داده است و حضرت رسول صلی الله علیه وآله ... و ...
... که من فخر میکنم ... از فضایل آنحضرت ... که ... الله
خدا ... و ... که ... حق تعالی ... پس ...
که ... خدا ... امرزش ... که خدا ...
... پس فرمود که

... که ... خدا ... رسول خدا ایشان که ...
که ... است خدا ... آمرزش عظیم ... بزرگ
... و ... در این آیه ...
حضرت امیرالمؤمنین و اصحاب او ... که صاحب ... جامع الاصول ... و ...

نزد من از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در جنگ جمل چون آمدند بصره با جماعتی از مردم بصره جنگ کردند و بسیاری از لشکریان و کشته بیرون آمدند بصره شما جابر از ایشان یا دو تن از ایشان یا دو تن از ایشان خدمت کردند پس دو آوازه را بصره پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش ای قوم عرب حالت امر خدا را یا خدا خواهد و فرستاده او بصره شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند تا آنجا که گروهی بیایند که خدا دشمن کرده است دل ایشان را و ایشان را بر خیر گاه نیزه از اصحاب گفتند یا رسول الله گفت و گروهی که از جمله ایشان اند عاصف الفعر یزنی هستند گفتند بلی و چون کار بار که متعلق بجمل مبارک بصره بود در خواهد حضرت امیر متوجه آن جا شد در آن وقت حضرت حد خود را داد و بود که حضرت امیر پسند کند و حضرت مشغول آنکار بود و حمد الله بن الحارث ضعیف در همه بلوغ پیغام را خدمت را در دست گرفته است

ی هدیه کسی را نگاه داشتن گفتند نوزد

مسئله از خارج بجوز اخبر مسئله از جهت جواز اهل یا از پیش او در جواز مراد جواز از زمان حضرت است

مسئله از جمله والله ی بیشتر ایشان واجب عفو و اغماض نیست مسئله

زیرا که عفو مقتضی حسن ادب و مداهنت شمشیر صاحب این منصب سیاست

و اگر ایشان جمع کردند تا بیرون آمدند بصره ایشان هر آینه بتر بود از برای ایشان

مسئله از اجتهاد و مدارا کردن دیدم که اگر در این صورت بود از حفظ ادب و تعظیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنجا موجب ثواب و واجب و مقبول و در نقطه الهم نباشد بر بیت بلکه حضرت بگذارد بیرون آمدند از بارگاه ایشان سوار شد آنست که بدیدار ایشان بیرون بگردند تا دفعه که حضرت بگذارد بیرون آمدند بنشین گفتند که با ایشان با گفتم متوجه گفتند بصره ایشان وعده آمرزنده است اگر توبه کنند و هر بار ایشان است

بندگان مسئله از آنجا که اقتضا و فرموده است بر چندین تحقیق و علامت این پادشاهان و تاجداران عظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مع باوجود که ترک آداب و رعایت حرمت آنجناب کنایش بطلان هر صواب و وعید بر عقاب و گفته است پس نیک بنگر کی و بشنایه که مراد این نیست که خدا امر نیش دهد یا نیست و اگر نه این حرفها هر آینه بترک ادب عظیم منجر خواهد که فوقش متصور نباشد ی و در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که چون جابر انصاری بعد از حضرت که او در حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خیمه بود از نبوت و ما در بیرون خیمه بودیم و دیدم که جبرئیل از خیمه بیرون آمد و آب دست شوی آنحضرت را بیرون آورد پس صحابه مبادرت کردند و دهکه را دست آن آب را بدیده خود گرفتند و بر روی خود کشیدند و هر کدام دست بنظر نزدیک دست بگران دست مالیدند و بیرون آمدند و با اصحاب خود گفتند ای اصحاب صورت ابوالحسن صورت امیر علیه نیز چنین میکردند و چون امام جعفر صادق علیه السلام مرد از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر اداری که بجسم خود نزدیک حاجت می کرد او بطلبید گفت که من روزی آنحضرت را حاجت کردم و گفت شرط من داد و داد من بدیده که چون راه کردی گفتم خود دم برای

برکت

برکت و صورت که دیگر چنین کن و این خوردن تو را امان داد از درد و جذام و برص نباشد و آتش جهنم خود را مس نخواهد کرد و از اساعه بن صوحک منقول است که گفت که خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را مرد در آنحضرت چنان ساکن و ساکت با قسم که گویا مرغ بر سر ایشان نشسته و مرد و من مسعود و چون و غیره هدیه از جانب قریش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بدیه که هرگاه آنحضرت وضو می ساخت

ی یاد ت عرشیت بسیار درت میکردند و در گرفتن آن آب عرشیه که مردک بود که یکدیگر را بکشند و هر قطره که آب دهان و آب بینی می افتاد بدست یکی از آنها می افتاد و بر ابر می نمودند و بر ابر برکت بزرگ دیدن همه می مالیدند و هر صوکه از آنحضرت جدا می شد مسارعت می کردند و از اعراض می نمودند و چون امری می فرمود هر یکی بر یکدیگر سبقت می گرفتند و در شتاب آن و چون سخن می فرمود خدا را بر خود ابیت میکردند و نشستند بر دور مبارک آنحضرت نظر میکردند و سر خود را در پیش می افکندند چون عرب نشیند و دست مرکشت گفت از کرده و پیش من نزد یا دشاه عجم و یا دشاه روم و یا دشاه حبشه رفته ام و ندیده ام که هیچ تو هر یا دشاه خود را اینطور اعظم کنند شد کبر اصحاب آنحضرت تعظیم و اجلال او می نمایند و آنس گفت که دیدم که مرتبه آن سرور را مرتبه اصحاب مرکرد آنحضرت جمع شده بودند و خان آن صوبا هر رسوند که هر صور بدست کسی می افتاد و بر رویان صورک نزد آنحضرت که می آمد چون طرایفیان مرا بجناب مرتضی اعصار ایشان میدارند و مغیره گفت که اصحاب آنحضرت چون می خواهند در خانه آنحضرت را کوبند ناخن می زدند و نمک میکوبیدند و دو گفت شنیدند و مرا این عادت مرگوش که پیاده دو که می خواستم بوضو از آنحضرت بگیرم دارم حجامت آنحضرت بنا خیر می افتاد و ساب مترجم گوید که تعظیم و تکریم آنحضرت و اظهار محبت ظاهر این آنحضرت بنا بچه در چنان ایشان و جب بود گمان دارد و فات ایشان نیز لازم است ع چنانچه در جلد دیگر پیش گذشت حضرت ع قوم را نصوفش و اصلاح پیرد

ی یعنی از کرده می گریختند ایمان آورده اند اگر با پیدا بصورت شاه تا بخیر با خبر ی پس نمک فدان

خبر را صل تفحص و تجسس کنید و بخبر شاه شده دوات کرده اند و با صوحده و خود از تثبت و این را در آنرا شیخ طبرسی نسبت نام کرده و داده است خبر پس توقف نمایند فاسق و خبار را در صورت عمل کردن بان گفته اند و قرینه ظاهر معلوم گفته

مسئله ی که سبا و اصرار نمایند کرد و هر مسئله

نباید داد ی و آنچه ایشان کردند صل و همیشه بر آن سف خورند و بگفتن چنین

مسئله ی در تغیر ذات بن ابی سهم و غیر آن مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را بصدقه صورتبه قوم بنی المصطلق فرستاد و گمراه ایشان کمرد و در جاهلیت میان ولید و آن قبیله عداوت بود پس چون نزدیک قبیله ایشان رسید اهل آن قبیله بیرون آمدند که معلوم کنند که در خاطر او از ایشان عداوت چیز با جهت آنست پس ولید از ایشان ترسید و گفت

حضرت برگشت دکفت یا رسول الله تو دلیجه خواستند که مرا کشند در کواه فجور امین نداوند و چون این
خبر بایشان رسید کدخدای کفت آمدند و کفتند یا رسول الله دلیجه در خانه ست اکنون بشما عرض
کرده ست دیکر بیان ما واد عداوتی بود در جاهلیت و ترسیدیم که ما را مضایقه کند بسبب آن عداوت
پس حضرت فرمود که نرک میکنید با فرزندان خود دلیجه با کجا هر آینه مرشما مردی را که نزد
من فرستاده چون منت که مردان شما را کشند و زنان شما را اسیر کنند و دست کفار را بر دوش حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه زد و کفت الحمد لله که مرا بشناسند پس علی علیه السلام این آیه را
فرستاد و حی پس علی علیه السلام را و این آیه فاستفتیانهم الملائکة حاصل ترجمه کوید که حاصل چون
در باب فتحهای حضرت امیر کفت رسول خدا علیه و آله زیاده از اندازه است که در این رساله جمع توان کرد
و هر عاقل که ادراک هر ذره از انصاف داشته باشد میداند که یکی از شجاعان عالم را امیر یک شخص از اقارب
خود را چنانست مورد عنایت خود کرداند و در امور کلیه و جزئیه با و فوض جوید و چنانست او را محرم
اسرار خود کرداند و در جمله احوال در حل مشاکل و رفع موانع او کند البته او را امرار خلافت خود
جعل کرده و این اول است براعارت و نیابت او از کلیه صریح بکوید که او جانشین من است
خصوصا با کاه این امور را کسر جاهلان شود که معلوم است که محبت او و نائب مناب خدا است
و مقتضی مراسم و عقیده و روابط نیز همین است پس امین اول و دلیل بلند بر خلافت و امامت حضرت
علی و بروایت علی بن ابراهیم این آیه در حق عایشه نازل شد در وقتیکه نسبت زنا بماریه
قبطیه داد و او را متهم ساخت ماریه قبطی پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که حد جاری
قبطیه را کشند اکذب عایشه ظاهر شود و این کناه بر کردد حی پس آنحضرت برکشت و بر اد و سوار
شود که مردم قبطی بدرد رفع او کشته شود علی و این قصه در سوره نور کذشت مع
و از جمله اکر احوال مخصوصه حضرت ابراهیم رفع از احوال ماریه بادر اد بیان شود بدانجا ایراد بود
باتفاق علماء و عامه مادر ابراهیم ماریه قبطیه بود و مشهور است که ولادت او در ذی حجه
در سنه شتم هجرت و چون دو سال با فت از عمر شریف کسالت ده ماه و شش روز کذشته بود
و بروایت دیکر کمتر و بیشتر و چند روز او را در بقیع دفن کردند و مشهور است که ماریه را مقوقس
پادشاه اسکندریه برای حضرت فرستاده بود و موضع کشته اند که تجارت و شاده بود و این بوده بلند معتبر از آن
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چه علت بود از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از
او نافله حضرت فرمود زیرا که حق تعالی حضرت صلی الله علیه و آله را پیغمبر آفریده بود و دعا را برای او اجابت او
فرض کرده بود اکر پس از آنحضرت هر نافله نماز او را میسر بود بعنایت او را امیرالمؤمنین نزد مردم
پس و عنایت حضرت ثابت میشد و این شود آنچون از ابن عباس روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و هر زمان جنبش از ابراهیم پسرش رافع نداشته بود و بر ابن

الحش

ربت خود ام حبیبه صلوات الله علیه را نداشته بود و یکمرتبه این را امر بوصیه دیکرتبه او را کاه
قهقهه را حالت وحی عارض شد و چون آنحالت از او زایل شد فرمود که جبرئیل از جانب
پروردکار من آمد و کفت ای محمد پروردکار ترا سلام میرساند و میکوید که این هردو را بر ابراهیم
تو جمع نخواهم کرد یکی را فدای دیکری کردان پس حضرت نظر کرد بسوی ابراهیم و کریه و نظر کرد
بسوی سیده شهداء او کریه پس فرمود که ابراهیم ما درش ریحانه ست و چون پسر دکری عزیزتر من نزد
خود نخواهد شد و ما در حسین عاطفه ست و پدرش علیست که پرچم من و فرزند کوشت و خون
من ست و چون او پسر دختر م و پسر عم مردود اند و هلاک میشوند من نیز او حزون میکردم
و من خشنا کردانم کسی خون خود را بر خون ایشان از خوف نار حسین کردم ابراهیم را بدولت
او را حاضر شدم پس بعد از زمانه او در مرضع روح بجنان نعیم پرواز نمود و فرشتکان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بکاه حضرت امام حسین صلوات الله علیه آمدند او را تسلیت خوش و بشارت دادند و امر
کردند و کفتند خدای تو شوم از آنکسیکه ابراهیم را فدای تو کردم و کفتند و مرغ بلند بصوت از حضرت موسی
بن جعفر علیهما السلام روایت کرده اند که چون ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود
در فوت او سه امر عجیب نظر آمد اول آنکه در آنروز آفتاب کرفت پس مردم کفتند که بجهت
ابراهیم کرفته شد دوم آنکه چون ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کرفت چون حضرت ابراهیم را برداشتند بر منبر برآمد و خدا را
حمد و ثنا کرد و فرمود که ابا الناس مردم آفتاب و ماه دو آیتند از آیات خدا و کرفته نمیشوند
بامر خدا و فرمان بردار او هستند و بکسی از برای مردن کسی از زمین زنده که کرد پس چون میکفت
شوند هردو با یکی از اینها نماز بجا آورید پس از منبر فرود آمد و با مردم نماز کسوف را ادا نمود و چون سلام داد
کفت فرمود که با یکی از برخیزید و نماز کنید پس حضرت امیرالمؤمنین برخاست و ابراهیم را بر سینه خود
و ضع طاهر کرد و بجانب قبرستان برد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله همراه خانواده رفت تا بر قبر ابراهیم
او رسیدند پس مردم کفتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بسیاری جزع و حزن فرزند خود را فراموش
کرد که برادو نماز کذارد پس حضرت برخاست و فرمود که چرا خبر مرا خبر داد با یکه شما کفته بودید که من از
شدت جزع فراموش کرده ام نماز بر فرزند خود را و نه چنان است که شما کمان کرده اید و لکن خدای
لطیف خبر بر شما بیخ نماز واجب کرده است و زیرا که مردکان شما از نماز میت کمتر حساب کرده است
و امر کرده است مرا که نماز کذارم کمتر کسی که نماز کذارده باشد پس حضرت رسول که با پنج تکبیر نماز کرد و فرزند
مرا در لحد کذارد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله قبر شد و آن طاهر قدسی را در لحد پنهان کرد پس
مردم کفتند که نمیدانیم اصل را که فرزند بود را در لحد کذارد و در قبر فرزندخواند داخل شود و بر اکر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داخل قبر فرزند خواند پس حضرت رسول که ابا الناس بر شما حرام نیست که داخل قبر
فرزندان خود شوید و لکن من این نیستم که اکر با زنهای داخل قبر فرزندخواند شود و بنده از کفن او را کشاید

الحش

اگر شریک [illegible] برادر مسلط شود و او را [illegible] که باعث [illegible] شود پس حضرت از نزدیک [illegible]

مراجعت نمود و کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که چون

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد قبر ابراهیم فرزند خود حاضر شد در جانب قبر رخنه [illegible] بود که

ابراهیم را [illegible] و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که چون حضرت ابراهیم [illegible] رحلت نمود آب از دیدهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] که دیده می‌گرید و دل اندوهناک می‌شود و نمی‌گوییم چیزی که باعث غضب پروردگار

گردد پس خطاب کرد به ابراهیم که ما بر تو اندوهناکیم ای ابراهیم پس در قبر ابراهیم رخنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت کرده است که [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] به سند معتبر از حضرت روایت کرده

است که [illegible]

رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس اصلاح کنید میان ایشان به حق و دعوت نمودن به سوی حکم خدا

پس اگر تعدی نماید یکی از این دو طایفه بر طایفه دیگر [illegible]

از حکم خدا عدول نماید

پس قتال کنید با آن طایفه که تعدی می نماید

[illegible] که رجوع کند به سوی حکم خدا [illegible] امر کرده است

پس اگر رجوع کرد به حکم خدا آن طایفه باغیه [illegible]

پس اصلاح کنید میان ایشان [illegible]

[illegible]

که بنده گان خدا را از شفاعت [illegible] بر دین کشند با رسول الله [illegible] نگفته [illegible] و لیکن [illegible] که در وجوه
[illegible] [illegible] و روایت [illegible] ابوسعید خدری روایت کرده است که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
میان شما کسی هست که [illegible] قرآن [illegible] [illegible] که من [illegible] قرآن [illegible] کردم [illegible]
[illegible] رسول الله فرمود نه [illegible] رسول الله فرمود نه و لیکن [illegible] که نعلین را پینه میکند [illegible] که جابرین
[illegible] که [illegible] این آیه حضرت امیرالمؤمنین [illegible] مراد باشند [illegible] که حا [illegible]
[illegible] روایت کرده اند از حضرت صادق [illegible] علیهم السلام [illegible] فرمود چون این آیه
نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] که [illegible] قرآن [illegible]
که من [illegible] قتال کردم [illegible] که او کیست فرمود [illegible] میکنند [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام علی [illegible] روایت کرده است که [illegible]
[illegible] که [illegible] علیه السلام [illegible] در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] ل [illegible] صحیح [illegible] روایت کرده است که
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله ل [illegible] صحیح روایت کرده است که
[illegible] حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] ل [illegible] ل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۶

و حق ایشان [illegible] بوده [illegible] و حکم ظاهر است [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] و [illegible] از ایشان
بخوانند و میراث با ایشان [illegible] و [illegible] احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا
بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود [illegible]
[illegible] بر ایشان جاری کند و در همه احکام [illegible] باشند چنانکه [illegible]
[illegible] تصریح کرده اند [illegible] [illegible] میان [illegible] ظاهر میشود [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] احکام اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود [illegible]
حضرت قائم علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] ض [illegible] ض [illegible] روایت کرده است که مردی که [illegible] حضرت امام حسین
علیه السلام آمد و گفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
معاویه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible]
بدان [illegible]
[illegible] ص ل [illegible] روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
ص [illegible] اول [illegible] حو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دیگر جاری شدن [illegible] می شود فصل و در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مروی است که از آنحضرت
پرسیدند از تفسیر این حدیث که المؤمن ینظر بنور الله فرمود که حق تعالی خلق کرده است مؤمنان را از نور خود
[illegible]
[illegible]
[illegible] که المؤمن ینظر بنور الله مراد این نور است که مؤمن
[illegible]
[illegible] جامع
تفسیر [illegible]
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]

و از آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال [illegible] خبر دادن
که باعث آزرده گی او شود و تکذیب کردن سخنی را که خبری واقعی [illegible]
و از آنها [illegible] فصل در مخالفت [illegible] ع [illegible]
مردم [illegible] کردن از برادر مؤمن ع [illegible] برادر مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible]
[illegible] بدترین مردم [illegible] رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم را
دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و [illegible] دیگر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]

صادق علیه السلام منقولست که بهترین نیکیها خوشحال است و دوام که در میان ایشان کار روی کرده چون یکدیگر
ملاقات کردند نزد ایشان از جسم جدا می‌شود و فرود می‌آید هر که در میان این دو نعمت بود که بر سر می
آید
حقیقت — تا به که پر کردم از ده شنوید صح لب این تفرقه در هر کار
چهارم — رعایت حقوق مؤمنان و رفعت ایشان صحیح — از جهتهم روایت کرده است که
حاجت در فصه گفته از حبیبی از دو ملک دید حقیقه را دو شنام می‌داد و هر که کشید از دو فقر بود پس حکایت کرد
گفت رسول صلی الله علیه و آله از ایشان حضرت فرمود که چون جواب گفتن حق جواب ایشان گویم با رسول الله
حضرت فرمود که در جواب ایشان که مردم مردان است جز خدا و علم مو برت کم خدا و شنوم مرا رسول خدا است
چه مرا که در کی و به جدا شد چون این سخن را در جواب ایشان گفت گفتند این سخن را خوب در رسول خدا از جهان تسلیم
کرده است پس حق تعالی این آیت را در مذمت ایشان فرستاد که

نوع دیگر از مؤمنان بیشتر ملامت کنند و هر از ایشان رفته
بوده و حق تعالی ایشان را نزد نه درزدن شاید که بوده باشند حقیر ایشان را عیب کنند نقص‌ها بر دینها را که در میان ایشان تفرقه
و خواهند که یکدیگر را به مسخر گیرند بسوی هم ابتکار است که ما درکار حق ملحق بخوانند و ترسانند بفرزندان دیگر ما و هر که
و هر دو امر که تمام حق خدا ایمان آورده‌اند و هر که نبینند ایشان را ملامت کنید پس عیب حق صحیح و خیر ملامت در رنج
ذکر او و محبوب نیاب در او در مال و علم قدرت است از ده جمع نبی در خبر خوشنود است حق و شیخ گویم
دو اندر رسول این آیه را کرده است که در میان ام سلمه همراه خدا بیا در تفسیر این گفته بود و در طرف آنها ایشان
سر از او کشیده بوده و هر چه هر که پس عایشه او را گفت که چه که هر چه خواهد بخت بر گور هر که می‌خواهد ملامت را
رنج گفته اند که عایشه او را گفته بر سر ایشان را در دست شما ده بود و گفته در او حس و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که هر که بر ایشان مؤمن کند خدا او را در جاهای دیگر بر ایشان کند حس و در حدیث رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمود من خواهم بعد از دست سیم تا از ایشان که رنج کشیده‌ها با رسول او فرمود که زنهار که در میان مردم
سخن چینی راه می‌برند و در میان دوستان جدائی می‌اندازند و دوران را جدا جدا می‌جویند
صح — از رسول مؤمنان در جهاد که بر قسم تیر کجا دار او یکو شوید و هم
[در حاشیه: در بعض نسخ] — ای کرده که بیشتر بر ایشان گو حبیبا رکنند و ما بیابد ناکه معصوم شو که آن از رحمت است
چه هر که از صحیح کسی است که موجب آن بود و عقوبت هر که لا — از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که بدترین دروغ‌گویان مردم دوروی است از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مؤمنی را در برابر
خوشش را در ایمان در روی گوید نه هر یک در میان آنکه کرده می‌شود حس و در حدیث معتبر از حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که گرد ما صفات مؤمن ما زنده در این می‌کند بر سر آنچه نزد ما نزد نیاز
عزیزان و خوردن ایشان را بیند و در نیاز دیده آنکه که سهم من است بر او بر مردم بر او و قیاس او در کرده ایشان

هرا سر

هر خواهر که شنیدم کسی عیب ایشان بر او نقل کرد و از ایشان که حاجت که خود اقرب ده که در حال دیدند حق داند که
به کسی که ندید که بر اهل کرد از او ایمان و رعایت حقیقت حرمت شیخ از ذات پس او بر حق است و اگر خود نزد
خدا به هر کس که من بیشتر رو دو که از دوام پس او از من بهتر است و اگر هم مانند خود را به هر کس که فضل مرا فضل
داریم ورد کرد او را یک دوام پس چه افضل خود را بر یک کردم حس حضرت صادق علیه السلام فرمود که
هر که عیب مؤمنی را بپوشد نه تنها بی نه و عیب از عیبهای او را آخرت او را بپوشد حس و در حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست که هر که خود را در مقام تهمت در آورد و مذمت کند کسی را که گمان بد به او برد و هر که راز خود را
نهان دارد و خوشحالی با خود است و هر سخنی که از دهن کسی گذشت فاش می‌شود و چون مال کسی را در دست کسی صحیح دیدی آنگاه او را
به خیر بر حمل کنی تا آنکه بدی بر او که دیگر گمان نیک بر او در نهایت که گمان بد به سخنی که از او صادر شده می‌شود
تا محل نیکی یابی باید حس و باید گمان را در اول نیک کرد ایشان و در وقت رها جهت نفی از وی در وقت بود
دو در ذلت چه بسیار بود در نوع امداد و مؤمن چه خبر کسی که از حد نشود و درداد مؤمن را تفقد هر کار در شأن
حاجت او از هر جهت از او بگذرد که ایشان در عذر بخشش حس و در نوع اللهو مذکور است که فاعل قبیح و ربا ولدا
مستوجب حدود کان هر که کرده که حدی از او ظاهر شود پس پس بقیض که نیم کرده است و فاسق و در دیوان او
بپوشد باید هر دو در حکم کند هر چه در حکم در پس بقیض که مؤمن را حد است حد و در او
[در حاشیه: ... و خبر مولانا ... سید ...] — حس حجت
مکنید و عیب ایشان را از مؤمنان ملحق و عیب مرا کنید حس در حدیث بهمین وارد شده است که نزد یک تر به آنچه دوام خدا
بکند است که کسی با مؤمنی برادری کند و لغزشها را به یک یک بر خود ذکر کند و روزی که نکرد او در آن ساعت در آنچه
داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که ای جماعتی که زبان مسلمان شده اید و ایمان بدلهای شما نرسیده است مذمت
مسلمانان مکنید و تفحص عیبهای ایشان را مکنید هر که تفحص عیبهای مردم کند خدا عیوب او را تفحص کند اگر چه در میان خانه خود باشد
حس یکی از منع عیبهای که عمر در ان خدا او را نزد او بر مستند حس که عیبی را در حق او کرد که شما دیگر او را تفحص
احوال مردم کنید که خدا آنکار می‌خواهد و گفته است ولا تجسسوا یعنی تجسس مکنید دیگر روایت کرده‌اند که عمر شب از
برای عیبی می‌گشت از خانه صدایی شنید از دیوار بالا رفت مردی را دید که مشک شراب نزد اوست گفت ای دشمن خدا گمان می‌کردی که خدا تو را رسوا نخواهد کرد در شغل معصیت آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا
کردم تو سه خطا کردی خدا فرموده است که تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است که در خانه ها از
درها بیایید تو از دیوار آمدی و فرموده است که ادا داخل شوید بی رخصت و سلام مکنید تو سلام نکردی عمر گفت از تقصیر من بگذر گفت چه داد دیگر این
کار را نکنم عمر گفت برو عفو کردم از تو مع مذکور از جمله رعایت حقوق مؤمنان نگاه داشتن عزت ایشان و دفع کردن
تعرض ایشان است حس در حدیث معتبر منقولست که شخصی به حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد که فلان شخص
شما را گمراه و مبتدع میداند حضرت فرمود که حق همنشینی او را رعایت نکردی که سخن او را به من نقل کردی
و حق مرا رعایت نکردی که چیزی که نمی‌دانستم از برادر خود به من رسانیدی همه را مرگ در پیش است و همه خواهیم

شده بود و گاه و همه در قیامت است و خدا حکم خواهد کرد در میان ایشان که غیبت مکن که آن خورش سگان
جهنم است ع و از امام موسی روایت می کند که از او دور شده ام و در حق او گفته اند که در حضور او
در بیشتر بود حضرت صادق و فرمود که غیبت شمرده گفتم یا رسول الله مردم غذار تو باد و صحبت کن مرا
و موعظه کن به چیزی که خدا مرا به آن رحمت نفع دهد فرمود ای ابا ذر تمام صحبت رسالت
و مود که ... که ... در ... او ... بود ... مرتبه که صحبت
و صحبت ... عظیم پس ... از او ... که ... جمیع ... ثواب و طرق
نجات است ... که ... خواهد بود ع یا ایها الذین آمنوا

ع در تقبیح غیبت
در ضمن چند فصل بیان می آید فصل اول در بیان مذمت غیبت و حرمت آن است بدانکه در حرمت غیبت میان
در میان علما خلافی نیست و آیات و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد و بعضی از احادیث آن است
که از جمله گناهان کبیره است و ... از علما نیز از ... مید ... که حدیث شریف که غیبت ... از زنا ... بدتر است
دلالت می کند بر آنکه از ... است و در جمیع گناهان شنیع‌تر است زیرا که ... که غیبت
... از ... و ... و ... و ... صفات ... و ... و
و ... که ... که هر کس را ... کار ... که در گناهان
دیگر ... زیرا که ... در ... که ... قدرت و
... که گویند ... و ... که کسی خورش ...
... و ... غیبت را ... که ... را ... را ... او
... که ... و ... غیبت ... و
... و ... زیرا که ... و ... سخن
گفتن ... است ... که ... است ... در ...
... که ... است چنانکه حق تعالی فرموده است که

ای گروه مؤمنان اجتناب نمایید و دوری کنید از بسیاری از گمانها به درستی که بعضی از
گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را آیا دوست می دارد و
مکنید آیا دوست میدارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد پس چنانچه از خوردن
گوشت برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در این مرتبه است و بترسید
و پرهیز کنید از عقوبات الهی به درستی که خدا بسیار قبول کننده توبه است و بسیار مهربان است به بندگان
بنده مؤمن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن
نقل عیب او را و ... مروتش را و در هم شکند که از دیده او مردم را ... خدا او را از
ولایت خود بیرون کند و در ولایت شیطان در آورد پس شیطان او را قبول نکند ...
دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عورت مؤمن بر مؤمن
حرام است فرمود که مراد آن نیست که عورت ... مراد این است که سرش را فاش کند ... و عیبش را
ظاهر کند و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که ایمان کند ... روز
قیامت ... که ... امام را ... و ... را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود
که هر که ... را غیبت کند روزه ... هر ... و ... که ...
... که ... او ... که ...
که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که ... برادر مؤمن ... که ... او را
کنند ... که ... شود ... او ... که ...
... که ... که ... که ... و ... که ...
... که ... و ... و ... و ... و ...
منقول است که ... مردم ... که ... که غیبت ... که ... مردم
... منقول است که ... که ... را ... بیکار
... حضرت ... که ... را ... که ...
... که ... که از ... که ... و ... که ...
حکم خواهد کرد در ... که ... از غیبت که آن خورش سگان جهنم است و ... کسی که ... عیوب مردم
... که ... منقول است از ... که ... حضرت
صادق علیه السلام که ... رسول ... که ... را قبول ... که ...
حضرت ... که ... که ... که قبول ... که
... که ... که ... را قبول ... را ... و ...
است ... که ... که ... که ... و ...

نه بنهد که کسی بد کرده است او را از حد عدالت بیرون برد و گواهیش مقبول است هرچند در واقع گناهکار
باشد و هر که از غیبت کند هرکسی را بمعاونت او از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان داخل است و بتحقیق بسند معتبر
روایت شده از امام [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبت مومنی کند بفعلی که در وی
باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند مومنی را بفعلی که در وی نباشد عصمت [illegible] از میان
ایشان منقطع گردد و آن که غیبت کرده است در آتش [illegible] همیشه [illegible] و بسند معتبر
دیگر منقول است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه نوف بکالی را فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش
سگان جهنم است [illegible] ای نوف دروغ می گوید کسی که گمان می کند که او از حلال متولد شده است
و گوشت مردم را بغیبت می خورد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که غیبت مکن که
چون غیبت مردم می کنی ترا غیبت می کنند [illegible] برادر مومن [illegible] در [illegible]
که می کنی مردم [illegible] و در حدیث دیگر منقول است که از صفات منافقان است که [illegible]
ایشان [illegible] ترا غیبت می کنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که کسی که برادر مومنش را
[illegible] و گوشت [illegible] غیبت [illegible] و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که غیبت کند برادر مومن خود را [illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible] و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که [illegible]
که اجتناب نمایید از غیبت [illegible] برادر [illegible] خدا در قرآن [illegible]
[illegible] فرموده است که هر که [illegible] برادر مومن [illegible] مروت [illegible] خدا [illegible]
کند [illegible] در [illegible] جمع [illegible]
سخن [illegible] و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] که [illegible] گوشت [illegible]
مردم را بغیبت می خورند و گوشت [illegible] و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و [illegible] حسد
[illegible] و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
کسی برادر مومن [illegible] که [illegible]
کند [illegible] و در حدیث دیگر فرمود که [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و در حدیث دیگر منقول است که

[illegible] فرمود [illegible] علیه السلام [illegible] که صاحب غیبت [illegible] بود که [illegible]
[illegible] شود [illegible] اول کسی [illegible] که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
[illegible] که [illegible] خدا [illegible] که [illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
که [illegible] می کنند [illegible] که [illegible] گوشت [illegible]
می خورد [illegible] می گویند که این [illegible]
[illegible] مردم [illegible] که [illegible] مردم [illegible]
[illegible] می گوید [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] مردم [illegible]
[illegible] که این [illegible] که این [illegible]
[illegible] که این گوشت [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] **فصل دوم** در بیان معنی غیبت است [illegible]
تعریف کرده اند که [illegible] مومن است [illegible] غیبت [illegible] که اگر بشنود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] غیبت [illegible] که [illegible] در [illegible] غیبت انسان معین [illegible]
[illegible] معین [illegible] که [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] و غیبت [illegible]
[illegible] معین [illegible] که اگر معین [illegible] غیبت [illegible]
این [illegible] غیبت [illegible] که آن غیبت است [illegible]
[illegible] معین [illegible] غیبت
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] که آن [illegible] مشهور [illegible] که غیبت [illegible]
هرچند [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از غیبت [illegible] برادر [illegible]
[illegible] خدا [illegible] که در [illegible] برادر مومن [illegible] که [illegible]
که غیبت [illegible] که [illegible] و بسند معتبر [illegible] **فصل** [illegible]
سیم منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت فرمود که آنست که برادر مومن [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] که [illegible] غیبت [illegible]

[illegible]

مر آید آما اگر عیب شرع فرستم عیبر که شرع که دکر شرع باعث آزار و که او شرع غیبت است خواه در مخلف نیشر
و خواه در خلق نیشر و خواه در اعمالش و خواه در لیشش مثلا که دمر کوند یا خواه مر کوند یا مکروب
ظاهر و که عبارتی بیان و اشاره دارد معروف ظاهر شده که عیب مخصوص کفتن مر شرع غیبت پس اگر کسی کوید
مهم عیب است مثلا که خوف کسر مکور شود کوید که اکر در که غیبت یا بر و بیب مبتلا شتم و عرضش کنایه
شخص نیست که او مبتلا است بلکه کوید که خدا یا داور از غیبت و بیماری ات و عرضش اشاعت
این عیب شرع مارا و او نظر را مارا دفع مفسده تو یک کند و امراض ایمانی از جمله امر غیبت شایع
کردیده است که در عصر حاضر از امر داخل بکثیر و نزد صراحی و شرع لوان مردیه اتم و اکمل عیوب مخصوص
عاشر مر کنند و مهم مهین ظاهر شده که مخصوص کفتن غیبت بلکه اکر مذمت شخص را بکری بکویند و مهم است
در غیبت و مهم چنین اکر عیب کسر را بکار جسم یا بر و یا دست اکاه کنند یا در خوف یا در دعوی
بعمل آید از شهادات و حکام اکاه نقص کنند و فقیه او نیند غیبت است **فصل سوم**
در بیان روی چند از غیبت که علما شمرده اند و آن ده است **اول** نظم معلوم است که مر کس
ظاهر علم کرده شرع داد تر و شخص آید و اظهار ظلم نماید که او شخص را رفع آن علم از دو کند و این مهم
علما کبیر کرده اند که نظم کردن معلوم و نشنیدن این شخص هر دو حرام و غیبت است اما در صورتی که
آن نظم شرع و عرضش از شنیدن رفع علم شرع و عرض نماید نیز مهم شرع نزد و همان شخص که فوق این بعض
او زد دارد و کوید و نزد و کیان کوید دوم هر از سکر است که شرع هر از سکر میداند و مر و اند که پس
کفتن و نقص کردن شایع باید ترک کرد این مشروط است شرائط هر از سکر که مر اند که علم آن شخص مر است
و سکر است و کوینده تاثیر کند و خوف ضرر نداشته شرع و کمتر از آن داند که او مر طرف مر کند پس اکر مذا نه
که این کار در که او مر کند مر است یا که شنیدن سکر ظاهر شرع و اشاعه دهد که او بر ای تعهد علم کند
که آن علم را اعلان داند مذمت او مر این مشغول کرد و مهم چنین اکر داند که این کفتن فایده نمیکند
باعث این نمیشود که آن مرد بر ترک کند بنا بر یکی از مهم چنین اکر خود مر ترک بدان یا مهم
عرض او یا اهلی از مومنین و مومنات داشته شرع یا مر غیبت کفتن و مهم صحیح اکر کمان برد که در مهم
او را تصحیح کند و داند که بآن تصحیح او مر طرف مر کند مر غیبت که او را و مر مجالس را و اکند و بنقض شرائط
بدست کند که غرضش اهم و مک منفعت خدا شرع و عباد و دنیا و حسد نباشد باعث باشد که مر از
سکر را و سیله تدارک کند نظر کرده شرع و عباد طلب خود را و در نظر مهم چنین صورت و مر
است که
صورت حصول مواد علم شرع مر و در اصل من مذمت کسر مکور شود کمان برد که مر برسد که مردم باب مرا
مر داشته است آیا من مر توانم بود و عمر کنم و در بین مردم بسر برم، کمان برد که عمر سوال کند که
نفهمند که مراد خواهش مراد است بلکه کوید که اکر مذر، و در بین مردم باشم چون است مر، یا چنین
کرد و اکر بان نحو بیان توان کرد مباید مر کرد که مر آلام دیکر نشود نصف مشتر

مستیرات مضمره شعر باکه مشورت کند که خاک خورد اطلاق شخص بر هم مر قرض یا بضاعت یا دختر خواهر را مخواهم
یا وزوج تایم را نصورت و حیثیت که آیا مخبر او را مذ بکوید و اکر داند که کوید مجملی که بکوید که کمکن ترک نماید همین
اکتفا نماید و اکر او را رشی نشود و مکر بتفصیل همان مخبر که در همان ساعد رجحان بکوید و زیاده از این بکوید
و اکر از او سوال نماید و باعتبار افوت و مر خواهی او را منع کند از معاملة با آن شخص جسم بیان
بدعت ارباب بدع است که مر بدین مردم بسانند و مردم کسانی بدند و کمراه کنند بیان بدعت
ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که حضرتش رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کاه که بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید
بیزاری از ایشان و لعن ایشان نزد اهل شما بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بکوید
بلکه اکر ضرر نشود بهتان هم نسبت بایشان بکوید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
مذر نماید و از بدعتهای ایشان یاد بکنند تا حق تعالی بسبب این رفع بدعت عظیم بسیار
بنویسد و بندکان درجات شمار او را فزاید و در صحیح دیکر از حضرت امام صادق صلوات الله علیه منقول است
که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان هم نشینی مکنید که از مردم مشرب یکی از ایشان خواهید بود و چنانچه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است
و بعضی ارباب بدعت کفته شد و فرد از هیچ طایفه بایمان و اهل ایمان مشتر خرد ارباب بدعت نیست که
زیرا که کمتر بدبخت چون کوسالیشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز می نماید اما ارباب بدعت
چون در لباس مسلمانند و بتضع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان میخورند پس اهل علم
و غیر ایشان واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در قرائت بیان ایشان مسر نمایند که اهل جهالت
بمتابعت ایشان کمراه نشوند ششم بیان خطای مجتهد و مجتهدین است که مجتهد را باید احتیاط رکه باشد
و مجتهدی دیکر رای او را خطا دانه جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بکوید
چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای کذشته میکرده اند و این بعث
نقص هیچک از ایشان نیست و هر یک بعلی جمیل خود و که در احیای دین کوشیده اند شاکر و ماجور نداما
باید که بقدر ضرورت از بیان خطا و آن مسئله اکتفا نماید و مبالغه در تشنیع و مذمت نکند و غرض
محض بیان حق و رضای الهی باشد نه شیوع و حقد و حسد و اغراض باطله دیکر بعضی باشد و در اثنای شیوع از
راهها و حیلها بسیار است هشتم بیان بروج راویان اخبار و احادیث چنانچه علمای ماضی در کتابهای
مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ نسبت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر
از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا اجازه داده اند اشتهار آنکه شخص فلانی مشهور
باشد که آنچه صفت در او ظاهر است تمیز و معرفت او را بآن وصف و کفته شود مثل فلان
اعرج یا اعمش یا اصم یا اعور بشرط نکه اندکی این عیوب ظاهره را و بشرط کفته اند که در صورتی جایز است
که غیر شخص منحصر در ذکر آن وصف نشود و احتیاط در آن است که تا ممکن شود بعبارتی تکوید که اکر او نشنود

آزرده شود عرض او نیست بلکه گویند فلان کور است زیرا که بکار این عبارت دیگر مشهور است گفت که منظور تحقیر او
نباشد و بر شنیدن این لفظ بعضی از اخبار معتبره وارد شده است چنانکه بسند معتبر صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که غیبت آنست که در حق برادر مؤمن خود چیزی بگویی که خدا پوشیده است اما امری که
ظاهر باشد در او مانند حدت و غضب و مانند آن امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست
که چیزی بگویی که در او نیست   غیبت جایز است که کسی را که علانیه فسق کند [illegible]
نمایند مثل ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها میشوند پس اگر همان
گناه را که علانیه می‌کنند و همه کس میدانند و ایشان هم از گفتن آنها نمی‌رنجند بگویند البته غیبت است مثل
آنکه گویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش می‌آید و در غیبت خود است که از او
دانسته [illegible] که در میان جمع گناهی را که [illegible]
[illegible] که غیبت است [illegible]
کنند [illegible] که فسق است [illegible]
مذمتش [illegible] که آن که علانیه می‌کنند [illegible]
[illegible]
معتبر صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که هر که در غیبت کسی او را بگوید
کند که در او باشد مردم نمیدانند غیبت کرده است ع و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که گناه فاسق
[illegible] کند و علانیه که آن کند او را حرمت نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که [illegible] صاحب بدعتی که [illegible]
فاسق که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که [illegible] صلع
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان
سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او از کسانی است که مروتش کامل و عدالتش
ظاهر شده و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست ع [illegible]
[illegible] که غیبت
نیست [illegible]
[illegible]
که مرد [illegible] فصل چهارم در حکم شنیدن غیبت
است و مشهور میان علما آنست که اگر [illegible]
غیبت کننده است چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که شنونده غیبت یکی از دو

غیبت کننده است [illegible]
بکند و منع کند [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را یاری کند [illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است که هر که رد کند
غیبت را از عرض برادر [illegible]
است که هر که رد کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لازم است [illegible] فصل پنجم در کفاره غیبت [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
از علی و آل [illegible] منقول است که غیبت [illegible]
قبول می‌کند [illegible] ع و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است [illegible]
که او را [illegible]
غیبت او کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل ششم در مذمت [illegible] ع [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] ع [illegible]

[illegible] خصلت پنجم تقوی [illegible] است از حضرت امام [illegible] علیه السلام منقول است
که [illegible] که [illegible] تیغ را [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تواضع [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible] علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه واله [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه واله [illegible] مسجد [illegible]
در مسجد [illegible] درها را مسدود گردانید بغیر در خانه علی
ابیطالب و فاطمه علیها السلام [illegible] مسجد [illegible] پس [illegible] رسول خدا صلی

الله علیه واله که درهای همه خانه‌ها را که بمسجد گشوده بودند مسدود گردانید بغیر در خانه علی بن ابیطالب
که آن را مفتوح گذاشت و مسکن حضرت فاطمه علیها السلام را در مسجد [illegible] گذاشت پس حضرت امر فرمود
که [illegible] [illegible]
[illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه واله [illegible] احوال ایشان [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible]
[illegible]
روزی حضرت رسول صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] پس حضرت رسول
صلی الله علیه واله فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت آدم علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول خدا صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
رسول صلی الله علیه واله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
واله [illegible]
گفت که [illegible] تزویج [illegible] دختران [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا من بخدمت آنحضرت برسم و عذر خود را بیان کنم پس جویبر برگشت و میگفت که
بخدا سوگند که قرآن باین نازل نشده و باین حکم مبعوث نشده است محمد صلی الله علیه و آله چون ذلفا دختر
زیاد او را پس پرده سخن جویبر و جواب پدر خود را شنید زیاد را طلبید و گفت آن چه سخن بود که در میان تو
و جویبر میگذشت زیاد گفت ای دختر جویبر چنین رسالتی از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده بود
و من او را چنین جواب گفتم ذلفا گفت که جویبر دروغ نگفته است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
در شهری که حضرت در اوست [illegible] پس زود کسی بفرست که جویبر را برگرداند و چنین جواب ناملائم را
تلافی کن [illegible] پس زیاد [illegible] جویبر [illegible] و گفت ای جویبر
خوش آمدی در منزل ما ساعتی قرار کن تا من بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بروم و برگردم
پس متوجه خدمت حضرت شد و چون بمجلس شریف آنحضرت درآمد گفت یا رسول الله جویبر چنین رسالتی از
جانب تو بسوی من آورد و من سخن درشت در جواب او گفتم و دختران خود را تزویج نمینمایم مگر بکفوهای
خود از انصار پس حضرت فرمود که ای زیاد جویبر مومن است و مرد مومن کفو زن مومنه است و مرد مسلمان
کفو زن مسلمه است پس دختر خود را باو تزویج نما [illegible] پس زیاد بخانه خود برگشت
و نزد دختر خود آمد و آنچه از حضرت شنیده بود بدو گفت پس دختر گفت که اگر معصیت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله را کافر خواهی شد پس مرا تزویج جویبر نما و چون این سخن از دختر شنید بیرون آمد
دست جویبر را گرفت و نزد قوم خود آورد و موافق سنت خدا و رسول دختر خود را باو تزویج نمود و مهر او را
از مال خود ضامن شد پس برگشت و دختر خود را درست کرد و نزد جویبر فرستاد که آیا خانه داری که دختر را
بخانه تو بفرستیم جویبر گفت بخدا سوگند که مرا خانه نیست پس دختر را جهیز کردند و خانه برای او تعیین نمودند و
خانه را بفرشهای نیکو و رختها آراستند [illegible] جویبر [illegible] پس ذلفا را در آن خانه داخل
کردند و جویبر را طلبیدند و بخانه عروس درآوردند [illegible] جویبر آن خانه را [illegible]
دید [illegible] حسن و جمال [illegible] و بوی خوش [illegible] معطر کرده بودند
پس جویبر در گوشه خانه [illegible] مشغول عبادت حق تعالی شد تا
و پیوسته مشغول عبادت [illegible] تا صبح [illegible] چون اذان صبح را
شنید [illegible] بیرون آمد [illegible] پس از او پرسیدند که آیا [illegible]
[illegible] گفت نه پیوسته مشغول عبادت [illegible] و چون صدای صبح را شنیدم بیرون رفتم چون
شب دوم شد [illegible] سوم نیز چنین کرد [illegible]
سیوم زیاد [illegible] مطلع شد پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله مرا امر کردی که دختر خود را تزویج نمایم بجویبر [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible] پس حضرت فرمود

که اکنون

که اکنون از وی چه خبر دیده است که شما را خوش نیامده گفت ما خانه از برای او مهیا کردیم و فرش و جامه برای او در آن
ترتیب دادیم و دختر خود را بخانه فرستادیم و او در آن خانه درآمد پس با دختر من سخن نگفت و نظر
بسوی او نکرد و نزدیک او نرفت بلکه در گوشه خانه ایستاد و پیوسته مشغول نماز و عبادت بود تا صدای صبح را
شنید و بیرون آمد و سه شب است که بهمین حال میگذراند و مطلقا با دختر سخن نگفته و نزدیک او نرفته
تا این هنگام که بخدمت تو آمدم و چنین گمان میبرم که او را اراده زنان نیست [illegible]
چون زیاد برگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله جویبر را طلبید و فرمود که آیا نزدیک زنان نمیشوی [illegible]
جویبر گفت من مرد نیستم یا رسول الله [illegible] خواهش زنان دارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده است که حضرت صادق
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

بلکه

مخصوص کسی که او را بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت پس عمر معزول و واقف شده و به
که او را در صدر مجلس نشانید و ایشان گفت این مجلس که در صدر مجلس نشسته است و در میان
عرض ... پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و فرمود که ای مردم
مردم از زمان آدم تا این زمان مانند دو دندان شانه مساوی یکدیگرند و فضیلت عرب بر
عجم ...

[illegible]

از نشی و از طریق ... وضیحی داشته باشند که در وقت حشر با ید ...
با ید ... [illegible]

[illegible]

حاصل آنکه در مفهوم اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک چیز اند و بعضی گفته اند

که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد و بی اعتقاد و اسلام [illegible] ضروریات دین اسلام است [illegible]

و [illegible] نفع می کند [illegible] تا ایمان [illegible] اما [illegible] اقرار [illegible]

[illegible] اسلام است [illegible] آنست که [illegible] اعتقاد [illegible] پس [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ایمان [illegible] مذکور شد اسلام

[illegible] می کنند [illegible] که [illegible] اسلام می گفتند که اسلام [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] مذکور شد [illegible] اسلام را [illegible] ایمان اطلاق کنند [illegible]

[illegible] که [illegible] مراد است مع و از چه معلوم شد که اسلام و دین [illegible]

و آنچه مذکور شد که [illegible] اعتقاد است [illegible] بلکه [illegible] این است [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] اعتقاد [illegible] اعتقاد است [illegible]

در ایمان [illegible] چنانچه [illegible] ایمان [illegible] اعتقاد است [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] یقین [illegible]

مراتب ایمان [illegible] چنانکه از حضرت [illegible]

[illegible] که حضرت [illegible] که ایمان [illegible] ایمان است که

[illegible] و در دل [illegible] تصدیق [illegible] دل [illegible]

که [illegible] ایمان [illegible] یقین معلوم

شد که اصل ایمان [illegible] مراتب [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

که [illegible] ایمان است [illegible] ایمان [illegible] اعتقاد [illegible] ایمان دل است [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] معنی دین است [illegible]

[illegible] که ایمان [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] که ایمان [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] صل [illegible] روایت کرده است از حضرت [illegible]

[illegible] که اسلام پیش از ایمان است [illegible] و [illegible] اسلام است [illegible]

ایمان [illegible] که [illegible] اسلام [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] پس ایمان [illegible] از اسلام چنانچه [illegible] روایت کرده است که ایمان

[illegible] که [illegible] دل و [illegible] ایمان را [illegible] از [illegible] ایمان [illegible]

است [illegible] اسلام هم [illegible] است [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ایمان [illegible] اسلام [illegible] است پس [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

ایمان [illegible] ایمان [illegible] اسلام پس اگر [illegible]

ایمان [illegible] کفر [illegible] ایمان [illegible] روایت [illegible]

و [illegible] که اسلام [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] کردن [illegible] رمضان پس [illegible] اسلام و ایمان [illegible]

[illegible] پس اگر [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] روایت کرده است که المسلم

و شیخ [illegible] ذکر کرده است که از حضرت [illegible] که [illegible] اسلام علانیه است و ایمان [illegible]

است و [illegible] جامع [illegible] معلوم شد که ایمان [illegible] است از اسلام و اسلام [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] ایمان [illegible] صل

[illegible] و [illegible] رسول خدا را

صل [illegible] که [illegible]

صل [illegible] مفعول مطلق [illegible] که مفعول [illegible]

[illegible] صل [illegible]

[illegible] است صل [illegible] مع [illegible] مؤمنان

[illegible] که ایمان [illegible] رسول صل پس [illegible]

[illegible] صل [illegible]

[illegible] که [illegible] ایمان مع [illegible] مؤمنان

[illegible] ایمان [illegible] صل [illegible]

[illegible] مع [illegible] ایمان [illegible]

ایمان [illegible] که اسلام [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراد است مثل صحیح خبر مراد خبر است در این نسبت [illegible] ایشان است

مردی است که چون آیه سابق در صحت ایمان ایشان نازل شد ایشان [illegible]

[illegible] که ایشان مؤمن و معتقد بودند پس این آیه نازل شد [illegible]

[illegible] اسلام هم [illegible]

[illegible] ایشان اسلام [illegible] ایمان [illegible] قول حق [illegible]

مثل اسلام خود را بر تو منت می‌نهند — مثل بگو منت منهید بر من به اسلام خود

بلکه خداوند منت می‌نهد بر شما — مع بآنکه راه نمود شما را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراهم [illegible]

روایت کرده است که [illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible] خداوند منت [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

۶۰ [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] حق [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

این سوره [illegible] است و بیان [illegible] احوال [illegible] است که در قیامت [illegible] واقع

خواهد شد [illegible] مثل اول [illegible]

[illegible] مثل [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible]

... اصل حافظان ... جمع ... است

از ... مع پس موافق این علم ... [illegible]

جمع آید پس ... پس حق ... [illegible]

اصل

پس ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... قدرت ...

اصل ... پس ... [illegible]

عالم که ... آسمان ... [illegible]

... [illegible]

... مع پس ... [illegible]

... قدرت او ... [illegible]

... [illegible]

... پس ... [illegible]

... اصل ... [illegible] ... امام

... [illegible] ... آب آسمان

... پس ... آب اصل ... [illegible]

اصل ... [illegible]

... اصل ... [illegible]

... [illegible]

اصل ... [illegible]

... اصل ... آب ... اصل ...

... اصل ... [illegible]

... ح پس ... [illegible]

... [illegible]

... مع ... [illegible]

... [illegible] ... اصل ... [illegible]

... مع پس ... حضرت رسول ... قوم ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

... اصحاب رس ... اصل و اصحاب رس ... [illegible]

... اصل ... [illegible]

... قوم عاد ... اصل ... مع ... [illegible]

... قوم لوط ... اصل ... [illegible]

... قوم تبع را اصل ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

اصل پس ... مع ... [illegible]

... ح ... حضرت موسی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ربع عظم و کتف ... امروز ... [illegible]

مطلب دیگر ... [illegible]

مطلب آنست که ... [illegible]

در احادیث ... وارد شده است که خطاب ... رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما است که ... [illegible]

در جهنم ... [illegible]

[illegible]

میکردانند حق در حدیث موثق روایت کرده است حسن بن ... از حضرت امام رضا علیه السلام ... [illegible]

که ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را ابوالقاسم کنیت کرده‌اند ... [illegible]

[illegible]

که به کردن جواب یکی مراد است [illegible] روزی که گوییم جهنم را هل [illegible] بیا خوانده [illegible] که گوید خدا

جهنم را که آیا پر شدی و گوید آیا زیاده هست هل [illegible]

این سوال و جواب که ذکر شده است بجهت تخییل و تصویر معنی است که جهنم با آن همه وسعت [illegible]

[illegible] لاملأن [illegible] مراد آنست که جهنم [illegible]

نوع [illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible] حا [illegible] حا [illegible]

[illegible]

آمد در عرش سقف [illegible]

و نزدیک کرده شود بهشت برای متقیان [illegible] هل [illegible]

[illegible] غیر بعید [illegible] دور [illegible]

و عده کرده شده بودید [illegible] برای هر بازگشت کننده [illegible] نگاه دارنده [illegible]

[illegible] هر که ترسید از خدای رحمان در نهان و [illegible]

و آمد با دل [illegible]

صل سالم از عذاب و زوال نعمت [illegible]

امروز روز مخلد بودن است [illegible] مر ایشان راست هرچه

خواهش کنند در آن [illegible] و آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مومن [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] و بسا هلاک کردیم پیش از قوم تو

[illegible] ایشان سخت‌تر بودند از قوم تو

صل [illegible]

صل [illegible]

[illegible] صل [illegible]

[illegible] هرآینه در آنچه مذکور شد از

قصه [illegible] ع [illegible]

[illegible] دل [illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حضرت صادق علیه السلام که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] پرسیدند فرمود [illegible] پرسیدند فرمود که کثیر است [illegible] پرسیدند [illegible]
فرمود که [illegible] و در کتاب [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است و
در کتاب [illegible] الفقیه [illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام
که مراد [illegible] که روزی [illegible] طلوع صبح تا طلوع آفتاب قسمت می نمایند پس هر که درین وقت
در خواب باشد [illegible] محروم می شود حق و از حضرت [illegible] منقول است که [illegible]
فرمود که خواب مکن پیش از طلوع آفتاب که [illegible]
در وقت [illegible] محروم می شود و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مرویست که [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] خواب کردن [illegible] پیش از طلوع آفتاب و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خواب بامداد
شوم است [illegible] در این خواب [illegible]
[illegible] طلوع صبح تا طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] خواب [illegible] حضرت رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] طلوع صبح تا طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر [illegible]
در چند حدیث [illegible] نماز [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] در حدیث صحیح منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] نماز صبح [illegible]
[illegible] طلوع صبح [illegible] مع [illegible] حل [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
[illegible]
[illegible] حق [illegible] در حدیث دیگر منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]

ع این [illegible]
[illegible] مع [illegible] مطلق [illegible]
[illegible]
حل [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible]
حل [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مع [illegible]
[illegible] حل [illegible]
روایت کرده است از حضرت امام [illegible] پرسیدند فرمود

ع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

است با طارق قم بود ادریست نهاده فرمود که درست حجت قلبی بعین زمین است ورست رست که ... تند قدرت
است شده بعینه زمین است و هر چهار طرفه زمین دوم بر بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم بر بالای آسمان اول و زمین
سیوم بر بالای آسمان دوم است و آسمان سیوم بر بالای آن تا ... همچنین است تا زمین پنجم و آسمان هفتم
و شاره ... بیع است قول خوا تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لیس جمیع ما
بمعرفت و در هر ادبها انجاد و الکه که هر زمین زمین اند و امر خلق منزل میشود از آسمان بلوغ تفسیر و ... بخ
این بها ... و در عرض کرد که لیس از سره دوم ... یک زمین است و هفتم در زیر با چنین یک
زمین است و ما یر دیو ... نه با بالای ما است بیان این آنکه ... این حدیث شریف بجا آورده و و
است که در کتاب الاصول مذکور است و مرحوم جامع ... در ذیل آن ... دارد است و ...
رفع ... و حدیث دیگر مشهور کرده ع این ... بعد علیه السلام از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که زینب عطاره ... بخدمت حضرت رسالت ... آمد وارد حضرت علی ... پرسید حضرت ... که من چیزی از ... از ایمان ... لیس ... که این زمین با آنچه
در او است ... در زیر ... مانند حلقه است ... در بیابانی ... و آنچه در ... است نزد
زمین سیوم مانند حلقه است در بیابانی ... در هم ... زمین پنجم ... این آیه ... که خلق سبع
سموات و من الارض مثلهن ... تنزل الامر ... آنها ... زمین ... آنچه
در میان آنها ... است ... مانند حلقه است ... و آن ... در ...
... اودره ... و مجموع اینها نزد ... مانند حلقه است ...
... آنها ... هر که اینها ... مانند حلقه است در بیابانی ... و مجموع اینها نزد ...
مانند حلقه است در بیابانی ... و جمیع اینها نزد هوا ... مانند حلقه است در بیابانی ... که خدا ...
که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری ... آنچه در ... است
و آنچه در زمین است و آنچه در ... و آنچه ... است ...
هر ... جمیع اینها ... مانند حلقه است در بیابانی ... که ... هفتم ... تمام
آسمانها و آنچه ... مانند حلقه است در بیابانی
و جمیع اینها ... مانند حلقه است در بیابانی ... این آیه را خوانند که وسع کرسیه السموات و الارض
حبال ... زمین ... اینها ... آنچه در ... است ...
جمیع آنها ... مانند حلقه است در بیابانی ... و ...
... و مجموع اینها نزد ... مانند حلقه است در بیابانی ... این آیه را
خوانند که الرحمن علی العرش استوی ... عرش ... عظمت ... لا اله الا الله

... وسع کرسیه السموات و الارض ... و ... زمین ...
... آنها ... و آنچه ...

ملاقی ...

و لا قوة الا بالله العلی العظیم ع در وجه ... احادیث ... حدیث سابق آنست که احادیث حرکت
دیگر ... زمین دیگر ... حرکت در ... زمین دیگر ... است و حدیث سابق حرکت ... زمین دیگر ... آن ...
است ... آسمان ... و آنچه ... این ... و ... که ... دیگر ...
... حدیث ... که در حدیث سابق مذکور است ... این ... حرکت ...
... که ... الارض ... و ... الارض ... و ... تحت ... حرکت ...
... حدیث سابق ... الارض ... و ... الارض ... در ...
... در ... دیگر ... و الجسم و الاکوان ... و العلم ... تحت الخ
... که ... ایشان ... اعمال ... و ... حیوانات و ...
... مانند ... حلقه ... آنها ... است و ...
... احادیث ... عوام ... و ... ایشان ...
که ... در ... و ... العظیم ... که ... است ... که ...
... تفسیر ... است ... تفسیر ... که ...
از ... نمود ... و ... شرح ... و ... تفسیر ...
از ... ع ... در اصول ... و
ادریس ... ... و ...
ع ... و ... از حضرت آدم ...
... که ... در ... و ...
... ع ... که ... است ...
... و دیگر ... ح ... حقیقت ... است ... ایمان ... و ...
... که در ... و ... است ... و دیگر که ...
... که ... مانند ... مانند ... و ... در ... و ...
... ادرک ... که ... عالم ... و ... و ...
وارد شده است ... آنها ... و ... در ... که ... و ...
... عالم ... متوسط میان عالم جسمانی و عالم ... است ... مانند عالم خواب ...
که در آب ... دیده ... و ... مانند ... و ... خواب ... و ...
... است ... و ... است ... که ... در ... عالم ...
... که ... و ... که در ... است ... و ...
و ... که ... و ... آنچه ... وارد شده است ... و ...
... و ... کرده اند ... و ... و ... است ... که ... علوم و

و عادات را تحصیل کرده اند در علم و حکمت [illegible] این علوم و [illegible] و فهم ایشان چنین است
و در این عالم چون متفرق [illegible] بوده [illegible] علم [illegible] بوده [illegible] است
و این ام [illegible] کرده [illegible] حروف [illegible] اگر [illegible] بودند [illegible]
[illegible] و [illegible] این [illegible] حسی [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
و [illegible] این [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که اگر [illegible]
و [illegible] علیهم السلام [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible]
[illegible] این [illegible] که [illegible]
[illegible] عالم [illegible] در آسمان است [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

باشد

مجلس شورای ملی کتابخانه

باشد

[اصل] گفته شود [illegible] ارباب [illegible] است در [illegible]
که [illegible] است [illegible] گفته است که [illegible] که [illegible] می‌گویند [illegible]
علم و [illegible] [ح] [illegible] این [illegible] شد — [illegible] که ایشان
[اصل] [illegible] که [illegible] ایشان را — [اصل] [illegible]
[illegible] [ح] [illegible] — [اصل] [illegible] شد [ح]
در حدیث [illegible] است که [illegible] شد
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] که
[illegible] که [illegible] هر کس
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] [ح] [illegible] که [illegible]
که [illegible]
[اصل] [illegible] که ایشان [illegible]
[اصل] گفته شود [illegible] که [illegible]
[illegible] [ح]
از [illegible] است که [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible]
این [illegible] که [illegible]
[illegible]
که [illegible] که [illegible]
[اصل] [illegible] شد
[illegible] که [illegible]
[illegible] است
[illegible] ایشان [illegible] [اصل] [illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان است [illegible] [ح] [illegible] که

ثواب آخرت را هر کس می‌خواهد اما میسر نمی‌شود مگر [illegible] کار کرده باشد ع پس
در بیان [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]

از دیده [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] مطلب [illegible]
[illegible]

رزد و هر آنچه بقدر مقدر و بعین هر شیء بقدر مقدر بر وفق حکمت و مصلحت مع و در بعضی از آیات فرموده است که و منع
ع و لنبلونکم [illegible]

این معنی منقول است که حضرت لقمن پسرش را وصیت نمود که ای فرزند بدان که عبرت بگیر از کسی که در طلب روزی [illegible]
[illegible] و نیست واقف و معرفت [illegible] بلکه نظر باید کرد که تو ادر حالتی [illegible] بوده [illegible] حالت
او را روزی داده است [illegible] زدن [illegible] حالت [illegible] پس بدانکه البته در حالت
چهارم هم او را روزی [illegible] حالت اول [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ح گفته‌اند ما فرستاده شده‌ایم به سوی قوم گنهکاران صـل که قوم لوط‌اند

ص تا بفرستیم بر ایشان سنگها از گل [illegible]

ص [illegible] نزد پروردگار تو [illegible] از حد گذرندگان

ح پس بیرون کردیم هر که بود در آن شهر از مؤمنان

ح پس نیافتیم در آن شهر جز یک خانه از مسلمانان صـل که منزل آل لوط بود چنانچه در کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوی فرعون [illegible] پس گرفتیم او و لشکر او را

صـل پس غرق کردیم او را در دریا

[illegible]

و این تقریب است آنکلام بیان و زبان و عهداد بنا بر آنها بروایی که قبل از قوم لوط و موسی و غیره و قوم دیگر بوده اند و تنها نه همین از زبان عجب آورده ایم و دو نوع وار داده ایم و از آن جمله چند
آورده ایم که از زبان خ و از هر نمط آورده ایم در جهت و دو نوع ست مید شما
ذکر نمائید منع که و رابطه و بعد و بر رفعت به یکدیگر پیوستن به عصر و آن که فرزند آن که ده بیت از عرب امام رضا علیه السلام که
حاصل وجود

تا با فواین جهت خ و نقضی که او در میان قضا و قدر است دانسته شد
که قضا و قدر است او را بر کلام مراد باشد با منع مصطلح است یعنی دو امر وجودی که در یک زمان و در یک محل جمع
نتوانند شد و نقیضی و صورت آید و منع عرفی است که یکی که در وقت صادر گردد است
او را معلوم نمی شود بر معنی اول چند وجه تقریر میتوان کرد اول که چون قضا او را آورد و آنها را دیدیم که تخالف
تقابل رفع و دانستیم که او را جهت داده نه جمع تمامی جواهر بوده و جهت جمع اینها امکان است دوم که چون
دیدیم که دو هر یک منع و جود دیگری میکنند او را اعراض مرکب پس دانستیم که واجب الوجود در جهت او است سوم
که چون عقل میبیند که میان عالی و مخلوق صفت نمی باشد چهارم که چون عاقل میبیند که تغیر و ارصاف تلاقی
جمع پس مقتضای آنها دلیل است بر آنکه در وقت و نه بر معنی دوم ظاهر است زیرا که چیزی که صادر از هیچ در وقت
شد او نه بر واجب الوجود پس تعدد لازم آید با آنکه هیچ یک نتوانند که صانع عالم باشند
و تعیین کردن اول نظر از امور را یعنی دانسته شد که قضا و قدر است او را
ما نند مقارنت عرض با جوهر و شکل با مکان و لوازم با ملزومات و چون دیدیم که هر یک از این مقارنه
منفصل از نوع نقص و عجز و احتیاج است دانستیم که هیچ یک مقارن او نیست
ضد او نیست اور در تصنیع

الف و در یکی و دو از هیچ بودن او را مبهم بودن و حد و صفات را با تمیز و زمین و غیره او را

مؤلف کننده است
بیان آنها که با یکدیگر ضد و نقیض دارند جدا کننده است بیان آنها که در یک جا گرد دلالت کننده است یکی کردن
آنها با که جدا کننده دارند و با الفت دادن آنها با کلام الفت و پیوند دارند چرا که جدا کردن چند عنصر که از
هر نظر آورده در جهت دو نوع ست بیان تذکر نمائید مترجم گوید که توضیح این فقرات دانسته

موقوف
بر بیان چند فایده است اول در بیان نحو تألیف و تفریق بلکه حق تعالی چنانچه میان اشیا
منافات و مباینت ذاتی و عرضی افکنده است همچنین که در میان ایشان الفت و آمیزش نیز داده است
چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را جدا جدا گردانیده و هر یک را صفتی ضد صفت دیگری قرار داده
و همچنین میان آنها در مواد الفت داده است و صورت داده و معدن را از اینها آورده و همه را
با یکدیگر متفق گردانیده و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشند مخالف در کیفیات آورده
همه را در بدن حیوانات الفت داده است و هر یک را با جهات اخری که با جنس خود دارند از جنس خود
جدا کرده چنانچه آتش را اگر بگذارند بالا میرود و میل به مرکز دارد و آب را اگر بریزند میل به مرکز کند
و همچنین سایر عناصر همه را او الفت طبیعی و تجانس داده و از هم جدا کرده و در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که با هم منافات دارند با هم جمع کرده و در اثنای مزاج
موافق آن نوع ظهور آورده و هر وقت که مصلحت داند همه را از هم جدا باشد و از یکدیگر جدا میکند
و جمع میکند با وجود منافات طبیعی بیکدیگر الفت داده و هر وقت که خواهد جدا میکند و دلها را متنافی و طبیعتها مختلف
مختلف را جمع میکند که در میان ایشان است با یکدیگر الفت داده و گاه عداوت را با الفت بدل میکند و گاه الفت را
بعداوت منتهی میگرداند و در مقام نحو پیا است و بعضی انکار مینمائیم دوم در بیان که اینها دلالت دارد
بر عالم که این تألیفات و تفریقات دو نوع است و وجه آن ظاهر است زیرا که مقتضای این تألیف و تفریق مخالف
مقتضای طبیع اشیاء است که آنها بالطبع از آن اباء دارند که در ضد هم قرار گیرند و خلاف کنند و چون این تأثیرات
در خلاف طبع منتظم گردیده که تو عقل سلیم از آن ظهور و حکم مقصود است و هرکه رتق و فتق آنها کرده
عالم و قادر و حکیم است و نقضی و تخالف آنها داشته باشد سوم در بیان نعت آنکه او در صفت حق است باعلم
حالیکه طبیع از حکمت آن را چنین مقرر کرده که حق تعالی از حس از حکمت داده و نوع مقتضای آورده است
مانند موجودات و سایر دیگر در انفس و آفاق و زمین و در فرقت و سایر وقت و سایر حکمت و نیر و تیره
جسمانی و روحانی و دایما که از ایشان و حکمت و حوادث و رویا و رستگاری است و جهت واقع است
و جمال و کمال و همچنین وجود و عدم و عطا و امساک و سعادت و شقاوت و سایر آنچه در جهت ضد
تو انکری و غنا و فقر و ایشان در عدد و در زندگی و مردن و همچنین است سایر اشیا پس چنین آورده است و تا شود
و هم چنین که اضداد آنها را آفریده است آنها هم ضد ایشان است و اینها مخلوق میکند و چنانکه گذشت اینها برای آنکه
نیستها و عدم بودن که اینها را ضد او گردانیده تا چند که او ضد ندارد و وجه دیگر است که همه آنها و غیر او که
تألیف و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرق میکند و همان وجه میکند آنرا که حق تعالی بیک نوع خلق نموده
آورده و همه الفت بخشیده تا چند که جدا کردن در صحت و بیماری و الفت دادن در نوع که ضد آن حکم
علم است وجه دیگر است که طبع آن را چنین بوجود کرده اند که حق تعالی واحد جمیع الوجوه است و هر چه غیر او است
جفت است هیچ مفردی در او است از جهت جنس و فصل یا جهت وجود و ماهیت و غیر آن جفت است

یا بزرگ

امکان است و مستلزم تناقض و درین مقام مناسبت نیست به کلام سابق

پس جواب آنکه ... این معنی است میان پیش و پس ...

شود که او پیش و پس نیست ... در زمان پیش ... [illegible] ... باید دانست که او ازلیست و ابدی

است و چیزی پیش ازو ... بود و در ... کله ... نیست پس ... چنان می شود که زمان را آورده

می خواهد که زمان ... او ... جامع ترود ... که تفصیل این تفریق ... [illegible]

شنا ... که ... تقدیم و تاخیر کرده ... در آیات واقع شده است

معلوم ... که ... قبل ... بعد ... [illegible]

... تقدیم و تاخیر ... پیش ... [illegible]

زمان و مکان ... شد ... تقدیم و تاخیر است

که درین آیات ... زمان و مکان ... [illegible]

... حقایق ... [illegible]

گواهی می دهند ... که طبیعت ... را که

انشا ... طبیعت کرده است ... مبادی و حقایق انواع ممکنات است

دلالت کننده است ... که در ایشان ...

... در ایشان قرار داده است

خبر می دهند ... [illegible] ... قرار داده است بلکه ...

که ... موقوف ... [illegible] ... توضیح این ... سابقه گذشت اعاده

نکردیم

مخصوص ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دیده اند

برای او ... و وجوه دیگر ...

و ... [illegible] ... عالم

بودن ... [illegible] ... عالم

... [illegible] ... قدیم است

... [illegible] ... بالفعل که

آن کلام

حاکی نیست آنچه حاکی است قدرت ... است و آن قدرت ... حاکی

ذاتی نیست ... [illegible] ... که همه آثار صفات

کمالیه ... که ... [illegible]

... که ...

که ... [illegible] ... باشد

... [illegible]

که ... زمان است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] مترجم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

خواهند بود ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] است و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند که مردم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ذکر [illegible] الذکری تنفع المؤمنین [illegible]

از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]

[illegible] در مجمع البیان مروی است [illegible]

[illegible]

اصل در کتاب [illegible] مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که حضرت حسین بن علی علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **جامع** [illegible]

[illegible] **اول** [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سیوم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **جامع** [illegible]

[illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible] **اصل** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلب اول**

[illegible] **فصل اول** [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و شیخ و دیگران هم گفته‌اند که در آسمان چهارم است چنانچه در حدیث معتبر صح از علی بن ابراهیم روایت کرده است که آن
در آسمان چهارم است و آن را ضراح میگویند و هر روز هفتاد هزار ملک داخل آن می‌شوند که دیگر برنمی‌گردند تا روز قیامت
و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حق تعالی خانه‌ای در زیر عرش بنا کرد بر چهار ستون [illegible]
ضراح نامید و آن است بیت المعمور و امر کرد ملائکه را که طواف کنند آن را پس [illegible] فرستاد [illegible] آن [illegible]
و [illegible] در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که [illegible] می‌شود در
روز هفتاد هزار ملک که دیگر برنمی‌گردند و از حضرت [illegible] روایت کرده است که بیت المعمور در آسمان اول است
و نیز از آن حضرت صح [illegible] روایت کرده است که [illegible] در آسمان است [illegible] و آن خانه در برابر بیت الحرام
است اگر [illegible] از آسمان [illegible] بر سر بیت الحرام [illegible] هر روز هفتاد هزار ملک که دیگر برنمی‌گردند
گویا که در حدیث معراج مذکور است که بیت المعمور در آسمان هفتم است چنانچه علی بن ابراهیم و عیاشی صح مع ترجمه
کرده‌اند و نیز در حدیث معراج مذکور شد که کلینی و ابن بابویه [illegible] صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که
ح [illegible] ح [illegible] آسمان چهارم [illegible] ح [illegible]
[illegible] آدم [illegible] بیت المعمور [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المعمور [illegible] در آسمان
[illegible] بیت المعمور [illegible] ح [illegible]
که از حضرت [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المعمور [illegible]
[illegible] ح [illegible] که حضرت امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المعمور [illegible] در آسمان چهارم است [illegible]
[illegible] بیت المعمور [illegible] طواف [illegible]

الحمد

واجب شد و حجاب [illegible] طواف [illegible] آدم واجب شد مع [illegible] روایت
بسیار ظاهر است که بیت المعمور در آسمان [illegible] است و در [illegible] احادیث است در باب
بیت المعمور در آسمان که آیا در آسمان اول است یا در آسمان چهارم یا در آسمان هفتم پس [illegible] اختلاف [illegible]
که [illegible] بیت المعمور [illegible] است از [illegible]
[illegible] عرش است که [illegible] خانه که در آسمان چهارم [illegible]
[illegible] شده است و [illegible] خانه که در آسمان اول [illegible] شده است و مؤید این وجه است آنکه ح در حدیث
معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که چون ملائکه [illegible] آدم را [illegible] گفتند که
[illegible] پس پشیمان شدند و پناه بعرش بردند و استغفار کردند پس حق تعالی [illegible] این عبادت [illegible]
کنند پس [illegible] در آسمان چهارم [illegible] در برابر عرش که آن را ضراح نامیدند و در آسمان اول خانه در برابر ضراح
که آن را معمور نامیدند پس خانه کعبه را در برابر بیت المعمور ساخت پس امر کرد آدم را که طواف کند [illegible] خانه کعبه پس
توبه او را قبول کرد و این سنت جاری شد تا روز قیامت [illegible] و السقف المرفوع [illegible] فصل
روایت [illegible] علی بن ابراهیم مراد آسمان است و شیخ طبرسی [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است مع
[illegible] که مراد سقف بیت المعمور است یا سقف ضراح [illegible] آدم مذکور است
که ملائکه ح پناه بعرش بردند [illegible] عرش طواف [illegible]
[illegible]
[illegible] مع و در احادیث سابقه گذشت که عرش [illegible] چهار ستون که ضراح
[illegible] و البحر المسجور [illegible] اعظم
[illegible] فصل [illegible] تفسیر گفته‌اند که [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] مع [illegible] روایت کرده است که حا مع [illegible]
است که [illegible]
[illegible] مع [illegible] آتش می‌شوند ح
و از تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که ح بحر مسجور ح دریائیست نزدیک آسمان اول است
و آن [illegible] چنانچه [illegible] نقل شد [illegible] عذاب پروردگار تو
فصل [illegible] فصل [illegible]
[illegible] تفسیر گفته‌اند که [illegible] نزول عذاب است

که ایشان امور ایشان را بر کمال قدرت خداوند حکمت او در حدوث اشیاء و ضبط اعمال بندگان
از ابواب اشارات **مع** دیگران این ضعیف قسم باین امور و عذاب ایشان است و اگر رحمت او ضعف کرده است
عفو او را دیده و گفته تو را به دافع عذاب است و اگر دل را بامور عذاب بر دارند و توبه و انابه کنند توبه ایشان را
قبول میکند و امور مذکوره شاهد صدق آنچه را که غایت امر مستقر است با مرایش و قبول توبه و مرحمت در آنست

مهل در سر که مطلب نخواهیم ایشان مصطفی شده اند

و بر گشتند گویند بر گردانید **مهل** نوح بر گشتند با خدا و با ایشان این امر بهم روایت کرده است از حضرت امام این ابی بن علی علیهم
در حدیث طویل که در سوره انعام ذکر یافت که حضرت او را بخبر هود او را مرخص او چون مرخص شد **حا** و نیز بر او گفته و
در خانه و گفتار بهم بر دست زمین نباشد چنانچه ارواح زمین را چون کرد **حا** بدین جهت چون قاسا و آیات که بر خود داد
است از حضرت جبرئیل آورده و لیکن اینجا روایت علامه و شهادت فضلا صحیح و آنها با یکدیگر

مع پس دار و آنرا و بر ایشان تکذیب کنندگان است و اینها که مرتکبند گرسنگان است و اینها که خوش مرتکبند و مرتکبون او عاده
گریا و بود و زیرا است

مهل بود است **مع** ابراهیم تر اینها که خوش مرتکبند و مرتکبند و مرتکبند

مهل و در سر که گشته اند از امور خلق خلق گشته اند

مهل بیع گفته اند ایشان را این را **مع** که نیست آن خبر که تکذیب است مرکز دیده و مرتکبند که جاده
گریا است فرود نیاورده آن **مهل** نوح در دنیا که بود دیده و مرتکبند که بجا است پس آنها این مصطفی است
سهم سوره **مهل** با گفته شنیده نیستند این را چنانکه در دنیا هم خبر دیده چیز را دلالت
دانست بر این و این تقریح و مرادش است یا فرود دیده چیز را خبر تشش او در چیز ثوبه

مهل بیع در چیز چیز ثوبه و چیز گرفتن خدا پیدا از چیز کردن و چیز کردن دیدن که گرفتن و چیز و اینها است شما را این
مادر است بر شما **مهل** این دو امر چیز چیز و عدم چیز **مهل** بود که خود او در و چیز

شوند که گرد و در گفته اند **فصل** دوم در چنان بعضی از حضرت است تعوذ است بعضی از تعوذ و در دیدار اول مرتکبند
و عقوبات ایشان است مدینه که بقیه ایشان **مع** نگرفته اند از دیدار تعجیل است خبر و اشتهار
و در قیامت را نه **مهل** به بقیه ها و بقیه ها **مع** صلاح قیامت ها و تعوذ تر نه اند **مهل** تعجیل مرتکبند تعجیل است
دلالت می بر عدم **مع** بچه پروردگار ایشان و داده است بقیه ها **حا** و در اصحاب و در حق می بر اعلم
روایت کرده است که زندیق بر گرفت حضرت صادق علیه السلام میگفت خدا را بر حضرت که **حا** مگذر بهم مرکبند
او بهر بهشت بنیم او صحاب کهف بهمگ از ایشان نیست مگر از آنکه بیدار و به یک از دو زمان او را به ترب خود را
نه پسند و چون در آخرت او را و نه پسند ملک کوا بد کرد که از آنچه در جهنم است پس بگذر گوا را بر خبر جهنم بیشت مرکبر که در دست
او در جهنم معذب است حضرت او را مود که صحیح او را بعلم علم گفته اند که خدا ایشان مرکبند که ایشان را عوض مرکبند آنها و او
بیع گفته اند **حا** طاعت را قدوم که بیع او را بعلم مرکبند و بهمه او را بر که آنها را بر اوقات با بنده **مع** بیع بر بیع گوا که او در خود

در موضع دیگر مذکور شده **حا** بدانکه خداوند در نیت میان اصحاب ، در کار اطفال موتی ، با پدر آخرت
میرود خدا چنانچه حق تعالی او خود است

بیع اینها که ایمان آورده بدند از پدر ایشان فرشته قدرت است ایشان نیست ایمان ایشان حق است فهم ایشان در نیت
اشیاء را فهم کردیم از ثواب اطفال پدر است ، با بیت چیزها او حاضر شده است که این آیه در بیت
اطفال موتی نازل شده است که ایشان ذریه با پدر است به بیشت میبرند و بیع گفته اند مراد با طفال که عذاب ایشان از
ایشان بدر بیت پدر است برشند حق تعالی ایشان را بدر بیت پدر است حق میکند از نیت ایشان و بیدار است و این را و
ابن عباس روایت کرده اند و بیع گفته اند هر دو دو آیه در اطفال است دلیل اطفال شهدا است و علامه روایت کرده
اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که موتی اطفال ایشان در بهشت پس این
آیه را خواند و بیع ابن ابی بهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما در حضرت فاطمه
علیها السلام تربیت میکنند و بدیده میدهند بدر ایشان و در روایت دیگر آمده است از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمودند از پدر ایشان حق میکند و بهتر است پس آنها بدیده ایشان را روشن میکند و در کنار
راه میدهد از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که شورای گفتند در خانه ما و در دیدار شیعه من
ما بات میکنم شب به بهتها و در روز بات میکنند که در بدر ایشان و در عرش رحمان میباشند و بهتها میکنند از برای
پدر ایشان خود و حفظ میکند ایشان را از بدر بیم و تربیت میکند ایشان را مانند ده در کوه در زمستان و غیره و عیال و
این با بود در فقه لسنه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفل از اطفال موتی از بیرون خارج
میشود میکند در ملکوت سموات که فلان بن فلان مرد اگر کنار دیدار و در دو ایشان موتی ایشان مرده است باو
بدیده میدهند که او را نقل بدیده هر دو الا حضرت فاطمه صلوات الله علیها بدیده میدهند که او را نقل بدیده هر دو تا کنار دیدار و در دو ایشان موتی
او پدر و پس حضرت فاطمه باشان بدیده هر دو الا بقیه بصحیح از حضرت روایت کرده است که چون طفل از اطفال موتی را حضرت
ابر بهیم و سایر علیها السلام بدیده هر که خدا بدیده ایشان را بدیده خبر در بیت که بقیه ها دارد و مانند بقیه ها کنار گاه و در قصر
ابر دو ابر بدیده ایشان در آن بیت ایشان را خواهد خوب بیوش شده و بوشیده کنند و بدیده بدیده ایشان بدیده پس ایشان
با دو ایشان باشند بدیده ایشان در بیت و بیت مع قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و الا بعض
در بعض از کتب بهتر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج
پس بهم رسید و بهتر ایشان را دید که مانند ثمر گوشت با بهم گشته اند و با اطفال شیعیان ما بیت چون
در اصل بیت شده بدیده که حضرت ابر بهیم علیه السلام در زیر دختر بیت که بقیه ها دارد و مانند بقیه ها کنار گاه و در اطفال
چند از اهل بیت خود بیت بیت بیت که چون ایشان را از آن طفل بیرون مرآید حضرت ابر بهیم بر بهتر و بقیه ای از بهتر گرد آن
پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت عثمان بن مظعون سوال کرد گفتند او را در میان بهت گرد گذشته علم
گفت نیکو طبیعه که گذشته حق تعالی او را عفو کرد و بهتر که او بدیده بیت و اینها اطفال شیعیان او بدیده از
حال سوال کردم که ایشان را از بین بیرون کرد تربیت ایشان بکنم او مرا گفت که با ایشان بیکدیگر علم تمیز موتی و نیز از

جنت را در آن سرا باید مترجم گوید که ممکن است که [illegible] فاطمه و خدیجه [illegible] با اول
[illegible] فاطمه و خدیجه [illegible] با ایشان و بر ع [illegible] منقول است که حضرت صادق علیه السلام
احوال یکی از اصحاب خود را پرسید اصحاب عرض کردند که او بیمار است حضرت [illegible] او رفتند و بر بالین او نشستند
او را قریب به وفات یافتند [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیا
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] که الذین آمنوا [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
وما التناهم [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] الذین آمنوا [illegible]
[illegible]
صل
[illegible] مع [illegible]
و همچنین این آیات

در وصف مجلس بهشت آنچه است حا و شراب و نعمتها

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] کریم لطف و کرم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المقصود
[illegible] مع پس [illegible] صل
[illegible]
[illegible] صل [illegible] صل
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صل [illegible] حق
[illegible] صل [illegible]
[illegible]
[illegible] صل [illegible]
[illegible]
صل [illegible]
[illegible] صل [illegible]
[illegible] صل [illegible]
[illegible] صل [illegible]
[illegible] صل [illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صل [illegible]
[illegible] صل [illegible]

چنانچه قاب قوسین کمان دو طرف دارد از یک طرف اتصال دارد با قاب دیگر و از طرف دیگر منفصل است [illegible]
همچنین است حالت پیغمبر که با جناب اقدس الهی جهت اتصال دارد که [illegible] رسالت و مواهب و عطایا
و معاجلات با مخلوقین باید [illegible] با ایشان کند که [illegible] تاثیر نماید در جهت دیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صل علی بن ابراهیم روایت کرده است که امام [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] جامع [illegible]
[illegible] جامع [illegible] مع [illegible]
حدیث دیگر [illegible] موافق [illegible] علی بن ابراهیم روایت
کرده [illegible] صل از حضرت صادق علیه السلام که اول کسی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] صل [illegible]
[illegible] صلی [illegible] ق [illegible] صلی روایت کرده است [illegible]
از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله را
[illegible] مع
[illegible] که پس چه معنی دارد
حضرت فرمود [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

است مانند سرکمان [illegible] صلی [illegible] روایت کرده است که پس چون پیغمبر را [illegible]
بمعراج بردند [illegible] قاب قوسین [illegible] ق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ق [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible] صل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جامع
[illegible]
[illegible] ق [illegible] ق [illegible]
روایت کرده است [illegible]
حضرت فرمود که [illegible]
پس [illegible] صلی [illegible]
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible] رسول صلی الله علیه و آله را بمعراج [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی روایت کرده
است که [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خبیبار کردم ... که علی بن ابیطالب است جامع ... گوید ...

این باب ... در حدیث ... که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ...

فرمود که حق تعالی در شب معراج ... معلوم است که ... [illegible]

آن ... که حق تعالی ... حضرت امیرالمؤمنین ... چون صورت

علی علیه السلام ... [illegible]

داود حی شیخ حسن ... روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم ... [illegible]

... علی بن ابیطالب ... [illegible]

حی ... [illegible]

است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم ... [illegible]

[illegible]

مع ... [illegible]

حی ... [illegible]

صهل ... [illegible]

جامع ... [illegible]

صهلی ... [illegible]

معراج صهل ... [illegible]

[illegible]

حی ... [illegible]

صهلی ... صهل ... حی ... [illegible]

صهل ... [illegible]

صهل ... [illegible]

صهلی ... حی ... [illegible]

... فکان قاب قوسین او ادنی ... [illegible]

عالم کرده‌اند و دیده‌اش طاقت [illegible] نداشت [illegible]
[illegible] ع [illegible] از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] صلی [illegible] و من الله التوفیق

ح

و بسند معتبر دیگر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شبی که مرا [illegible]
[illegible]
[illegible]

باشند پس مرا [illegible]
[illegible]

ح [illegible] ع [illegible]

ح [illegible]

ح و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول [illegible]
[illegible]

ایشان عبادت خواهد کرد تو در روز قیامت پس نزدیک ایشان رفتم و ایشان سخن گفتم از احوال گذشته و آینده

تا روز قیامت **دوم** در مرتبه که مرا بعرش بردند جبرئیل گفت یا محمد برادرت نزدیک است گفتم او را در زمین گذاشتم گفت خدای تعالی

بخوان تا او را نزد تو آورد چون دعا کردم غائب نزد تو دیدم [illegible]

[illegible] **سیم** [illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible]

پنجم [illegible]

[illegible] **ششم** [illegible]

[illegible] **هفتم** [illegible]

[illegible] **اول** [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible] **سیوم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شش اصل نخواهش همه نوشت دوبهت خداوند تنسیه اصل پنجم برهانها
که متمسک شوند بدان دانرا در این تنسیه حجت نخواهند
پرور میکنند
اصل یکم که توهم آورد که ایشان برآنند حق بهت تنهی تقلید بر دو توهم، بطل
اصل دوم آنچه را که نفسها بر ایشان خواهش کند مع پس معلوم نشد که ایشان تابع خواهش خود باشند
پس آنچه میکوینه که چون خواهش همچنین میکند آن نیز سخن بهت که خواهش اینچنین گفته اند و همچنین ایشان
و بتحقیق آمد بهت ایشانرا از غیب پروردگار ایشان اصل پنجم زیادت باید
اصل ام منظوره ات و همزه در اینجا مانند ام که پیش از آن صد مرتبه در قرآن آورده
مراد اینست که نه چنین است که هر چه آرزو کند انسان برای خود یابد و غرض تغیر طمع ایشان است در شفاعت آنکه
دو رسول ایشان که لهی رحمت علا ربنا است محمد صلعم دوم دیگر ایشان که لوط علیه السلام رسول عالمیان
عظیم و نماند این دو تن از شفاعت بهر ایشان دنیا و آخرت و دنیا همه کار بهت
اصل علما مر خود را بدنیا چنانچه خواهد هر که خواهد بهت اصل یکم که تکلم نمایند براه و در خبر آورده اند
پس چگونه شفاعت دارد آنچه هیچ آرزو نکنند و تقدیم آخرت دربن آیه بجهة آنست که شفاعت و چیزی از امور
آخرت بود که ایشان خواهش نکنند و در اینجا سخن از ایشان میکند
و چه بسیار ملکه که شفاعت میکنند نگوید از بعد اذن خدا لمن
اصل دوم شفاعت کردن اصل سوم آنکه خواهد خدا که او شفاعت کند یا هر که خدا او را گوید
شفاعت کرده نفی اول نسبت همه کس است دوم نسبت کردم اصل چهارم آنکه پسندد او را قول این مرتبه
بیچ و بسیار هر که خدا باید که او را بگوید شفاعت دارد پس او چنانچه شفاعت خواهند کرد بهنگام بر اینکه
عبده و پرستندگان فی موالی اول دوم ایشان که مرگشته ملائکه و فقرا خدایند پس اینهم بر چون پس قول او لمن
منیر مردم دکان و خواهش بصواب ایشان است چنانچه مر خواهد
بدانستکه آنها ایمان ندارند بشفاعت چه رسد مع
ملائکه را نسبه داده اصل پنجم که دختران خدایند اینرا هیچ حجت
ایشان نرا بانچه مر گویند پرور میکنند و دریاب تنزیه دکان نخورد
دعاب کاهن دکان و دوم و پندار هیچ تصور میکنند و ازین چیز را بطلان معلوم گردد اصل پنجم برآنکه
حق که عبادت از جنس بشر است مدرک میشود بحکم عقل مع و چون چنین است که ایشان تابع خواهشهای خود نمودند و
گوهر جنس نخواهند چون مر گویند پس اعراض کند از ایشان کسی بصیر
از کسی که اعراض کرده است از ذکر ما و نخواسته ندارد مگر زندگی دنیا را اینچ اصل دوم دور بگرداند او را
او و چهارم بعلم ایشان او چه کسی از خدا خاموش شده و از یاد او دور کرده اند و دنیا را انتهای کار همه بخشیدن دعا
و طلب آنست منتهای رحمت او سبق علم او شده است چنین کسی را یاد نمیکنند و حجت بنی نگردد و او را از درجه طلب

این انهمک در دنیا و اعراض از آخرت نشانه بر عرته ایشان است
از علم اصل دیگر آنکه گمان ایشان از بهر عرته مع دیگر حجت نخواهند رسید اصل ششم آنچه مغرور است
و عرض از دنیا گرفته است در آنرا بر گذیم چون ایشان بهت بود دنیا مع و چون حال ایشان بدینسان شد
پس از بنگر مر گویند چون در باب بیع بضاعت و عورت نهاده بهت اند و خواهد بیاش که فهم ایشان بهمین قدر است
بدانکه پروردگار تو داناتر است بکسی که بضلالت بود و اوست داناتر
بکسی که هدایت یافته است یعنی میداند که تو دیگر هر بیشتر بگمراهی ایشان گراوه شده اند بسبب مجنت دنیا و مراد اینست که خدا
میداند کیست که هدایت دهد تو مر گوید و دیگر اوست که ایشان را گراوه شده اند بسبب مجنت دنیا و مراد اینست که خدا
مر گمراه کند او را هدایت نکند اصل پنجم چون از این ثابت شد که خدا مر شفاعت را اجابت
مر گمراه کند او را هدایت نکند پس خود را اجابت مکند و دعوت ایشان را نزد که نیت مر تو گمراه شد و ضلالت
رسالت محمد و اگر طلاع بود بر ایشان فرمود مر اصل پنجم خلق و خلق
خداست اگر دیدها نهاده است و اگر در زمین است تا بخواهد اینرا که مر ایشان را گمراه کرده اند
اصل پنجم بعقاب اگر کرده اند آنرا و دیگر اینرا که مر ایشان را هدایت کرده اند
اصل ششم ثواب بنگو حا حق ثابت است کوید که در آیه از بخشیدن گناه مر ایشان را و مر خود را علم او خدا
شاهد بس بهت بنگو حا از آنچه نیست بگو بسیار آنچه نیاده از اعمال ایشان است و دیگر تنبیه است بر دوم از ایشان که او را
مر گشته لهی رحمت علا ربنا آن ما عبده بخشی پس در وصف بنگو حا رحمت مر فرماید
حا آنرا که اجتناب مر کنند از بزرگ اصل پنجم بیچ آنرا که مر عقاب آنرا بزرگ است و آنرا مر که عقاب او بزرگ
گناه بزرگ گرمرتب شده بیچ بر آن بقصد و عمد و بیانش در وزن گذشت حا اما کبایر در اول عباد و بهار مختلف
است در بهت مع چنانچه گذشت حا و آنچه او را گزاره و بیش بمرتبه ها مر مرتبه ها را در دو مرتبه اول کنار چند گرد
آن چند و عمد بیانش هیچم در آید شده بیچ بتعمد عظیم در آن شده بیچ بتعمد عظیم مر مشخص عقاب بیچ یا بزرگ و انچنین که در بیانش از آن
عمد ها مر شده بیچ مثل نماز در روز و بیچ در کناه دوم کبر در آنست چند بهت متواتره و عمد ها بتعمد عظیم که مستلزم
عقاب بیچ بر آن شده بیچ و بیچ لعن بر فاعلش نازل شده اند و بیچ اعم از بهت متواتره گفته اند و اول از بهر عمد
بهت در حدیث بیچ بمرتبه بیچ بر اینها خصوص دارد و نیز بهت شرک ابعد از نفی خدا لمن بودن از خدا بهت
عقوق مادر و در دکش نفس که حرام کرده بهت و فحش کفتن و خوردن مال یتیم بغرق و ترک نماز و خوردن ربا
سود و دادن و گرفتن و قسم دروغ و در بر ابهت عجمت و ندادن زکوة و ترک حج و کواهی ناحق و بهتان
کردن کواهی حق و شراب خوردن و مرتک نماز و عهد با بیکار دیگر که خدا را بر آن ذکر کرده بهت و عهد خدا
و امام را شکستن با عهد مردم نیز و قطع رحم کردن و ترک حج با وجود توشه و عهد و با عهد عظیم با لعن
در آنها وارد شده بهت قرب نهاد مر شخص و دوازده تن مر عشر در بصر از قطعیه نفی آنها را جمع کرده بهت
و آنها بهت که در این حدیث مذکور شده و کفایت بصر خبر داران در حق وزنا و لواط و در دروغ و افتراء بر خدا و رسول و ائمه
و تاخیر حج از بهت بدون عذر و بهت عهد بدون عذر و بهت عهد بدون عذر مر بهت کننده و بهت امام را کشتن و بهت

در او ... و عدالت ... هلاک ... ع از او در حقوق ... آنچه ... میراث ...
از آن علم ... که ... قیام ... ع پس
... صحیح ... صل ... از حضرت امام ...
روایت کرده است ... که ...
... که ... روایت کرده
است از حضرت صادق علیه السلام که ...
روزه ... پس ... علیه السلام ...
ع ... علیه السلام ...
خواهم خواهد

ع ابن بابویه ع ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ...
... علیهم
آدم علیه السلام ... سؤال ...
... حق ...
...
...
...
... آیه ...
... ع ...
ع ... ع ...
در ... صل ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ... سؤال ...
... قول ...

تنویر دوم

و قول ... صالح ...
در ... آیه ...
کرده صل ... حق ...
... ع ... صل ... آیه ...

[illegible]

آیه ... عثمان ... که ...
... آیه ...
... ع
... حا ...
...
...
...
... عثمان ...
...
...
...
...
... عثمان ...
...
...
...
... عثمان ...
...
... عثمان ...
...
...
... آیه ...

کسی را بقدر قدرت بجز رسد که تواند این را خود بگفت پس در حق [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آب منی [illegible] که جدا [illegible]

در جسم

فصل [illegible] ابن ابراهیم روایت کرده است که [illegible] نطفه از خون [illegible] اول خون است [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] ع [illegible]

فصل [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] ابن ابراهیم روایت کرده است [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] قوم نوح [illegible]

فصل [illegible] قوم عاد و ثمود بودند [illegible]

[illegible]

از آسمان [illegible] و سلام [illegible]

[illegible] قوم [illegible] دعوت [illegible] ع [illegible]

فصل [illegible]

[illegible] قوم لوط [illegible]

[illegible] ع [illegible] فصل [illegible] حضرت صادق

علیه‌السلام روایت کرده است که [illegible] ابن ابراهیم [illegible] روایت کرده است [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

پس [illegible] فصل

[illegible] بخش سوم [illegible]

فصل [illegible] ع [illegible]

[illegible] فصل [illegible] حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است [illegible]

[illegible]

[illegible] ع

فصل [illegible] ابن ابراهیم روایت

کرده است [illegible] حضرت صادق علیه‌السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] ع [illegible]

در چنین برابر این کتاب بهتر نیافتم و نخواستم کرد و نیکی از چنین مدار بخور دار نومن بزار اکتفا مرتکابم ح
در حدیث بهتر از حضرت صادق علیه السلام متقول است که حق تعالی مبعوث کرد نبی را بر ح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
برادر او ع به پیغمبر پیش از آنکه حق را بیاموزد بر حاسب و ثواب نزد او حضرت محمد بن حمید طاهر بن عیسی خداوند
اطاعت و فرمان بردار و ثواب امر او و وعده و حضرت محمد را مباحث بخوانند تا بداند و دانا گردد که ثواب آن قبول نمود
دو عدد جسم و صد و هر کدام را خلاف آید ح و باب بنده بهتر و بیه و متقول است از حضرت صادق علیه السلام که
صلی الله علیه و آله فرمود که بچه سن تو سن کرد پیغمبر بود از همه بهتر شد و اسن کهتر همه صفوت شد و ذی الحجه
که روز اکه سن اول کسی بودم که اقرار بر دو کار نمود کردم و اول کسی که جواب گفت و در حیلکه خلق او مشتاق و معلم
کردش از پیغمبر و کرامت ثواب نزد بعضی از بیان که گفت الست بربکم آه بیستم و رو دکار ما گفتند و پس اول کسی
که با گفت من بودم پس صفت کردم ربانی ان در قسم از کتاب ا ح و اما حجت و که در حدیث پیش حق الوار ایشان
بر ما و حقوق ب بهت چون صفات حق سبحانه و تعالی هر یک مختلف بهت علی بهت که هر یک بر یکا از ما عقل بر حاکم
در کتاب بیار الانوار بیان شده بهت ع و ثواب او در تفسیر جلد الیف نقل خواهد شد و این تفسیر کتابش و کرا به
ندارد و

فصل در روایت ح جابر بن یزید جعفی گوید شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود

پنج نفر بودند که در دنیا بر کرده بودند که خدا ح گوید بابوه و شیخ طاهر بن عبد الله عیسی نهند از
بهتر از حضرت ح بن موسی الرضا علیهم السلام دو بهت کرده اند که حضرت فرمود که چهار بهت شنیدن را از فرشته عظیم که در به
فرشته که پیش از شیطان خاص از دین بدر رود خداوند و هر یک که همین از ورد به من دو بهت و بدو از ان امام
ایشان عاصم بن حاکم و اهل همان در همان مراد کرد بدو بهت از فرمودن و دلموحه و حرمان بنی و چشمه بالعلل عاصم منصوص
از ان کفر بنی و چون نزدیک ظهور از نفی در داد و حرف نمود از ان بهتان بزند که در دنیا نشود ند

که گفته بهتر از نفی است بهت بهتان ایه صدای دم

بنی و یک خدا امور که آذر از نزدیک و صفت میکردند با نزدیک خدند بود صدای صوم بدنها ها هر شود و در پیش قرض
جهاب و صد آذر که ها امیر المومنین قدر که ملک الظالمین بعد از ان امیر المومنین بهت مرکشته اب بنده که ملک کند
عاصان را پس در آنوقت و بنی و مومنان برسد و مرده ها آذر دکشته که کاش زنده مرد بودیم و صد اهمدان حی صاح
از کشتار صاحبان و عصاب ربانی ان نجات دهد

ع آیا ازین خبر فائده حاصل اثر که در صفت آن ع
بنوشد مذکور بنی ح ا شیخ طاهر بن عبد الله گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که مراد با این حدیث اخبار مقصود بهت ع چنان
اهمام عطف بهت بنقدم اول و نه در این مقام خود عطف بهت

فصل و مجتمد بدار در بنده

فصل بروایت ح جابر بن یزید جعفی گوید شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود

فصل بروایت ح جابر بن یزید جعفی گوید شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود

فصل از تفسیر بهت خو

فصل بروایت ح جابر بن یزید جعفی گوید شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود ع تو شیخ این تفاوت
ظاهر و آیات خوانده و حضرت در حضور عرض نمود مقصد اول مذکور است که مقدار این تفاوت چیست ع از حضرت
بوجود واجب الوجود و صفات خوشته ایشان و اقرار بیکتا خدا و بعدالت او و فرستادن پیغمبران و اوائل ان صحابه مرد

واجب و حجت ایشه اوازه باب خدا آورد ع خصوص صوم حیث و ایشه از صوم آورد و زیاده ح تا فرمود و بنی
که بنی و باب صوم حیث مذکور و نه خانه بلکه ح او صوم که برابر خانه ثابت نشده بنی بعض نیست و نصف
آنها بستوان نمود چه که گفته قرائن اگر صد و حیث نه هر بود نه بعض نیست و اگر بستوان نمود بلکه
زنده بستوانه شد ع ح خصوص چه که قرآن چند بران دلالت کرده بهت و از بعد خود بهت و این بهم
بهت و مذکر که فرمود بهت و حاذه که بنی از نه مرتبه در حاجت ب آن کرده و نه عشر از صوم بشنج بهت بالفت بین
بنده اگر بعض از نه مرتبه حذف کرده اند که در جواب بنی و پیدا در و بنی بنی و بنی تمام بنی و بنی بود و نه مستحب بنی
بود یا نه بهان و بنی از بنی خویش و مکلمین بشیعه در دکر بنی از بنی دلیل ب آن کرده از بنی بنی که از و حجت که
مذکور نشده و از بنی از آیات که برابر و حدیث متواتر و صاحب و صاحبه ها هر مرتبه بهت که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در یک شب از یکه منظور بصیر بصیر که در شام بهت بوده و از بنی با بنی نه بوده و بنی بنی و بنی بنی
عیب حسنی بهت و به بنی حضرت نموده و در ایران بنی و صاحب بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
المعبود و بنی عرش الهی بین دوست خواهد بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
بهشت شده و مثال اهل بهشت را اشاره نموده و احادیث متواتره صاحبه و صاحبه ها دلالت مرکند که عروج حضرت بدین
به عروج بدن و در پیدا در بنی نه در جواب و در میان خانه بنی عمار بنی و بنی خانه بنی بنی بنی بنی بنی بنی
رجوع الی عیسی و غیر ان ان عروج بنی نبوده که مراد از بنی بنی که مراد از بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
که مراد از هجرت عدد بنی بنی نبوده بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
بکران رد بنی کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه مراد بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
دلالت و امامت امیر المومنین علی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
حضرت صادق علیه السلام متقول که هر که این خانه را بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
دو بنی بنی از حضرت امام رضا علیه السلام متقول که هر که این خانه را بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
در بنی بنی و اگر بنی از احادیث بنی که کتاب ایشان بنی ع و بنی احادیث متواتر بنی که خدا و نه بنی بنی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه و مدینه که بنی ح آنکه بنی که قبض روح او واقع کرد و او را بنی بنی و او را بنی بنی
مردم بنی خواهد بنی ع و شیخ بنی بنی نه بنی بنی که او بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی که از او بنی بنی
بشیعه بنی آمده و بر سبیل مخبر بنی که نوشان بر حجت اضافه و او بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
پس و سهم او در حواب بنی که حاصر مرده که بصورت آدم بر خواهد گشت بلکه بصورت بهمون یا بوک بر گردی
و بشیخ این بنی بنی در کتاب ح بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
حضرت صادق علیه السلام که از بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
عمار ایمانیه که در بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
دو بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی

سورة القيامة

مع بدانکه بعضی ابتدای این سوره در تعدید کنند قریش بشب آب حاضر فیض این دو روایت عذاب آخر در پنج خبر جاری میکرد و نه مرکه بشب طاهر و باطن او را از زمره متصف گردانید بهتر اوقات در پیمان نزدیک شدن وقت عذاب که تفاوت بلکه بقدر دو مقدر شده بود عذاب ایشان در تاخر آنوقت علاوه متصف بلکه بقدر یکدقیقه بود و اگر خدا عذاب را از کفار قریش تا بدین تقویم بود که بهتر وقت ایشان خواهد بود و اگر نه عذاب نزدیک بود حاشیه نزدیک شده

قیامت صهل چنان از بهیم روایت کرده است که حضرت فرمود که نزدیک شد قیامت چه بخدا رسول خدا صلی الله علیه و آله نبیاشد مگر حجابیت و نبوت در نزدیک متوقع نشده بود که نبیرد بود بیت که فرمود بعثت و قیام قیامت نزدیک شده بود حاشیه مع و تحقیق آنچه زیادت اینکه در حدیث مشهور مختصر مذکور است که حاشیه ادام جعفر صادق علیه السلام

وسیم حا فرمود که آیه یکی خی سمه و خطاب در امر قیام ساعت در روایت تحقیق چه وجود بیت حاشیه در بیت قیام قیامت نازل نشده بود حاشیه حاشیه نازل نشده بود و اگر بعضی گفته اند که این آیه در مکه نازل شده است که در پیش از گفتن محمد علیه السلام گفت مبارک باشد مرا که بعضیت الهی رسیدیم نزدیک و چون ادا بعد جواب دیگر نرسیده بشان نیز خبر دادند که مرا در تاریخ چنین و چنین رسیدیم که بعد رسیدیم نشده و نیز بهم پیوست و صحیح روایت کرده اند که خبر رسانیدند که شاهد رسیدیم دیگر بود که ابوبکر

حی و اگر پیشینه آمیزد و مجاز و دو سر کرده اند و سر کوبنده سخن گفت

اهل نظر حی پیوسته و حکم صهل بقول جابر بهم خبر صحیح بعد از بهم خبر صحیح حکم خواهد بود از سر مکه در وحی و روایت سر کوبنده امر زمانه تاخیر در تاخیر حکم کرده اند و امر را از ان امر مستحکم کرده جابر چنانکه گذشت که از ابتدای هجرت تا بعد از فتح مکه بقیه کافر خطاب بود تا سنه حجة الوداع که آخر سنه بود و بعد از ان حج مشرکان منع شد و در حدیث سخن از انحضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار ده نفر از صحابه که در بعضی حاشیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدند گفته اند در شب چهاردهم بهم نزد حضرت آمده و گفته اند که خبر رسانیدند که از تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما گفته اند که ما در دام گفته اند که اگر تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما گفته اند که ما در دام گفته اند که اگر تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما

وسیم حا فرمود که آیه یکی خی سمه و خطاب در امر قیام ساعت در روایت تحقیق چه وجود بیت حاشیه در بیت قیام قیامت نازل نشده بود حاشیه حاشیه نازل نشده بود و اگر بعضی گفته اند که این آیه در مکه نازل شده است که در پیش از گفتن محمد علیه السلام گفت مبارک باشد مرا که بعضیت الهی رسیدیم نزدیک و چون ادا بعد جواب دیگر نرسیده بشان نیز خبر دادند که مرا در تاریخ چنین و چنین رسیدیم که بعد رسیدیم نشده و نیز بهم پیوست و صحیح روایت کرده اند که خبر رسانیدند که شاهد رسیدیم دیگر بود که ابوبکر

کوبنده سخن گفت

اهل نظر حی پیوسته و حکم صهل بقول جابر بهم خبر صحیح بعد از بهم خبر صحیح حکم خواهد بود از سر مکه در وحی و روایت سر کوبنده امر زمانه تاخیر در تاخیر حکم کرده اند و امر را از ان امر مستحکم کرده جابر چنانکه گذشت که از ابتدای هجرت تا بعد از فتح مکه بقیه کافر خطاب بود تا سنه حجة الوداع که آخر سنه بود و بعد از ان حج مشرکان منع شد و در حدیث سخن از انحضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار ده نفر از صحابه که در بعضی حاشیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدند گفته اند در شب چهاردهم بهم نزد حضرت آمده و گفته اند که خبر رسانیدند که از تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما گفته اند که ما در دام گفته اند که اگر تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما

مع بدانکه بعضی ابتدای این سوره در تعدید کنند قریش بشب آب حاضر فیض این دو روایت عذاب آخر در پنج خبر جاری میکرد و نه مرکه بشب طاهر و باطن او را از زمره متصف گردانید بهتر اوقات در پیمان نزدیک شدن وقت عذاب که تفاوت بلکه بقدر دو مقدر شده بود عذاب ایشان در تاخر آنوقت علاوه متصف بلکه بقدر یکدقیقه بود و اگر خدا عذاب را از کفار قریش تا بدین تقویم بود که بهتر وقت ایشان خواهد بود و اگر نه عذاب نزدیک بود حاشیه نزدیک شده

قیامت صهل چنان از بهیم روایت کرده است که حضرت فرمود که نزدیک شد قیامت چه بخدا رسول خدا صلی الله علیه و آله نبیاشد مگر حجابیت و نبوت در نزدیک متوقع نشده بود که نبیرد بود بیت که فرمود بعثت و قیام قیامت نزدیک شده بود حاشیه مع و تحقیق آنچه زیادت اینکه در حدیث مشهور مختصر مذکور است که حاشیه ادام جعفر صادق علیه السلام

وسیم حا فرمود که آیه یکی خی سمه و خطاب در امر قیام ساعت در روایت تحقیق چه وجود بیت حاشیه در بیت قیام قیامت نازل نشده بود حاشیه حاشیه نازل نشده بود و اگر بعضی گفته اند که این آیه در مکه نازل شده است که در پیش از گفتن محمد علیه السلام گفت مبارک باشد مرا که بعضیت الهی رسیدیم نزدیک و چون ادا بعد جواب دیگر نرسیده بشان نیز خبر دادند که مرا در تاریخ چنین و چنین رسیدیم که بعد رسیدیم نشده و نیز بهم پیوست و صحیح روایت کرده اند که خبر رسانیدند که شاهد رسیدیم دیگر بود که ابوبکر

کوبنده سخن گفت

اهل نظر حی پیوسته و حکم صهل بقول جابر بهم خبر صحیح بعد از بهم خبر صحیح حکم خواهد بود از سر مکه در وحی و روایت سر کوبنده امر زمانه تاخیر در تاخیر حکم کرده اند و امر را از ان امر مستحکم کرده جابر چنانکه گذشت که از ابتدای هجرت تا بعد از فتح مکه بقیه کافر خطاب بود تا سنه حجة الوداع که آخر سنه بود و بعد از ان حج مشرکان منع شد و در حدیث سخن از انحضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار ده نفر از صحابه که در بعضی حاشیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدند گفته اند در شب چهاردهم بهم نزد حضرت آمده و گفته اند که خبر رسانیدند که از تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما گفته اند که ما در دام گفته اند که اگر تو را نزدیک بود که بهم خواهد رسید حضرت فرمود که چه چیز مرا خواهد گردانید بشارت شما

و تحقیق که آمد [illegible] ایشان [illegible] — اگر در [illegible] است

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] — [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] راه ندارد [illegible] ایشان [illegible] قبول [illegible]

[illegible] است [illegible] — [illegible] پس

[illegible] کنند [illegible] است که پس [illegible] کنند [illegible] که مردم

[illegible] ایشان می‌کنند و [illegible] می‌کنند و چون [illegible] سؤال است [illegible]

[illegible] — [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] است که [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] باید که

[illegible] این آیه دو وجه است [illegible]

[illegible] است که [illegible] که دعوت [illegible] — [illegible]

[illegible] آن [illegible] است [illegible] کرده است که [illegible]

[illegible] که دعوت [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] کنند [illegible] روز قیامت [illegible] و

[illegible] — [illegible] که [illegible]

[illegible] ایشان از [illegible] خوانده‌اند — [illegible] و

[illegible] که [illegible] اند — [illegible]

[illegible] شوند [illegible]

در آن وقت [illegible] گفت [illegible] روز [illegible] است — [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] پس [illegible] این آیه در [illegible] **فصل اول** در بیان احوال و [illegible] احوال [illegible]

که این آیه [illegible] دارد **حا** [illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible] است که حضرت رسول [illegible] و [illegible] که

حا [illegible] روز قیامت [illegible] همه [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] **حا** [illegible] امام حسین علیه السلام روایت کرده است که

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] روز قیامت [illegible] مردم را محشور گرداند [illegible] و

[illegible] که در روز اول [illegible] ایشان [illegible]

در [illegible] و [illegible] که [illegible] پس [illegible] ایشان

[illegible] ایشان [illegible] و این اول [illegible] از احوال روز قیامت [illegible]

[illegible] که [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]

کرده

[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] عادل [illegible] عالم

عادل [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] است و عالم [illegible] و [illegible] میان [illegible]

[illegible] مردم [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] پس [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان و پس است [illegible] ایشان [illegible] می‌کنند

[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] دیگر [illegible]

ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] که در [illegible] و [illegible]

پس [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] شوند [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] و [illegible] شوند و اگر [illegible]

ایشان [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] که [illegible] که [illegible]

است که [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

[illegible] که در میان ایشان [illegible] است [illegible]

است پس [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] عالم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] پس [illegible] عالم [illegible] **مع** [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible] **حا** در [illegible] روایت کرده است که [illegible]

[illegible] که [illegible] **حا**

[illegible] که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] که [illegible] است

کرد و از انتظار و امر و نهی و تعطیل و حرام ... احکام حدود و میراث بود پس ح ... مقصود ... در جهان

ایشان ... که ایشان ... و انکار دعوت ... پس ... کشتی ...

... پس خداوند ... که ایمان ... آورده ... که ایمان آورده اند ...

... مع ... صل ...

... ح ... ح ... صل ...

ق ... صل ...

[illegible]

پس بگیر ... عذاب ... صل ... مع ...

... قوم نوح و هلاک شدن ایشان ... صل و تمام این قصه ... مع ...

... ح ...

...

صل ...

...

پس ... قصه دوم قصه قوم عاد است ...

... مع ...

[illegible]

بودند بودار و شیخ این عذاب چون داخل می‌شدند از پای ایشان باد داخل می‌شد و ایشان را بیرون
می‌آورد و بهوا می‌برد صهل مرویست که ایشان داخل شعب و غارها می‌شدند و بعضی [illegible]
و چنگ در همدیگر می‌زدند و باد ایشان را از همدیگر جدا می‌ساخت و بر زمین می‌انداخت
صهل ایشان مانند نخلهای [illegible] درختان خرما بودند که از ریشه در آمده و بیخ در زمین نمانده
بیخ بعضی از اهل تفسیر گفته‌اند که تشبیه ایشان به تنهای درختان خرما از آن جهت است که باد سرهای ایشان را ربوده
بود و جسدهای ایشان را بر زمین افکنده و بدون سر مانده بودند مانند درخت خرما جامع ترجمه گوید که از تعبیر [illegible]
[illegible] ظاهر می‌شود که باد ایشان را بزمین زده و ریزه ریزه کرده [illegible] ایشان [illegible] غضب کرده
ایشان و [illegible] ایشان ایشان را بزمین [illegible] چنانچه در سوره [illegible] گذشت و [illegible] گذشت که طول
قامت [illegible] ذراع بود [illegible] ذراع [illegible] و عرض ایشان [illegible] ذراع بود و [illegible]
دست می‌بود [illegible] که هر که در این قصه [illegible] طول قامت و شدت [illegible] ایشان
[illegible] مخصوص است چنانچه حی از حضرت امام [illegible] علیه السلام منقول است
که قوم هود [illegible] بودند [illegible] درخت [illegible] بیرون می‌آمد [illegible]
[illegible] مع [illegible] ایشان [illegible] حی [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] بیرون [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بیرون آمد [illegible] پس هلاک کرد قوم عاد را
صهل تکرار این کلام را [illegible] و [illegible] بعضی از اهل تفسیر گفته‌اند که [illegible] اول [illegible]
عذاب [illegible] که [illegible] ایشان در دنیا و دوم [illegible] عذاب است که [illegible] ایشان در آخرت چنانچه در جای
دیگر در بیان قصه ایشان [illegible] عذاب [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] دنیا و عذاب آخرت [illegible] جامع ترجمه گوید که [illegible] که [illegible] این چند آیه [illegible]
آیه اول [illegible] و تفصیل [illegible] است و [illegible] مذکور شده بود [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] که [illegible] مذکور [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] که [illegible] اول [illegible] عذاب ایشان
که [illegible] است [illegible] عذاب ایشان که [illegible] مذکور شد صهل و [illegible]
این قصه در سوره اعراف و سوره هود گذشت مع و غرض از تکرار این سوره این بود که [illegible]
و تشویق [illegible] در همین سوره [illegible] همین قصه [illegible] در همین سوره [illegible] و تکرار [illegible]
اکثر [illegible] و [illegible] در قرآن [illegible] است و [illegible] قصه [illegible]
که
و [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] قصه سیم قصه ثمود

که تا ایشان هلاک شدند حی [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون [illegible] حضرت
[illegible] علیه السلام [illegible] و [illegible] حق را طلبید و گفت [illegible] که [illegible] خواهد بود که [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] حق تعالی [illegible] خواهد کرد [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] هلاک کردند پس [illegible] قوم هود علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پس [illegible]
که ایشان [illegible] بودند [illegible] عظیم شده بود پس [illegible] ایشان [illegible]
در [illegible] بود [illegible] حضرت صالح علیه السلام [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت صالح علیه السلام [illegible] قوم [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] که صالح [illegible]
[illegible] پس [illegible] اول [illegible] که [illegible] پس
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] که [illegible] صالح [illegible]
[illegible] که [illegible] صالح [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
پس [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] که [illegible] عالم [illegible] پس
صالح [illegible] صالح است که [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]

که در ضمن قصه [illegible]

[illegible] مع ترجمه و تفسیر نموده حی [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] حضرت
[illegible] آیات [illegible] که [illegible]

همه ما ایمان آوردیم پس [illegible] صالح [illegible] آیا کتاب خدا و پیغمبر [illegible]
[illegible] که تکذیب کردند صالح را
و حق تعالی هلاک کرد [illegible] پیش از هلاک کردن پیغمبر که حق تعالی ایشان را تمام [illegible]
پس حق تعالی صالح را [illegible] طاعت و عبادت او کردند و طلب کردند [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] بیرون آوری [illegible] این سنگ [illegible]
ایشان [illegible] و جمعیت [illegible] پس گفت
صالح علیه السلام [illegible] چنانچه [illegible] پس [illegible] سنگ [illegible] قرار داده [illegible]
بیرون آورد پس خدای تعالی [illegible] سنگ [illegible] که ایشان [illegible] که این صالح [illegible]
که خدا مقرر کرده است [illegible] پس چون روز آب [illegible]
[illegible] همه آب را [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس چون [illegible] صبح [illegible] ایشان [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] پس ایشان [illegible]
رفتند و گفتند [illegible] این ناقه را [illegible] که [illegible] آب [illegible]
پس [illegible] ایشان [illegible]
روی [illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پس چون [illegible] که [illegible]
ناقه را [illegible]
[illegible] پس [illegible]
صالح آمد [illegible] ایشان [illegible]
کودک [illegible] پس چون صالح علیه السلام [illegible] ایشان آمد و گفت ای قوم
چه [illegible] این کار [illegible] صالح علیه السلام که قوم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که حق تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible] روز پس اگر توبه [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] پس صالح علیه السلام نزد ایشان آمد و گفت ای قوم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ایشان گفت [illegible]
[illegible] صالح گفت ای قوم
[illegible] سیم

شش

[illegible] بود چون روز اول شد صبح کردند [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] و گفتند
آمد بسوی شما آنچه صالح گفت [illegible] ایشان گفتند [illegible] صالح [illegible]
[illegible] پس چون روز دوم شد روهای ایشان سرخ شد پس [illegible] ایشان [illegible] و گفتند [illegible] روز [illegible]
شما آنچه صالح [illegible] گفتند [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible] پس چون روز سیم شد روهای ایشان سیاه شد پس [illegible]
[illegible] و گفتند ای قوم [illegible] صالح [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عذاب بر ایشان نازل [illegible]
پس [illegible] و صبح [illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible]
هلاک کرد پس صبح کردند [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قصه ایشان صهیل [illegible] قصه ایشان مفصل [illegible] گذشت مع و تمام این قصه
[illegible] که [illegible]

قصه چهارم قصه قوم لوط است که [illegible] هلاک شدند و قصه این قوم
در [illegible] مفصل مذکور [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] گوید
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ترجمه
گوید [illegible] ایشان [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
فصل [illegible] فصل [illegible] فصل [illegible] مع [illegible] لوط [illegible]
[illegible] فصل [illegible] مع [illegible]
[illegible] چنانچه در قصه [illegible] قصه [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] پس تکذیب کردند [illegible] ایشان
[illegible] لوط را [illegible] مع چنانچه [illegible]
[illegible] حق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و لوط [illegible]
[illegible] قوم [illegible] پس چون [illegible] لوط [illegible]

[illegible] صحل و در حدیث صحیح دیگر از
[illegible] سؤال کرد [illegible] هلاک شدن قوم لوط [illegible]
[illegible] که قوم لوط [illegible]
[illegible] در میان ایشان [illegible] قوم [illegible] در میان ایشان
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] چون خدا خواست که ایشان را عذاب کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس چون نصف شب گذشت لوط [illegible]
[illegible] پس چون صبح طالع شد [illegible]
[illegible] قوم لوط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تحقیق [illegible]
پس [illegible] صحل [illegible]
[illegible]
[illegible]
صحل [illegible] جامع [illegible]
[illegible]

آیه
[illegible] صحل [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
و تحقیق [illegible] صحل
[illegible]
مع
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب است
[illegible] عذاب [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible] هر قصه [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible] جامع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوم [illegible]
صحل
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صحل [illegible]
صحل [illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حیات من است من از دیت کشتی نوح را دیده که هر که سوار آن گشت نجات [illegible] و هر که تخلف کرد از او غرق [illegible]
کشتی نشد غرق شد سیم چنین امر حب من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان نبود اگرچه
آب همه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
متابعت ایشان [illegible] متابعت ایشان [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]
[illegible] الملک الحق
فصل [illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
عذاب دنیا ع [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

که ترجمه اینش اینست که رحمت راستی تفسیر بود و مقرر کرده‌اند از برای

جمیع مردمان در زمین انواع میوه‌ها هست و هرگاه کسی به ایشان در دنیا این نعمتها حاصل می‌شود

آیه مذکور بوده است که هر که [illegible] ایشان [illegible] تفسیر مذکور بوده است که صحیح [illegible]

و امر جان ایشان از صواب و حسن است [illegible] نعمت نهاده و در [illegible] مردارید با جواهر که [illegible]

در به مردان [illegible] نهاده پس [illegible] که [illegible] که نعمت خدا را [illegible] کردن و [illegible]

نزد خدا [illegible] نزد خدا [illegible] کردن [illegible] است که [illegible] یک [illegible]

کی [illegible] و کار [illegible] و جان کسی آنچه را [illegible] گفت که [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] کرده

[illegible] کار را [illegible] کننده [illegible] که [illegible] عذاب واجب کرده است

مراد [illegible] که [illegible] ان [illegible] کلام [illegible] و [illegible] سلوک [illegible] بر [illegible]

[illegible] و چون امام [illegible] کتاب [illegible] شوند [illegible] و [illegible] و جا [illegible]

مردم را [illegible] احادیث [illegible] ابواب [illegible] است [illegible] احادیث [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] شده است و احادیث [illegible] و [illegible] که [illegible] شدن [illegible]

[illegible] وارد شده است و چون [illegible] این سخنان [illegible] تفصیل [illegible] شده است و [illegible] این سخن [illegible]

در این باب سخن را [illegible] میکنیم [illegible] است [illegible] آیات [illegible] و [illegible] آنها

[illegible] روایت کرده است از حضرت امام [illegible] که [illegible] و [illegible] خدا

[illegible] کرده [illegible] یعنی [illegible] مراد [illegible] شوند که این [illegible]

است [illegible] پرسیدند [illegible] که [illegible] مردم [illegible]

[illegible] که [illegible] که آن [illegible] عذاب خدا [illegible] که [illegible]

عذاب کرده [illegible] که از [illegible] پس [illegible] می [illegible] آیه [illegible]

از آیات [illegible] خدا که [illegible] مراد [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

و [illegible] آنها [illegible] پس [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] است و [illegible] لازم [illegible]

[illegible] که [illegible] روایت کرده‌اند که رسول خدا

[illegible] که [illegible] مردم [illegible] که آیه [illegible] که مردم

[illegible] که [illegible] پس [illegible] آن [illegible]

بلند قسم است

بلند قسم است که [illegible] مراد خداست [illegible] در این آیه گفته‌اند که

[illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدا [illegible] مراد [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] مذکور [illegible] است این

مراد [illegible] که در این آیه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

که [illegible] که [illegible] و [illegible] در آیه

[illegible] که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که [illegible] است [illegible]

امیرالمؤمنین [illegible] که [illegible] مردم [illegible] که [illegible]

که [illegible] امام [illegible] که [illegible] که [illegible]

امام را [illegible] که [illegible] که [illegible] امام را [illegible]

آیه [illegible] که مراد از امام [illegible]

[illegible] که [illegible] در آیه [illegible] تفسیر [illegible]

که [illegible] و [illegible] که [illegible] است که [illegible]

[illegible] خدا [illegible] که [illegible] و [illegible] در آیه [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

ایشان [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] این [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] امام که

[illegible] امام [illegible] از [illegible] امام [illegible] که [illegible]

[illegible] این آیه [illegible] روایت کرده است [illegible] این آیه [illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] روایت کرده است که از

[illegible] این قول خدا [illegible] که [illegible] است که [illegible] کدام یک [illegible]

[illegible] که [illegible] ابوبکر [illegible]

است که [illegible] آن [illegible] که [illegible] که آن [illegible]

[illegible] که [illegible] است

که [illegible] و [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان است [illegible] نعمت [illegible] کرده است و آن [illegible]

نعمت [illegible] بر [illegible] (margin note)

و به این سبب غایب شده اند که در هیچ امری تغییر ممکن نیست و علم را بالذات [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] که حق تعالی عقل اول را [illegible] عقل دوم و فلک اول را [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عالم است [illegible] رد و احوال ایشان کرده اند [illegible] کل یوم هو فی شأن
[illegible] که خدا [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و بعضی از علما [illegible] و در حدیث صحیح روایت کرده است که [illegible]
[illegible] و در [illegible] مجمع البیان [illegible] از حضرت [illegible]
در تفسیر این آیه که [illegible] فرموده که از شأن حق تعالی آنست که [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible] این روایت [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] و در احادیث معتبره [illegible]
[illegible] که چون خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان [illegible] و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] روایت کرده است که [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] روایت کرده است که چون خداوند عالمیان [illegible] پس همه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این آیه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] روایت کرده است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... جهنم ... [illegible]

... حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که ... [illegible]

... فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس ولا جان ... [illegible]

... حضرت ... [illegible] ... روایت کرده است که ... [illegible]

... جهنم ... [illegible]

... پس چون داخل بهشت شوند ... [illegible]

... جهنم ... [illegible]

[illegible]

... پس ... بهشت ... [illegible]

... بهشت ... جهنم ... [illegible]

... حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]

... روایت کرده است ... [illegible]

... جهنم ... بهشت ... [illegible]

... ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ... [illegible]

... حضرت امام رضا علیه السلام ... [illegible]

و جماعتی که او را دیده [illegible] کرده است و مردان [illegible] کافر [illegible] و جماعتی که او را دیده آتشش [illegible] است
[illegible] در ایشان [illegible] است [illegible] می‌شوند و مردان [illegible] است و [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده‌اند که [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است که [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت کرده است که حضرت رسول
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روایت شده است [illegible]
که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سید [illegible] روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نکند در محبت شما و تعظیم شما [illegible]
[illegible] که عظیم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان مقبول نگردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده اند که حضرت امام [illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در نفحه

نقل چون [illegible] کرده اند که هر [illegible] گفته اند که [illegible] منسوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در جمیع البیان این روایت را از حضرت [illegible] روایت کرده است
[illegible]

[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] که این روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] که من مأمور شده ام که [illegible] قرآن بخوانم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
کرده اند که حضرت فرمود که من سوره رحمن را بر ایشان خواندم [illegible]
جواب شما بود چون بر ایشان خواندم

در حدیث [illegible] منقول است که هر که [illegible] قرائت سوره رحمن را [illegible]
این سوره [illegible] قرآن [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

سورة الواقعة

[illegible] این سوره در ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] روایت کرده است که
[illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود ... [illegible] ... پس ... [illegible]
بود و ... [illegible] ... **مترجم گوید**
محتمل است که مراد از ... [illegible]
و ممکن است که مراد آن باشد که بهشت از ایمان ... [illegible]
حرکت ... [illegible] ... بهشت و ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... **مطلب اول** ... [illegible]
[illegible]
سابقون — [illegible]
[illegible]
اصحاب یمین — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یکی که وصف کسانی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و عقد فرقه میان مسلمانان شیعه و گروهی ایشان را در ... [illegible] ... گفته اند ... بهشت ... [illegible]

و ... [illegible] ... بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند ... [illegible] ... خواهند بود ... [illegible]

این ... [illegible] ... دلالت که حق تعالی در قیامت ... [illegible] ... تکلیف دیگر خواهد کرد ... [illegible]

... [illegible] ...

در ... [illegible] ... صحیح ... روایت کرده است ... [illegible] ... امام محمد باقر علیه السلام ... [illegible] ... روز قیامت ...

خدا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

... حق تعالی ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible] ... منقول است که ... [illegible]

... [illegible] ... فرزندان ... [illegible]

... [illegible] ... شفاعت کنند ... [illegible] ... حدیث معتبر دیگر فرمود که حق تعالی ... [illegible]

روایت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] خارق و ببیند [illegible] و بدانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مترجم گوید که [illegible]
[illegible]

حلوا [illegible]

حلوا [illegible]

[illegible]

حلوا [illegible]

و گوشت [illegible] که [illegible] و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که بهترین نان خورش در دنیا و آخرت گوشت است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] گوشت [illegible]
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت [illegible]
دوست میداشت [illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که گوشت خوردن [illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث صحیح منقول است [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است [illegible]
[illegible]

موسی که [illegible] گوشت گاو [illegible] حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] گوشت گاو [illegible]
[illegible] گوشت گاو [illegible] منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است
[illegible] امام [illegible] علیه السلام منقول است که گوشت
[illegible]
[illegible] امام موسی علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible] در حدیث امام موسی علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible] در حدیث صحیح منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است [illegible]
امام [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر علیه السلام منقول است که گوشت [illegible]
[illegible] منقول است که [illegible]
[illegible]
[illegible]

حو و در احادیث بسیار مدح مرق گوشت که نان در آن ترید کرده باشند وارد شده است و از احادیث معتبره
در مدح کباب منقول است که ضعف را زایل میگرداند و بیماری را بیرون میکند و تب را زایل میکند و در حدیث
معتبر منقول است که [illegible] روزی بخدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتم در پیش آنحضرت گوشت بریانی
گذاشته بود فرمود که نزدیک بیا که بخور گفتم یا امیرالمؤمنین مرا ضرر میکند فرمود که نزدیک بیا که ترا دعائی
تعلیم میکنم که چون آن دعا را بخوانی هیچ چیز ترا ضرر نرساند [illegible] بسم الله خیر الاسماء
[illegible] مدح گوشت نیز در حدیث وارد شده است که [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] منقول است
[illegible] که خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible] در حدیث دیگر [illegible] منقول است که خداوند عالم [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حو [illegible] منقول است که [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] حو و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] گوشت را [illegible] حا [illegible] صهل [illegible]
[illegible] مع [illegible]
حا [illegible] صهل [illegible]
صهل [illegible] حا [illegible]
اطعا [illegible] طعا [illegible] طعا
[illegible] حا [illegible] حا [illegible]
مع [illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]

معلوم است [illegible] صاحب [illegible] لکن چون اصحاب یمین
در تشیع [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و اصحاب [illegible] و لیس [illegible] دو فصل است **فصل اول**
در بیان [illegible] احوال اصحاب یمین است چنانچه میفرماید — صهل [illegible]
روایت کرده است که یمین امیرالمؤمنین است و اصحاب یمین شیعه [illegible] — صهل [illegible]
[illegible] روایت کرده است که این درختی است [illegible] — صهل
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام و طلح منضود [illegible] در مجمع البیان
[illegible] روایت کرده اند [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] و طلح منضود [illegible]
[illegible] طلح منضود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و طلح منضود [illegible] حا [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] صهل در مجمع البیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible] حا [illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... آب خالص و نهرهای شیر و نهرهای شراب و نهرهای عسل مصفی حا و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی پرسید از حضرت صادق علیه السلام ... که چون گویند اهل بهشت ...

میوه را که تناول نماید همان میوه بعینه در درخت ...

[illegible]

آمده شده و جمعی دیگر گفته‌اند و اکثر علمای امامیه بر آن اعتقاد رفته‌اند که در دنیا حکم به عدم ایمان بر ایشان جاری است و در آخرت
مخلد در جهنم اند و بعضی گفته‌اند که بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می‌آیند اما داخل بهشت نمی‌شوند و در اعراف خواهند
بود و [illegible] شده‌اند که بعد از عذاب طولانی داخل بهشت می‌شوند و این قول در غایت ضعف است و علامه
حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که [illegible] محاربت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده‌اند است اکثر علما
قائلند که ایشان کافرند و بعضی گفته‌اند که ایشان فاسقند [illegible] کرده‌اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته‌اند که
ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته‌اند که خلاص می‌شوند از عذاب و داخل بهشت می‌شوند و این قول [illegible]
نزد مصنف [illegible] است که از عذاب خلاص می‌شوند اما داخل بهشت نمی‌شوند [illegible]
[illegible] و کلام ایشان [illegible] ایشان مقبول نیست از [illegible]
[illegible] بهشت می‌شوند [illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible] در عذاب ابدی [illegible] وارد شده است [illegible]
مع چنانچه در این آیات

صل [illegible] ابن ابراهیم روایت کرده است که [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]

حا [illegible]

[illegible] در جهنم خواهند بود [illegible] حا [illegible]
[illegible] قرار داده است [illegible]
[illegible] حا [illegible] روایت کرده
است [illegible] از حضرت [illegible] پرسید [illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible] از حضرت [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] ایشان شفاعت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] جامع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible] حا [illegible]
[illegible]

و حارت انچه خرج کرده ایم یا هلاک شد کاتم بسبب هلاک دفوت دوست یا کسه یا خود یا اعزام و نفع او قرا
او انتا بچیپ بیشتهام خواند و اند یعنی آیا میتوانند بود که ما نابود از روکان یا هلاک شوه کان یا چیم

اصل یکی ما خود میتوم چودم از روز دیرتر **سیتوم** کلمه این کنث دهشتاد و در نخش نا نفیه است
که چگونه ما کلمه ابرا یام علورت بار دیگر رجوع بعالم بیع میکند و بسبب این بدن کثیف بر میگردد کوئیم یکی ما انعیز شوه
تعدیت دوست نیمیر بیع تعدیت بهت اما در پیش دفوت کاملا دعلم شاعف الهی که بسوسه ارعالم علور آب حیوان
عالم بیع مر با رانده و چشکر رسد کانا از دریا با مر نیض ما قضا مر همیشه جاری میباشد و چه اشتباه و دارد که در دنیا
نیز عجایب بحیوانات نقش فاطمه را با زر در بدن جاری کرده دارای خدا با بروز و شاع بدیع دروایت شود دعا دعوا بیع
اوران بیاش مند و بات دره با بیان است قول حق تعالی

آیا دیدید آنچه با دواکر مر بات میدید **اصل**
بیع آب حوشرا شا بینه با میدان است آیا شما آنرا فروفت دهایید **اصل** از ابر
یا ما ایم که فروفرست دهایم آنرا **اصل** بقدرت خو اکر خواهیم هر اینه
کردانیم آنرا **اصل** یعقول بیع ازاهد یعنی تغیر بیع و بروایت عا با امر بهم بغیر بیع

اصل پس چرا شکر نمیکنید بهشاب این نعمتهای مر فزاینده را **مع** یا نیکه منع خود را بشا نمیدید و نمیکر که لایق او باشد
در ذات و صفات با و نسبت ندهید و نیستم و نقصان را برا مراد و اشتباه و خیال را نمایند **چهارم** **حاکم** این شک و
استبعاد در جمع میدان رجع میوانند بیع **ما** در جمیع اعضا و جوارح ساریست و موجب جداوند بدن آدمیست و آن لازم
عوارت غریزیست که در جمیع بدن حاضر بهت اکر اشتباه نمیکنید جمع میدان جوارت را پس اشتباه نکنید زیرا که بودن
آتش در درخت نیز کر آب ازو چگلد عجیب تر و غریب عوارت **مع** چنانکه مر فرماید

اصل آیا دیدید آن آتش را که بهستم مر رخانیده با آتش زدن چوب لیمیز کر آب ازو مر چکید
آیا شما آفریده اید درخت آنرا یا ما آفریده ایم آفرینده را **اصل** یعنی درخت را چون بار آتش
زنه اردار درخت بهت ما کردانیده ایم این آتش را نیز **اصل** آتش چون بار آتش زنه را

و بعید ندکر و با دکردن **مع** جمع میدان عوارت غریزی در معاد و با کلمه چون آن آتش را بسنده آتش
قیامت را با دکنند هر چند این اعتراض دوم بعضی بیش چوب آتش زنه ندارد بلکه هر آتش که در درخت بهت
یا دار و زنده آتش قیامت بهت اما **اصل** عا بان ابرهیم کفته بهت که آیا دیدید آنچه شما میکنید آیا شما
یا مطلق آتش را با دکننده آتش در قیامت و نیز بر اینکه مراد مطلق آتش بیع در کلام آنحضرام شده بهت
کفن کلام مرحوم جامع تقسیم هر بهت در آتش چوب آتش زنه **اصل**

مع بیع **اصل** ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بهت که **ما** فرمود که این آتش بیع

که در دنیا بهت کجا زبهت از شاخهای درخت از آتش جهنم که نهاده مر تبه او را آب خوهرانش کرده اند و با او در خشه
شده بهت و اکر چنان نبکرده اند هیچکس طاقت نیاورد کا ان حرارت و بدانسکه جهنم را در روز قیامت بحضور آورند
آورده که مراط ما بروی آن بکذرانند پس جهنم فریاد در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسلین خواهش
سجده شاکانه در پیشکاه حضرت **جامع ترجمه** کوید که این حدیث با حدیث دیکر که در بهت که در روز قیامت
فقرا آنحضرت مر فرماید بیع بهت که اظهار شش در این کتاب در کار نیست چه ما سر فرا با مراد ما منتهی است که دعوی بیا
فضا مر ابطه دارد و این حاجت بیان نیست **ع** بنده بجز از اخلاص عاجزان صورت ادعا مر مشغول بهت که عابد در بحر
بسوایند بود که زنی جمال او شد پس شیطان او را وسوسه کرد مر چند بزور و زر آورد یک انکشت از انکشتان
خود را با تش مر دفعت نا آن خیف از نفس بیرون مر فرفت و بسوسه دیکر نیا بود **جامع** چون صحیح شد بان زن
کفت که بیرون رو که بدجهاند نبودی تو او برای ما **اصل** و منفعر **اصل** برا آنا که بیرا
مر کنند و در قوا که بیا نیت فاطمه از آیه در با نیا بر نا بکه بطلان ایشان با جار تو شه زاشان نا فع ارطعام که
مقربین با خود بیع از رقوت اقرار او نفت حق سبحانه کیفها چنین کفته اند و بروایت عا بان ابرهیم مفسر حق چنین بهت

اصل پس اعداث پیشکن بذکر بهستم مرورکار عظیم نخو در مجمع البیان مذکور بهت که روای
بهت از حضرت بیع بیا اسعد داود که چون ابن آیه نازل شد حضرت فرمود که این را در رکوع نخل قرار دهید و در کتاب مر قوم
الفقیه شد این روایت شده بهت **مطلب دوم** در کر و ش عوالم **و** فرمود ای نیکوکاران و ای بدکاران ای ثواب و عقاب
قیامت و چون این مطلب در ضمن آیات قرآن پیان آنچه بهت از پیان آنچه در بهت کذشته مر قرار داده

اصل مراد از عوارج بخوم سا طاعات بهت و بعضی از آنرا بعوارج اصنوع مفرد خوانده و انرا عا
بان ابرهیم روایت کرده بهت که معنی آنش بهت که پس قسم مر خوم عوارج بخوم **مع** که لا نوقف عظیم یا و بر کفار
بیع **و** شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده بهت که عوارج بخوم رجوم بخوم
در زمان آیات مرتبت طین را و چون سر کان قسم مر خوردند بان حق سبحانه فرمود که خدا قسم خدا و کیر روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که علت اینکه حق تعالی بعوارج بخوم قسم یاد کرد آنست که عوارج بخوم
جمله فرمود که خدا قسم بعوارج بخوم که فرمود که عظیم است امر کریم که قسم یاد کرده بان **جامع ترجمه** کوید که از این
حدیث ظاهر مر شود که لا اقسم قسم بهت و همه حق بهت بیان نیکوئی که در وجوه قرآن کذشت

اصل در نقصه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده بهت که مراد با این قسم کرم خدا آنرا
عظیم شمرده بهت یعنی به پیراس از آنکه بهت علیم باشد که نمرد بهت قسم مر خورد بدانسکه این قسم دانسته خدا عظیم است و
که در این حدیث دلیل واضح بطلان بهت **جامع ترجمه** کوید که چنانچه مراد از بخوم ائمه هدی باشد و مراد بعوارج بخوم مر بهت ایشان
و مناسب این بزرکوار است **اصل** بدانسکه این قرائت کثیر الوقع کثیف شهرت بهت بر اهل علوم مر
هم بهت در جمیع عوارض و معاد **مع** و با سبب کریم بهت **ع** چنانکه قرآن خوانند چنان بهت چنانکه

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که القرآن مأدبة الله ... قرآن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بلکه اگر بتحقیق نظر کنی قرآن ... [illegible]
قرآن ... [illegible] جامع ترجمه گوید ... [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام ... [illegible]

اصل [illegible]

و هو الکتاب المکنون ... [illegible] چنانچه
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible] اصل [illegible] مع [illegible] اصل [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] اصل [illegible]

جامع ترجمه گوید که این کلام ... [illegible]
در این آیه ... [illegible]
[illegible] اصل [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] اصل [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible] اصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible]
[illegible] جامع ترجمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible]

مع ان کنتم [illegible]

[illegible] اصل
[illegible]

ارواح را بطور ایراد بعد از آنکه بعلوم راسخه جامع تر باشد نظر اوفق متحقق آمد که بدینجا در آن کتم غیر مدینجا مناسب
شیخ ابو در ذکر ان انتقال مدینور مذکور شد پس حمد کند در این آیه بر غیر کفر و بدین اوفق بنا این قول بیان از اوفاد
ذکر دار و کفار و دیگر اینان نه بخیر ایشان بآن متعرض بشد حا بنفع از غیر نگفته اند که از بعد الطاف خداوند رحیم است
بندگان است که امر کرده است قابض ارواح را که بندگان در توسع رزق با کفت پاداش بندریج و بتدابلا آید بایشان
برسد و بعذاب است کفش برند تا کمر و بی حوصلت و قدرت تواند در دل را بطور خداوند تخم کرداند و دیعت دنوید و
آنرا بکند پیش از آنکه معذبه امور آخوت کند و قوت ایش مقطوع نباشد و از دنیا دوم طلبت الطلبید و با و خدا کنند و دوحش که
معاد رفت کرده با و خدا و دکر معاد خاطر بزرگان او بنیع و مخالفت او بگوکرد حا و در رعلی خداوند ارواح الدر عرصه رفت
کرداند که عذاب نه بنده را قبول میکند با و امر که بوده کند بنیع و روح بگلوبش برسد و خواهد در حلقش ظاهر شود
ع بلکه احکام و آداب متعلقه بآن بنیع متحقق آن شخص نخواهش است که تواند اجرا و ب و پیش دارد و در خور آن مقصر
او را توشه مرتبه باید چنانکه در مقاله دیگر بیان شده و قدرت متحقق بکوشش آن شخص است که تواند اجرا و ب و مؤمن است و آن نیز موضع دیگر
گذشت پس در بنوع شخص حضور او را حال حضور و بطور اعتبار تمام در عمل و اقرار از اول امر را نقد میکنم حل
کمیر در بین آیه از حضرت عادی عزیزم روایت کرده است که وجود که روح چون بگلو برسد مرا حضور او را در ثبت باد میکند پس
میکوید که برگردانید مرا بنیا تا خیر دهم اعمال صالحه را باینچه میکنم باو کوید که راه برگشتن نیست حا از اینها رحمة الله علیه
گفته است که اعتماد و ثقت کم بردن عمر زوده تا کمر و بنا را در نظر ان بنوعه و حسن بنیر از انچه دیده بود بنیت و بنظان
آنرا در آخوت حرز نماید پس او را بخیر میکنند و او بخیر را آخوت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند
ع و در حضرت ایزد تعالی صورت او بخیر متعلق که ع با هیچ خود نداشته که از بندگان خدا یکی از ایشان بنیت عمر باو
پس خدا کننده و از پیش او کلمه شتاب برسد و آنرا در دست کننده بدانیکه بر حمه احاطه کرده است اگر من بخدا شتاب
میکنم و از اگر میکنند و در من باو بدان و ایشان بر شتاب تر و یک نیست در من بر پیش تا خدا بسته است دو بنا را در پیش شتاب من
بسم من چند و عنقریب تمام شده است پس آنکاه ما شنوده است بعضا با شتاب ما و کنند پس باو بکنند مرا
و مرک او بیار بوعظ و پند کاه خیر و رسول بیع او عمر و آنرا بیاد و بیت عمر او خود و اعمالش را باو و مرک و در کشف
بشاط آورد بر مرک با در بیکه آن کشف و لذت است و عاقبت است و عاقبت است بیان شما و عوز شهادت رفتاند و از حضرت بتول
بیع او عمر و آنرا منقول است که فرمود که اگر هیچ از مرک انقدر که شما عمر چند عذاب بیک کرشت فرزانه ان بنوعه
خود و عمر که عمر از باد مرک او عمر شده و بسته بنوعه از حضرت ایزد تعالی صورت او عمر منقول است که فرزند آدم را چون
آنوقت رود نیا و اول روز آخوت میرسد شاب است و خرد تر است و عمر و عمل او را در نظر او عمر آورند پس
الله را در عتاب میکند و عمر کوید الهی من بسیار عمر ایض خود در جمع تو و بخیر خود در طرف تو شاب چه
کند و عمر کفر مرا جواب کوید که کفض فلان فلان بکم پس بکتاب خود مرا بیاد. التفات نماید و کوید که والد شما را
بسیار دوست عمر داشتم و عنایت شما عمر کردم امروز بیار من چه خیر دارید کوید که امروز بنوعه عمر رسانیم و در مرک

و در مرک چنان عمر کنم پس او عمر کند و کوید که والله که تو آنا تو نبودم و در عمر کار بسیار و شوار بودی امروز عمر
عذاب نا کوید که قرین توام در قبر تو و عون محشور عمر صور با تو ام تا من و تو را بحداقل عرض کنند پس اکر دوست خدا
شیخ شیخ نبود و عمر آید از همه کس خوشتر بود و دوستر و نیز و عمر عذاب نه تو پرنیشه و نکوید که ثبت باد تو را نشیم
و کفار بشت و لعنت ابدی خوشش آید و پرسد که تو کیستی عمر کوید من عمل صالح تو ام و عون ارزه با عذاب بود عمر عذاب
تو نبشت بت و عون عمر عمل و عذاب پاداش او عمر شناسد و فهم عذاب عذاب او را که عذاب پاداش او را بود و نشناسد که عمر را
روز پیر پس عون او را و عمل قبر عمر کنند و در عمر کنند که عمر عذاب که عمر را بنوعه عمر کنند و بیار نفور عمر را عمر عذاب
عذاب ان با تند و عذاب او از و حشتهای ان شب عذاب بترسد و عمر کوید ثبت باد تو را بچیزی که ترا بنوعه عمر کرد خدای تو را بچیزی
دین تو کیست بچیزی تو را عمر چون جواب کفت عمر کند خدا تو را ثابت دارد و را بچیزی و دوست عذاب دلپسند
نبشت پس تو را و او را کنند انقدر که چشم کار کند و در پس او بشت بنوعه عمر او کنند که خواب کن باد تو را و شاد
و صاحب او کرد و عمل خدا بخ بنوعه عمر آید و در نهایت دلپسند و بنوعه عمر کوید ثبت باد تو را بچیزی و دلپسند چشم
و عمل و عذاب تو را عمر شناسد و فهم عمر و عذاب عذاب او را که عذاب او را بنوعه عمر کنند و چون او عذاب تو عمر شود و عذاب
بنوعه او عمر کنند و او را بنوعه عمر کنند و او را عذاب و بنوعه عمر کنند و او را عذاب و بنوعه عمر کنند و او را عذاب و بنوعه عمر کنند
دوست تو باد پس کوید چه بد چیزی تا عذاب تو چنان قوی عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب

حیات است پس بر همه ائمه واجب است که بر چشمه مشیت خود عوالم را تجدید نمایند و چون وحید بجمیع وجوه و کثیر بجمیع وجوه در مقام از حیثیت
کثرت چشمه جسمانی بود لهذا اشیاء را باین وصف ذکر فرمود و بحیثیت واحدیت و احدیه از تقسیم و انقطاع آنها
انقطاعین روحت کرده اند که یعنی وجود قبر کرده میکند خدا طاها مرا از ولایت علی بن ابیطالب که محبوب نمیکند در
وقتیکه از امام سوال میکنند چیزی در تفسیر این آیه و موضوعش مذکور شده و چه بسیار در آیه اشعار بمقصر بودن است
صهل یکبار در حدیث از حضرت امام قوا از عیاشی روحت کرده است که پس از شناختن کردن سلمان احمد شرکند در تفسیر عطا آنها
از چشم دشمن آل محمد صح و در سر یک قبر میکرده صهل در املاء و تفسیر عطا آنها چشم
از حضرت امام جعفر صادق چشم سلم مرویست که قول من چشم بقبر در قبر و تفسیر چشم بقبر در آخرت صح ثبت ط ها بالنقط
آیات و چون اوصیاء بیان خدا و این آیات تحقیق چشم مکلف ضرورت است لهذا مضامین صافیه این آیات و نهر و دشمن سکته موضع
روشن میکرد و چشمه صح اول را و از آن بحقیقت مرکب روح آن مرکب کرده شکایت از آن را خود و بچشم در نهر چشمه صح و دارد
ثبت از مرکبات مرکب دشمنان و کثیفات آن و حاضر شدن رسول خدا صح از عرصات و آنچه بدن صورت امر عظیم در وقت
قبض روح صح بر مقصر صورتها نمازها زیارت داران و بیان کردن مرکب بزیارت آن مرکب خوانی و دشمنان و شناختن نمازها
از نماز زیاد و تا شدت و صعوبت مرکب بزیارت آن و اخبار بشتابان بجذاب و کلاب ابدی حا و ده و بیش و دین باب متواتر
ثبت و حا حضرت صادق چشم حا در روحت صح فرمود که چون زمان محشر نزدیک شود خود رسول خدا و امیرالمومنین
حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او میرود و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول صح آنچه خدا و رسول خدا
صح فرمایند که آنچه بعهده و بشتابان و امر فرموده و آنچه نمیرسد از این کرده بعد پس در بشتابان زیارت او صح میکند
و میکوید این نمرل تو ثبت در بشتابان اگر خواهی تو را بر میگرداند در دنیا و آنچه خواهی از اطلاق نموده تو عید بهم کوید مرا آنچه
ثبت بنده پس در آخرت رکشش بقدر صح شود و آب از دیده اش روان میکرد و بچشش عرق میکند و لباسش هم
کثیف میشود و چشم او و زیارت صح شود و آب از دیده اش روان میکرد و بچشش عرق میکند و لباسش هم
مرکثیف میشود و احوجت راحوت مرکثیف پس روح با ولایت او در عصر صح در دنیا آنها که خبر صح شده و میکرد اند بدن او را
ما آنها که میکرد اند و چون او را کفن کرده اند و در بشتابان گذاشته و بخاک سپرده اند روح در بشتابان در اطاعت صح او را صح
بشتابان او صح خبر دهد و چشم صح میکنند و بشتابان صح میکنند اورا و اما آنچه حق تعالی از بیان او حجاب کرده ثبت از چشم بشتابان و چون
او را در قبر گذاشته اند روح را با و برمیگردانند و از اسرار آنچه میداند از اطاعت و ثبت حق چون عذاب کلاب در
بشتابان را بر او در او میکنند پس دشمن صح شود براو و در قبر او نور بشتابان و چشم و نوری خوش ثبت و آنها بنده معتبر از او حضرت
چشم منقول است که خطاب بشتابان نمود که بدانا مکرد که خدا اعذاب را از آنکه قبول میکند پس دشمن را خوار نموده پس
و چون چون مومن کفن از او در شاد و خوشحال صح شود و آنچه موجب روشنی چشم او ثبت و چون چشم صح شود
عاصی میکرد و تر و او و رسول خدا و امیرالمومنین و ده و علی و ملک صح و چشم چشم پس چشم امیرالمومنین چشم نزدیک صح آید
میکوید یا رسول الله این شخص ثبت امد بشتابان بود و او را دوست میدارد و رسول خدا اکرم چشم صح میکوید که این

بهشت و دوزخ جهت پس چون او را بر ایشان وصف کرد گفتند که خود جهنم رسید با ما [illegible] دیده ام

مرده ها [illegible] که آگاه شده اند [illegible] پس تکذیب او را [illegible] پس خدا

خواب دیدن را در ایشان احداث نمود پس نزد آن حضرت آمدند و آنچه در خواب دیده بودند نقل کردند آن حضرت

گفت که حق تعالی خواست که حجت بر شما تمام کند که چنانچه در خواب [illegible]

الم دیدن [illegible] ثواب و عقاب [illegible]

[illegible] و ثواب و عقاب [illegible] باشند

حا و ابن بابویه [illegible] روایت کرده است که [illegible]

[illegible] این مرد [illegible] گفت

[illegible]

[illegible]

حا [illegible]

[illegible]

دوم [illegible] حا [illegible]

[illegible]

[illegible] روح ایشان [illegible]

[illegible] جامع ترجمه [illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible] ثواب [illegible]

[illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible] مترجم گوید [illegible]

[illegible]

حا [illegible]

نوزدهم پیغمبر تو مرگ بدید مردم روزگار من خدایت و مرگ مرا بدید و بدانم دین من است پس حرکت بندد قبر او را بقدر پنج
دیده او که بگذرد و بدانم از بهشت آورده و در حضر بیکرداند مردم نسیم دلکش بهشت راه و بهشت معبر قول حق
تعالی بعبر در قبر بعبر در آخرت و چون کافر
مشایعت میکنند او را فرشتگان و هزار ملک از رحمانیه چنین تا قبر او و او سوگند خورده عاصیان خداوند را که او را مرگ دردناک
بعذاب که هر چیز میشنود بجز جن و انس که مکلفند و هر گوید کاش مرا باز گشتی بودمی بدنیا پس از موقف
هر شدم و هر گوید مرا مرگ دردناک بود و نیاشد عذاب شدیدتر از آنچه که گذشته ام پس زبانیه خواب او می گویند کلا آن
سخنی است که هر گوید و چگونه باشد او را که هر روز هر گوید مرا مرگ دردناک بود و هست خواهد کرد و بآتش دوزخ پس
و چون او را در قبر گذارند و مردم از وی متفرق گردند و بگذرند چهار فرشته نکیر و نکیر چهار هزار هزار تنند و دهانشان
از دو زرب او و دو دین او و کتاب او پس زبانشان مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس هر تبر از عذاب او بر
رسند که هر چه فریاد بر آرد پس او را زنند عمود آتش گویند چه میخواهی از ما گوید مرا باز گردانید بدنیا تا کار نیک
بجای آرم و بدین اسلام گروم پس گویند ما را بدین فرستاده اند تا ترا عذاب کنیم و بآتش دوزخ بشارت دهیم پس دو در
از دوزخ بسوی او گشاده شود و گویند این منزلگاه تو بود اگر خدای را نافرمانی نکردی و بدین اسلام گرویدی پس
بعبر در آخرت بعبر در قبر
جامع ترمذی گوید که این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه در قبر زنده اند ارواح ایشان و عذاب میشوند
و بمضمون احادیث و بسیار روایات کثیر صحاح ثابت و مکرر شده که سایر امور مربوط بارواح بدن هست
و چنین شاید و در روح این صفات نیست بلکه آن جسم لطیف است مشابه بجسم کثیف که موسوم بروح است
و این مطلب چندین بیان شاهد و مؤید و موجه است اینکه کثیر **حا** اشیخ صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است **مع** و اما حدیث که گفتن بهتر می شود و هست **حا** و اما حدیث که گفتن بهتر می شود و هست قول او
بهتر می شود روز قیامت **بینبوع پنجم** در بیان مکان ارواح و چند مثالیت از آنروز که میرود تا قیامت **حا** شیخ ابو
طالب طبرسی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد و گفتار عذاب شدن عاصیان شده از جمله آنها
گفت پس روح **مع** بعد از موت **حا** و یکی آنست و هست که روح او را بگیرند و در زمین در جائی که میدان دارد آنجا تا روز قبر که معبوث
شود و گفت کسی را که بردارگشته روح او را و یکی آنست و هست که روح او را بگیرند و در دست ملکی است که آنرا فیض گویند آنست تا او را در آنجا
بپرسند **جامع** ترمذی گوید که این عام ثابت و چنین نیست که هر که بمیرد ارواح او را در زیر خاک پنج یا ده قبر که معبوث
شود بلکه ان تفصیلی دارد **حا** شیخ مفید رحمه الله در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت
جدا و سیر و دور نروند بین منتظر ثواب و عقاب هر شوند و بقبر یا غیر هر شوند و ثواب عقاب بمن یابند و از
حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کیفیت مرگ و بعد از مرگ او گفت روح او و یکی جدا شده هست و هست که هر که بمیرد و او را حاضر
الامام یا حاضر گویند که روح فلان مصعد میشود روح او را از کجا گویند که دارد و بشد او در صورت و بقرار او در
هر جا که خواهد روح او تا قیامت و چون قیامت او را باز گرداند بدن که بآنجا مرگ کرده جسم

و بدن او را در پیکر داند روح او را بدین صحیح آن و محشور میگردانند او را که خواص اصحاب او را و او نیز کامل میشود
پس مومن بعد از موت مشاهد میشود از جسد خود بجسدی که مثل بجسد بیع و صورت پس او را در جنت از شهداء
دنیا میبرند و مسلم میشود در آنجا تا روز قیامت و کافر منتظر میشود روح او بجسدی مثل بجسد بیع و میبرند او را
بسوی آتش و مخاطب بیع آن تا روز قیامت و شاهد این در مومن است که فی خاطر او موده است در باب مومنان آل
پس و گفته شد که دانسته شود در بهشت گفتن ارکان بیع قوم من علم بهم میرانند با مزید من پروردگار من مرا بگفته
که دانسته از آنها که کرامت داشته است او را بعد از مرگ او را که در باب وعون و اصحاب او موده است که آتش آخرت
عرض میکنند و با بداد و پسین و روز قیامت عرض میکنند او را بر وعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر است
که سوال و عذاب و ثواب بیکجا و با هم نیست **حا** بیع جابر رضی الله عنه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از آنشب
این آیه که در بین وعون و اصحاب او عرضه بدر که با آتش عرض کرده میشوند در بامداد و پسین چگونه است و موده که بنیان چه میکنند
و او میگفت میکنند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت عذاب با ایشان شد حضرت فرمود که پس ایشان از صحابه رسول الله
خاتمه بود گفت نعم او شوم چگونه است این و فرموده که این در آیت که بامداد و پسین در آتش عرضه میشوند و قرینه دیگر مومنان که بعد از
مرگ او بدر که چون روز قیامت تا یوم یقوم الساعة در صعب شدید ال وعون را در سخت ترین عذابها **حا** و کثیر رحمه الله صحیح از پدر خود که پسر
او بود که گفت که گفتن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام کردم که مردم میگویند که اب قرات از بهشت بیرون می آید و این گفته
است و صاف گفته قرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رود ها و اب بیرون و حضرت فرمود خدا را بخشش است که او را جایی
در مغرب اب قرات شما را از آنجا بیرون می آید و بدین آن بهشت بیرون میرود ارواح مومنان از قرار قبر در حوالی شام
و در صور ارواح ایشان جمع میشوند و تکلم میکنند و با یکدیگر عادت میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون
می آید بوی خوش و نسیم بهشت و هوا بدین سان و زیدن میگیرد و می وزد چون آفتاب طالع شد و چون طلوع بقرار قبر میکنند
و قبرستان می گیرند و با یکدیگر عادت میکنند و با هم آشنا می گردند و یکدیگر را می شناسند و فرمود که عذاب آتش هست در
مشرق که فتق کرده است از بخار کفر و ارواح کفار و اهل شک و شرک شود می عذاب از ارواح مومنان و چون شب فرا رسد و چون
صبح طالع می شود از آنجا میروند و بر آنند که بر روی زمین هست و از آنجا بر صور ارواح مومنان و با کرام می نشینند و در آنجا می
باشند و با یکدیگر عادت می کنند و چون شام می شود و باز باتش می روند که بنده شب قرار او عذاب آنچنان است تا روز قیامت
و در گوید که بر بعضی که بگفتن قوا انفسکم و اهلیکم نار و صفت عذاب و صفت که بوعده بآتش داده است و بعد از مردن آنکه
چنانکه می بینند و با مر خدا و اعتقاد با مر خدا و ولایت و امامت شاد و امید بندند فرمود که آنها در قبر و ارواح ایشان چنین است تا روز قیامت
و هر که از ایشان بعد شایسته و بهشت بیع و آنرو عذاب و عقاب او شود از قرار آنها را هر که کشت بندد بآنچه که خدا در صعب حق کرده
است و نسیم را دوچار می شود تا روز قیامت پس خدا حساب و میزان او را حاضر می کنند با بهشت می برند او را بیع و پس ایشان موقوف می مانند تا بر خدا و بیع محاسبه می کنند با مخلصین و ابدان از قبرها و ارواح مومنان که بدن شان
نرسیده اند **مع** حدیث **حا** از زید شحام در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون روز جمعه او را

عاید می‌شود حق تعالی امر می‌کند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در حجره‌های بهشت
ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که به زیارت اهالی و برادران خود بروید [illegible] پس حق تعالی [illegible]
امر می‌کند رضوان را که از برای هر روحی ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت بیاورند که [illegible] به نشیند که بر آنها [illegible]
[illegible] و مرغانی از [illegible] پس سوار می‌شوند [illegible] تا آنکه به بهشت تمام [illegible]
[illegible] که در آنجا [illegible] در رحمت [illegible] که از [illegible] و [illegible]
ارواح مؤمنان در [illegible] جمع شوند پس [illegible] امر کند [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گشتند [illegible] و زود [illegible] که در بهشت [illegible]
[illegible] پس متفرق شوند [illegible] که در دنیا با ایشان بوده‌اند [illegible]
[illegible] که موجب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان در [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ایشان [illegible] بهشت پس [illegible]
[illegible] مؤمن است [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] در خواب [illegible]
[illegible] عذابها [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حضرت قائم علیه السلام [illegible]
[illegible] مترجم گوید که از این حدیث [illegible]
[illegible] ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت [illegible] که در بهشت
[illegible] که این [illegible]
[illegible] معلوم می‌شود [illegible]
[illegible] است که قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال و عذاب [illegible]
[illegible] موقوف است که حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] ارواح را [illegible]
[illegible] سؤال و جواب [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] ابتدا شود [illegible] تا اطراف [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] که روح [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] روح [illegible] ائمه علیهم السلام
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] روح در [illegible] عالم برزخ [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] شیخ مفید [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] روح مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] مع این است [illegible] قول حق الیقین [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
فصل [illegible] مع [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

[illegible] و این سوره مخصوص آنحضرت است و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سوره [illegible]

[illegible] را بخواند و هر که وصف جنت و وصف جهنم را [illegible] سوره الم سجده را بخواند و بسند صحیح صح از حضرت امام

[illegible] منقول است که هر که سوره [illegible] را [illegible]

[illegible] ع [illegible] منقول است که حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صح [illegible]

[illegible] سورة الحدید

[illegible]

[illegible] مقدمه [illegible]

[illegible] ع منقول است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

ع [illegible]

[illegible] ع [illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible] مع

[illegible] صح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صح [illegible]

صح [illegible]

صح [illegible]

[illegible] مع [illegible]

بالجمله واضح است که مذهب حکما است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible] ع [illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible] مع [illegible] ع [illegible]

[illegible] مع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه [illegible] پس آنجا که [illegible] صحیح یک از این دو قول [illegible] معتقد [illegible] دوم [illegible] بود و این
لازم آید که وجود عالم در ازل [illegible] مسبوق بعدم [illegible] فی الامر [illegible] مسبوق بعدم [illegible]
[illegible] مفهوم [illegible] الغیر است [illegible] بالذات [illegible] متقدم است [illegible]
[illegible] پس چون وجودش [illegible] مسبوق است [illegible]
در حقیقت وجود و عدم [illegible] در تحقیق [illegible] دوم [illegible] قول [illegible]
[illegible] قول [illegible] عالم [illegible] از ذات واجب الوجود چنانچه [illegible]
[illegible] خ [illegible]
[illegible] گرفته است [illegible]

[illegible]

[illegible]

شده [illegible] عدم [illegible] مقدس [illegible] معدوم [illegible]
[illegible]
[illegible] انوار [illegible]
[illegible]

و [illegible] عدم [illegible]

[illegible] حصل [illegible]

[illegible] مشعر اول [illegible] واجب الوجود [illegible]

[illegible] ع [illegible]

[illegible] مع [illegible] شرح [illegible] واجب الوجود [illegible]

[illegible] حصل [illegible]

ع در خطبه حضرت امام رضا علیه السلام

چنین است ح بلکه ظاهر و اسباب ظاهره و امور دنیا و احادیث دلالت دارد بلکه ظاهر آیات هم همین است یا مضمر هم چنین است بلکه غالب جا بر اول مضمر این فقره ثابت که خدا ظاهر و موجود است نه بلکه حس مشاهد ثابت شده و مخبر از آمده بلکه بدیهت و آثار و دلالات موجود است و ظاهر است که غالب و مسلط است بر خلق قدرت و اعتقاد نه بلکه مبصر باشد و مخبر از آمده

ثابت مضمر چنین است که ظاهر است بر خلق نه بلکه مبرهن شده و او را دیده باشند

بلکه باطن نیز مدرک تفسیر شده است نه بلکه مبرهن شده و ادراکش ممکن خلق از مکان و ادراک شده و از نقطه و بلکه عاجز شده

ثابت است که علم او بر ظاهر و باطن امور پس مراد نیست که نه چنان است که در و بر ظاهر و باطن نهاده و داخل شده و بلکه عالم است بر ظاهر و باطن

ح ثابت است که علم او بر همه چیز و ذات ظاهر و پنهان نزد او مساوی است

ح عالم است بر معلوم و غیر و علم او ذات و علم او با ذات پیش از وجود آنها فعلیت دارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل همه است آنچه در ابد الآباد باید بداند و جمیع شئون و تقدیرات و مواد و قطرات در باد و شمال که وجود آنها و برگ درختان در یک بیابان و اعصار عالم بر علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز او است یا بواسطه یا بواسطه و در کار باد و جنبش و قدر و در حکمت چیزی از آن پنهان نیست و آنها نزد او مساوی و در یک نامه اعمال اینقدر به نهایت ظهور دارد و دیگر کار محدود است نسبت محدود همه چیز هست و دیگر کار همین که همه حکمات اثر وجود او بیند علم آنها و جمیع کائنات آنها باو منتهی می شود دیگر همه علمها از او بیخ جامد بیخبری نمیماند و بیخ اره با این همه دلایل است قول

ح که ترجمه و تفسیر و بیان و تأویل آنها منقول مذکور شده است ح

کسی که بلکه نامی کند در جواب جمیع خلق عالم و در جهات و ابعاد و شمارگان و ذوات کثیفه آنها بر تفاوت حکمت و در ترتیب جادات و نباتات و زمین و بدن هر یک تجدد کائنات است و در ترکیب عناصر آنها بلکه یکدیگر دلالت دارد و دلالت تجدد و تغیر و اتفاقات حواس حس ظاهره و باطنه که صد هزار سال بلکه در آن فکر کرده اند و کتابها در باب نوشته اند و بعضی از اعضا را نهایا پذیرفته اند بلکه بی انتهای صد هزار که چنین خداوند در همه امر براو نقص نیست و از همه چیز عاجز نیست و در همه چیز قادر است و آنرا که همه اشاره با بیان مراتب همه دارد و ع بلکه همه علوم جمیع تغیر در ترجمه و تغیر این آیات مشتمل بر بعضی کائنات و تغیرات جهت و بلکه چنین و در بین مقدمه بعضی از اهل ما نند عزیر و حکیم و دانا در قدیم داول و اوایل و ظاهر و باطن و خبر و اخبر و علیم مذکور شد ختم می نمائیم این مقدمه را با یراد حدیث حسین بن خالد که در تحقیق نکره لفظ و نحوی این اسماء الهی و مانند آنها است ع این ما پوره جلیه آنچه ادبیت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و

دانسته باشی جمیع جا خداوند که بلکه خداوند عالمیان قدیم است تقدیم بودن حقیقت است که عالم قدیم را دلالت می کند بلکه چیزی از خدا نبوده و چیزی نیست و در وجود از ما همیشه با او بوده پس جاهل شده گمان کرده که گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا بیخ خدا خالق آنچه نمیتوانند بود و دیگر نه خالق چیزی باشد که همیشه با او است و اگر پیش از او چیزی بیخ از اوایل او ما خواهد بود خالق بودن از او دوم پس خدا نیست لا خود را بصفت نمود نباشد مضمر چنین و بسیار چنین چنانچه مقرر فرمود که چون مردم با وجود جمیع و مضمر چنین در هنگام احتیاط از او را با آن نخواهند پس خود را مسخر کرد خدا مسخر و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و علیم و باطن و لطیف و خبر و هوی و غرض و حکیم و علیم و مانند اینها پس چنین خلقت و کتب گمشدگان این اسماء را مضمر نمود او را نشنیده اند که مرکوم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلق و صفت و عادت با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض می نمایند که عوام می گویند که خدا شنیده و مثل خدا بود و صفات کلم این اسماء را در همه بر شما اطلاق می توان کرد و مختلف این صفات هستند و در بین صفات با خدا اثر یکسید جواب بیان چنین است که اگرچه اسم شریک است اما مغرض است چنانچه بیخ را نجار نام می کنند و بسیار نام می کنند و سگ را نام می کنند و صفات کلم ارباب صحیحان را بصفات اول این اسماء مشترک ندارد و اسم چنین خداوند عالمیان که چون را عالم و نمود نه با عینا را علم عالم داشت که عارض او شود و اگر این علم نزد او حاضر نباشد یا از وی مفارقت نماید بر جاهل بیخ چنانچه در خلوتیان می باشد که اول عالم بود پس شده و بعلم جاهل عالم می شوند و گاه از این علم از بیخ آن مفارقت می نماید و نه جاهل می شوند و خدا را عالم می نمیند بعلم ازلی که عین ذات او است و جمیع شیها را می داند و جهل او محال است پس اسم مشترک است با خلق و خلوق او مضمر مختلف است و خداوند ما را بجمیع مرنامنده با عتبار و قرار که در وی بیخ که بان چیزها را دانشود و بان خواجه را دانسته و بدیهی چنانچه در خلوتیان یک عضو می شوند و یک عضو می چشند و در دیدن و شنیدن محتاج با بن دو عضو نمیند و لیکن خدا بدرات خواجه ای شنیده با و دیده نمیدانند با عضو و جزو و بسم صحیح در اسم بصر پس اسم مشترک است و مضمر مختلف و گاه عالم را نام می کنند نه با مضمر که بر با آنها و ذات و لیکن قائم است بحفظ کننده و مطلع است و حافظ نگاه دارنده او ذات چنانچه خواجه است که من عالم و مطلع بر مرتفع باشد می کنند و جام و لعبت خوب بصر با بیخ نمیرد و نمیرد او ذات بصر زوال ندارد و ایضا می گویند که فراغ قائم است با مرتفعی بصر صفات او و اکتابت می نماید و در حفظ دارد ذات و در خلوق قائم او می گویند بصر با آنها و پس یک لفظ را در مردو اطلاق می نمایند و مضمر مختلف است و هم چنین لطیف در خلوق بصر گوش و زیرکی ذات و در خداوند عالمیان با مضمر است که حال ذات او را در ک لطیف نمود چنانچه می گویند که لطف بیخ نمازا لا مرتفع بیا مردم نظیران امر پرستش لطیف فهمان اهل عبارت ازین است که او را بصر و اندازه و تغیر نمیشنود است. باقی و جمیع صفحه او را وصف نمیشنود. نمود و خبر از خلوق است که از تجربه آموخته باشد و خبر در باب خدا آنست که همیشه جمیع جزئیات عالم باشد و هر او را در خلوقان بر نمیشنود خلاف نمیشنند که بر با در چیز بر آمده بیخ و خدا با هر است با مضمر که غالب است بر جمیع شیها و اینکه مشهور و مذکور است از بعض

چنانچه عرب میگویند که ظهرت علی الاعادی یعنی بر دشمن غالب شدم و بعضی دیگر حدادا ظاهر میشد که در دولت
از همه چیز ظاهرتر است و چه چیز از خدا ظاهرتر شیخ ع و در همه چیز که نظر کنی صنعت او را داشاهده میکنی
و آثار قدرتش در تو آنقدر هست که تو را بس است و ظاهر با چیزی گویند که در حواس میگنجد گفت که حواسش را تواند
دید یا دانشش را کماینبغی تواند شناخت و بعضی بر خلاف این است و در وجود امور باطن میگویند که در میان
چیزی بود در رشته شیخ و در زیر چیزی پنهان شده شیخ در خدا را بعضی گفت که علم و لفظ و تدبیر بش یا طن همه چیز سر بست
گرده است چنانچه عرب میگویند که ابطنته بخبر یا طن او را دانستم و خدا در خلق آنست که بر دیگر دیدنی و نیاب
دلالت بر کسی غالب شود و گاه است که همان غالب مغلوب میشود و در خدا بعضی است که نه ظاهر و خلق چنین
است و همه مقهور و مغلوب قدرت او بند و هر چه لیست بایشان اراده نماید بمجرد میگوید آنچه را بگوید باشو میباشد
و آنچه خواهد نماند میگوید پس در جمیع اینها بهم مشترک است میان خالق و مخلوق و صور مختلف و سایر اقسام آنرا
بدین قیاس است **جابر** گوید مراد از مختلف معتقد این بعضا میان خالق و مخلوق تجانس است که بگوید خدا
چنانچه مجسم میگوید که بهیچ صفت از صفات وجود به را بهیچ نحو از انحاء خدا ثابت نمیشود است کرد و این نماند
شود بگو مجسم که در جلد ثانی بیاید نقل شد **شیخ** و جوابش است که صفات کمال نامنسوب است بانواع
نقص بسیط بدکه آنچه کمال است از این صفت بوجهی که با عقل توانیم کرد برای حق ثابت نمائیم و صفات
نقص یا اورا نسبت نمائیم و او را منزه نمائیم که صفات کمال به نسبتوانیم کرد و مثلا علم یا آنچه کمال است در
موجود امکانیات نزد ما عیب است ولیکن در خدا منسوب است بانواع نقص اول آنکه در ما معلول بجهات حادث
شده است و این از خدا منتفی است و او پیوسته عالم بوده است دوم آنکه در ما از غیر بهم رسیده است و این نقص
است در خدا آنچه ذات او غیر مستفید نیست بهیچ وجه از ما معلوم غایب و شاهد و بدان صفت که ما مستفید و عالم شده
ایم که ما علم بالذات است و علم او غیر فاضل غیر کامل نمیشود **ع** و همچنین در سایر صفات بدین قیاس است

مطلب در ما آنچه اندکی میان توانائی و ناتوانی است بدان بعضی که بر یکه یکی بر دیگر غلبه کند و در
مطلب چهارم تفصیل است **فصل اول** در امر یان و نهی صاحب **ع** ایمان مستلزم است بر اعتقاد
بوجود و واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه او و اقرار بگفتار خدا و اعتقاد است او را و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله و تصدیق آنچه او از جانب خدا آورده و اقرار بحقانیت قرآن و آنچه خبر داده است شیخ مجملا و اقرار بامامت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و اقرار بصحت و درستی آنچه خبر داده است شیخ مجملا و اقرار بمردن و زنده شدن
کردن و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار بصراط و حساب و کتاب و امور دیگر که از جانب شرع معلوم کرده و
تفصیل مراتب ایمان و خلاف آن که در آنها شده انتقام گفتار آنها ندارد **و انفاق** گفته در
راه خدا قدر انفاق و تصدیق است در جلد دیگر گذشت **صل** از اموالیکه خدا تعلیق فرموده
کرده است شما را در تصرف در آنها پس این اموال در حقیقت مملوک او است نه شما و او اموالیکه خدا شما را
جانشین پیشینیان شما کرده است در تملک این اموال و تصرف در آنها و در بین چون کلام اکثر محققین و آنان این

انفاق ثابت بر همین پس آنها که ایمان آورده اند از شما و انفاق کرده اند در راه خدا
مع از بسیار بشان ان ثابت خواهد بود پاداش بزرگ **صل** این و عبارت در نفی مباحات پیدا نیست
مع نیز اگر تنگدست اجر و مزد بسیار بعظیم ثابت دهنی و صف کرده ایم او را و این وصف بصفت مباحات و بیان عجم نیست آنها همه
مباحات ثابت بغیر چیت عذر شما در ترک ایمان و طاعت که حجت رسول الله
مر خدا بدیشما را بالوبر آشکار بگیجها و آیات ظاهره و دیگر کلمه خدا را بجهد و میشان از انکار کرفت
با ایمان آورده ان **مع** بیع کرفت پیمان شما محمد و همان ثابت نمرا کر ایمان بیاورید و برسانید خود را بر
کنید ثابت نمرا کر برات ندهد بغیر مباحات **ع** تا آنچه ذیا کر ایمان بیاورند محمد پیغمبر خدا و قبول کنند از و آنچه بگوید بر شما نرا در حق
و طاعت ایشان بطالب از جانب خدا و آنچه خبر دهد شما نرا باو از احوال جلیقیان ی بعد از و کردم خانه کان اند کنی او
بران قیاس که در نفسه دانا نمیشود شیخ **صل** جوابش کذوف ثابت و تقدیر
کلام چنین ثابت که ان کنتم مومنین موجب ما خاتم خدا موجب لازم بر جلیه بغیر اکر ایمان مر آورید بر چیزی که بر ما موجب ثابت
شیخ پس این موجب ایمان نیاورید بکلمه آنچه مذکور موجب ثابت که زیاده بر آن بغیر موجب ایمان نیست
او ثابت آنکه زنهار که من فرستاده پیغمبر خدا نخواهم را و آنچه را آورده ام بر دون آورده
شما را و با آن عنده او از نامیکه بر کنیز بوی نور ایمان **حا** با جمله ر کردن دلالت
مرا و ام عاد بکه از جانب خدا منصوب شیخ مع بر بسیکه خدا شما را چشیم و بعربان ثابت
و بدین سبب مبعوث کرد بنده خود را و بر مردم واجب ساخت اطاعت او را و بتوسط و بر مخلوقات او بلا نفع و ضرر خود بر
و بکلمات خود رسانند زیرا که **ی** چون در حقیقت و قوت ثابت ان نبود و آنچه تمام شود بان مصلحت کلی ایشان و افر نیست ایشان
ازان عینه تر بود که بچشم دیده شود و صف دیگر ایشان از ادراک لطیف دقت محدس او طاهر بود پس چاره نبود
از یکه حجت میان او و ایشان بنحو سطه باشد و معصوم از یکه و واسطه شیخ که باشد ان بر بنده آمر و ناهی و ثواب او
ایشان بر او امر و نواهی چند که با و عده کرده و صفت جزا ایشان در دو کرده و از ایشان صفت جزا ایشان نیز اکر خواهد
عینا و نیافته باشد صفت و صفت جزا [illegible] **صل** و چنین چیز چیست از بسیار شما در کلمه [illegible]
کنیده بغیر مسیح چیزیست از بسیار شما ترک انفاق و صرف کردن مال **صل** در آنچه دسیده قریبا که خدا
مناسب **مع** و کمان دارید که بانفاق کردن مال از بسیار شما بر نمانده نه چنین ثابت بلکه
فاوند خدا ثابت میراث آسمانها و زمین بغیر **صل** بمیراث میکرد در چه در آنها و در بین چیز از بسیار چیز
باقی نمیماند **مع** بلکه جان مال هم باقی نخواهد ماند چنانچه در لفظ میراث بیان شد **صل** او عین حاجت
مدعیوال بیچ انفاق مال چنیکه خوض ثابت بسیار آن ثواب آن شیخ که عبارت از ثواب آن شیخ که عبارت از ثواب
انفاق آن **ع** بسته بغیر از حضرت امیر المومنین صورت ثابت که فرزند آدم را چون او مرد و زنده شد و اول بود آخرت
میرسد صاحب امر و فرزند صاحب و عاصی او را در نظر او مرآورد پس کاه و دعوی میکند و میکوید که دانه من اسباب چنین
بودم و در جمع تو و تحقیق بودم در حرف تو صاحب چه مدد میکنی مرا جواب کوید که کفن فرزند از من بکیر پس بجانب او

است ذلک که عبارت از قرآن باشد حاشا ... روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام [illegible]

[illegible]

... و بیا شنیده ... [illegible]

[illegible]

شنیده باشند ... [illegible] ... دین خدا در جهان [illegible]

... منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت [illegible]

در غیبت قائم [illegible]

علیه السلام منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم علیه السلام کشد و بمیرد [illegible]

... که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

[illegible]

نموده است و از دریا تعجب مشتوق آن امر محسوس می گردد ع حاصل کلام مرد دار کفار با خاوند خود چه کار دارد خاک که از آن گیاه و شجر
این شیء می شوند عطایان این گیاه با قدر ملک شده و رد شود و بعد از آن بیرون شده و در شیم نکنند ع
این است مختصر و بعد از تقریر آن دانا آفوت و امور آن پس چنان است که مرقوم شد

فصل پس علم مشروع است امور آخوت را و تا نگوید شده است آنرا و بر امر غریب از امور

در دنیا و ترغیب بر موجبات کرامت عقبی

ع دنیت زندگانی دنیا مکر متاع غرور

بعضی از ایشان کسیکه تجاهل کند بر دنیا و آن را و بعد تحصیل آخوت نکرد اند و بدنیا مغرور آن طلب آخوت نماید ع و این است
ترجمه بعضی از لفظ آیات و ترجمه تفسیر بعضی از این آیات ع و در توضیح این اجمال سه باب ایراد می نمائیم **باب**
اول در مذمت دنیا بلکه بر چند بدرجها و بعضی بر دنیا از راه خلق و شده است که مراد بعض نباشد اما چون بیشتر این لفظ طرح
آنرا از این ساخته است و خلق محل و مشاغل را از ما نظر قاصر بر صرف شده است و کرامی امور و اشیاء که از صرف
درگاه ذوالجلال دارد شده موجب بیداری و هوشیاری می شود ع ای ابوذر بخل اکثر مردم که جان گرامی است قدرت
اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بودی با پرشه یا پر مگس کافر را از دنیا یک شربت آب نمیداد ع و حضرت عیسی علیه السلام
فرموده که ع حضرت اول بیدا را عبرت گرفتند بر خاله مرده گوش بر ده که در مرده شده بود پس با جماعت بود که
این مرغ را چند مرد آزرده گشته اگر زنده می بود یکدیگر هم آزار نمی کردند و خود بخل آن مرد و کار می کرد خان گذرد و راست آخوت
که دنیا خوار و مرغیت نزد خدا از این مرغ خاله نزد خدا بخش ع و منقول است که ابوذر بخلت از علی کرم الله وجهه نقل کرده است
که از حساب خلق مشغول نشاند مدیر یکه روز یکه از ایشان مفارقت می نماید مانند جماعتی بود که شب در خانه نماند
روز بمنزل دیگر رود و در دنیا واقوف نمرده میرسد که از یکی مانکس دارد و دیگری نزول نماید و از حضرت حاتم علیه السلام منقول
است که حق تعالی بگفت موسی مرحمت نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مشغول مکن و بدنیا مشغول مکن و دوست خود را
دنیا را مانند دوستی که دنیا را بدو دهد و دشمن خود گرداند از بعضی از گفته اند که جماعتی گفتند که مرتو غالب خواهد شد
محبت دنیا در دلهای شما بر صفت که دنیا را بخود گذارد از بعضی از گفته اند که جماعتی گفتند که مرتو غالب خواهد شد
که از امور دنیا هر شیئ که نمانده و کرد نیکرده باشد نیز از دنیا و خدا خبر دارد که از دنیا چنان بیرون خواهد شد
افوت ظاهر گردیده ع پس دنیا را بگذر نه فرمان دنیا که تو را نمانده با کس با ما که در جواب چنین چنان چنان چنان چنان چنان چنان چنان
تو نباشد این مثل جاری تو باش سبب چان کردم که دنیا مزرعه است عقبی و علم از بهت است که ما در دنیا قرار کرده
در ظرف شود ع و گفت که نقل کرده اند که در زمان سر پوش هر بود که ما در خواص دولت که از دو در زمان حاصل شود
و بدکه خلاص که گمان مرد بار بیشتر بود از دنیا مرغوب شده بود تا که در آخوت غیر گمان از بسیار او عاجز گردید و بعد از
زمان متولد شد پس چون نشو و نما کرد و بزرگ شد هر روز که می بود دولت دنیا بر او بیشتر می شد و با کثرت خوف می کرد پس گاه و گاه
بر دولت دنیا پر حوادث شده و کام سیم بر دولت دنیا بر او خواهد بود پس بحث قوی با کثرت و اطلاع بعضی متوکل
و زیر دانشمند با دولت و ارشاد بنده و اجتماع متوجه شد و بنیان و عمارات طیبه و صاف عجیب زینت و رعایت کرد و کثرت
خلایق و زینه مرا مطلع نمایند در بنیا امور او را و نامه کنید و احوال آن را آنها من بیان کنید و آنرا در نظر
احوال او و بدانه کرد ند که مانده شدند و از احوال او چیز نتوانستند نمود پس چون بادشاه و دولت که این
نیز از امر او خبر داشتند او را بدان خان دارد که بیشه و دون او معمول شدند و کما از بعد گفت که این علت بشوار
از بشوار بان امد دین خواهد شد پس بادشاه بنجوبیکه سر او بر بگذشت که زود جدا نشوند نه که سر پسر بن شد ب

ذهب روری زن مصاحبان خاص حیلها کردند تا پادشاه را بعیادت طبیبان چون مجلس آن زن در آمد
بشراب خوردن مشغول شد تا که آنها مست شدند و [illegible] پادشاه در [illegible] شب از خواب بیدار شد
و هوای [illegible] خانه [illegible] برسش فتاد و بیرون آمد که به خانه باز گردد و هیچیک از این مصاحبان را بیدار
نکرد و تنها براه در آمد در عین راه گذارش بر قبر [illegible] در عالم [illegible] و بهوش [illegible] خطرش آمد که
آن قبر خانه او است پس آن قبر را خانه شد و گفته مرد [illegible] از حاجت [illegible] گمان کرد
که [illegible] که در قبول [illegible] او [illegible] که مرده [illegible] در این [illegible] کرده اند و [illegible] او دید و [illegible]
[illegible] در آمد که معشوق او است دست [illegible] او در آورد و تمام شب او را در بر [illegible] صبح شد
و [illegible] آمد نظر کرد دست خود را در [illegible] مرده [illegible] و [illegible] خود را [illegible] دریم [illegible]
[illegible] دارد که [illegible] شد و از این [illegible] عظیم [illegible] بیرون آمد [illegible] و [illegible] شد و [illegible]
[illegible] خویش [illegible] مردم [illegible] در آمد [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خود [illegible] کرد [illegible] و [illegible] شد [illegible]
کلان داری که [illegible] حاجت [illegible] نیز [illegible] پادشاه گفت
[illegible] پادشاه [illegible] گفتم که [illegible] شاه [illegible]
[illegible] که [illegible] با [illegible] نمود
اگر [illegible] بیرون آیم [illegible] سخن [illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible] آمده [illegible]
[illegible] گفت اگر [illegible] بیرون آمده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] قبول کن [illegible]
[illegible] که [illegible] حسن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] گفت
[illegible] پادشاه گفت [illegible] گفت [illegible]
که [illegible] پادشاه [illegible] دیدند که [illegible] بودند [illegible]
[illegible] که [illegible] بودند [illegible]
[illegible] که [illegible]
پس [illegible] که [illegible] همراه بودند که [illegible] کنند پس چون [illegible]
[illegible] کشته [illegible] پادشاه کلان داری
که کسی که احوال [illegible] پادشاه گفت [illegible] گفت
[illegible] که [illegible] بیرون [illegible] سخن گویم [illegible] اگر [illegible]

کرد ملا

که چا [illegible] حسن [illegible] و دلبری [illegible] گفت [illegible]
پادشاه [illegible] گفت که [illegible] که [illegible] آید [illegible] جواب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت اگر [illegible] پس [illegible] حسن [illegible] و دلال از [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] دیده [illegible] حسن [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible] پادشاه
کرده [illegible] پادشاه گفت [illegible] کرده
که پادشاه [illegible] پس [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]
پادشاه [illegible] بود که [illegible] کردند [illegible] بود که [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت که [illegible] بردم [illegible]
[illegible] پادشاه گفت [illegible] کرد [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] بود که [illegible] بیرون [illegible]
و چون پسر پادشاه [illegible] که با مردم [illegible] پسر [illegible]
[illegible] آمده [illegible] بود [illegible]
[illegible] که [illegible] مرده [illegible] آورده [illegible] پس [illegible]
جمع شدند [illegible] که [illegible] آمد که [illegible]
عظیم کرد [illegible] مردم [illegible] کردی [illegible] این مرد [illegible]
گفت [illegible] مرد [illegible] پس [illegible] مردم [illegible] گفت که [illegible]
[illegible] که [illegible] مردم [illegible]
پس [illegible] بود که [illegible] این [illegible]
[illegible] بود که [illegible] کردند [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] کردند [illegible] آمد [illegible]
گفت [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که [illegible] کردم [illegible]
[illegible] آن [illegible] آمد [illegible] کرد [illegible] که [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] پس [illegible]

میرزند و بدیهای خود را دیگران را بیاد مردم نسبت میدهند و خود را بیگناه میشمارند و در آخرت را ازدم
مرتکب شده اند و در دنیا نیز دشمنان ایشان بسیار اند و پیش کسی را عاقبت میدارد و دنیا را بمعصیت و شکست
میاندازد و دیگران را بجهاد دارند و دیگران میترسانند دیگری میگوید که هر جا بروند و هر چند میرود پس شخصی که بدیهای
آنرا انکار نموده اند و از مواعظ آن اکثر دیده اند و در دوری مذهب و حیرت آنرا نصیحت خواهند کرد و دیگری که
درانست که اگر دیده اند درانست نوشته اند و در روز قیامت اورا مواخذه خواهند نمود زیرا که اکثر دنیا
بیاد ایشان آورده است و دیگران داشته اند و در آنچه از فساد و نیرنگ و بدیهای ایشان بگفت با دیگران گفته اند و
نقصان آن نموده اند و از مواعظ ایشان چند کرده اند تا آخر ما بردند   دنیا و دوری جهنم و جهالت و
احوال است در اینجا نیز چنان نیست که هر قسمی از این دنیا چنانچه ما نقل کردیم از این مذکور شد بلکه آنکه از این
آدمی را از خدا غافل کرده اند و بسبب تحصیل این مرتکب محرمات کرده و با محبت بماند با آن دانسته است که
این سبب در راه خدا آنرا صرف نماید و حصول آخرت را از این دنیا کنند دنیا است و بدبخت است برای کسیکه آنرا
وسیله تحصیل آخرت گرداند و بهترین چیزها است چنانچه خداوند عالم در آیات خود اشاره فرموده که
با اهل دنیا در راه خدا صرف می نمایند و مال را از این میخرند پس آنچه با دنیا است برای تحصیل
سعادت آخرت درجات آنها بد نیست بلکه محبت آنها داشتن و بسبب آن ترک آخرت نمودن بد است
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده که نیکو دوست است دنیا برای تحصیل تقوی
و بر پرهیزکاری و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که فرموده اند که نیکو یاوری است دنیا برای تحصیل آخرت و بسند صحیح منقول است که شخصی خدمت آن حضرت
علیه السلام آمد و عرض نمود که ما طالب دنیا هستیم و دوست میدارم که دنیا رو بما کند حضرت فرمود که
برای چه میخواهی آنرا گفت میخواهم که صرف او در عیال خود نمایم و با آن صله و احسان برادران خود نمایم
و انفاق کنم در راه خدا و بسبب آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمودند که این طلب دنیا نیست
طلب آخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیا است دنیا بی است که آدمی را به آخرت میرساند
و دنیا بی است که ملعون است و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در رسالات بیان کردیم   بمتمتع شدن
از لذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و رفتن بجاها و بهترین نفیس داشتن و جامه نو پوشیدن است و تحقیق آنها
نیز در رسالات گذشت پس آنکه دانستی که دنیا آنها نیست که عوام خلق آنرا دنیا نام میکنند و دنیا را از بی اعتبار
بلکه بر شبه میباشد زیرا که بادشاهی حضرت سلیمان علیه السلام دنیا نبود و عین آخرت است و بس دنیا کار دنیا است
و عمارتی که پیغمبران و اصحاب صاحبان مذهب در عبادت در راه آخرت میکنند و عین دنیا است پس با هم
که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر یک را بدانی پس از دنیا را بگذار و دنیا و عوض را در کنی و آخرت را

براه و دوری که دنیا که از آخرت دور دنیا دوری دنیا دارند پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار معلوم میشود دنیا امریست
مرکب از جمیع امور یکه آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز
که برخلاف این باشد دنیا است پس بسا باشد که با چیزی تجارت کند و غرض او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجان
یا تحصیل ثواب اخروی باشد و این تجارت او عین آخرت باشد و حرکت های عوام او را طالب دنیا
گویند و بسا باشد که شخصی مواظبت عبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض از آن عبادت تحصیل
اعتبار دنیا باشد این عبادت او عین دنیا است و گاه باشد که عابد نظر در ترک دنیا کرده باشد و در کار رضا
باشد و عاجز و ناتوان باشد و باشد که دنیا را بگذارد و در عبادت مطلق رضا نباشد هر کسی از رها و
محبت او دوام هر روز باشد و برای تنبیه دنیا و اسباب آن و مداخلت کند که باشد برای عبادت جمعیت
و گوشه میدارد و بیوسته مشغول بد نفس خود باشد که موجب دوری از خدا گردد و مردم گمان کنند که
من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و عالم که بطرف کلالت است بسا باشد که عالمی
آنرا وسیله دنیای خود ساخته دارد در جمیع امور اینها بدتر باشد و بسا باشد که فقیری که هیچ ندارد باشد
محبت دنیا در دل او از کسی دیگر بیشتر باشد که هیچ نداشته باشد و نشستن با عبادت نداشته باشد پس
معلوم شد که دنیا و آخرت مخصوص بتنهای اموال و طلاب نیست و تا حدی که گفتیم حال است که چنان
کردیم و بسیار معلوم شد که آن قانون را از شریعت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله است پس آنچه از شرع باشد
شود که خدا خواسته و طلبیده و موجب خشنودی او میگردد اگر بترتیب اعمال و حسنات باشد و زند آن آخرت
است هر چند طالب آن و هر چند تجارت باشد و هر چند صحبت و هر چند معاشرت مردم باشد و دنیا بخور است که غیر اینها
باشد و این هر چند قسم است دنیای حرام میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت
الهی میگردد و آن آنچه میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد هر چند در عبادت باشد و هر چند در معاشرت
و هر چند در جمیع احوال در ارتکاب مناصب و غیر آن دنیای مکروه میباشد که مرتکب امری
میشود که از اینها نهی کراهت فرموده و حرام نگردانیده و تحصیل زیاده بر قدر حاجت از اموال و
مساکن و اسباب و ترک حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت
نگردد   دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدن است و غیر آنست
از چیزهایی که نه خدا از آن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده و در اینها نیز غالب
چنان است که تحصیل کمالات و سعادات اخروی است و تقسیم دوم برخی گردد و گاه باشد که از اینها
بنیتهای صحیح خود وسیله عبادات و سعادتها گردانند و بقصد قربت و اطاعت
میسر گردد و عبادت شود و اگر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد

که اگر ترک این عبادات با آنکه مستحبات‌اند [illegible] زهد و ترک دنیا
نام کند و بسبب این معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانکه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که زهد در دنیا آن نیست که مال را ضایع کنی و نه آنکه حلال را بر خود
حرام گردانی بلکه زهد و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد
از اعتماد تو بر خدا و در حدیث امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که زهد در دنیا
آنست که طول امل را کوتاه گردانی و شکر هر نعمتی خدا را بکنی و از محرمات الهی پرهیزی و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد فرمود که آن آنست که محرمات الهی را ترک
نمائی و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب اما
زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس از دنیا بچیزی که او را حاصل شود شاد نمی‌شود
بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمی‌خورد و محزون نمی‌شود و اما صابر پس آرزوی
دنیا در دل او هست و چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع میفرماید از آن برای عاقبت
بدی که از دنیا میداند و بسبب آن دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که
از کجا دنیا را تحصیل نماید از حلال یا از حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا عرضش تلف شود
یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود پس [illegible] دنیا [illegible] و دست
و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسیکه خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول
بکند و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و از ائمه [illegible]
صلوات الله علیهم را تتبع نماید و از احادیث معلوم کند و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و [illegible]
سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع
در آن باب چه تکلیف فرموده آن را بعمل آورد و [illegible] در باب [illegible]
عبادت [illegible] و چون [illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

فصل سیم در امر بمسابقت کردن بسوی ایمان و اعمال صالحه [illegible] بسند معتبر
روایت کرده است که ابو عمرو زبیری از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا ایمان را درجات و منزلتها هست که بسبب آنها مؤمنان نزد
حق تعالی زیاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انقدر که جمیع دنیا و آنچه در اوست در جنب آنها ... [illegible] ... که مومن را در بهشت [illegible]

پس او در دنیا برادر مومن ... [illegible] ... و هر که [illegible]

که آبرو [illegible] ... بسوال کردن [illegible] ... در بهشت و جمیع ... [illegible]

[illegible] ... این مثال [illegible]

[illegible] ... هر چند [illegible] ... میکند [illegible]

و [illegible] ... **ع** ... حدیث که در حدیث دیگر مذکور شد ... [illegible]

مذکور نیست ... [illegible] ... در بهشت ... [illegible]

است **ق** ... [illegible] ... که ایمان آورده اند ... [illegible] **حا**

[illegible] ... که بهشت و دوزخ ... [illegible] ... متکلمین را

اعتقاد [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بهشت [illegible]

[illegible] ... قرآن مجید [illegible] **حا**

ع ... [illegible] ... این باب ... [illegible]

حوا ... [illegible] ... **ع** ... [illegible]

[illegible] **صل** ... [illegible]

صل ... [illegible] **صل** ... [illegible] **صل** ... [illegible]

[illegible] ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... **جامع** ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **صل** ... [illegible]

[illegible] **صل** ... [illegible] **ع** ... [illegible]

[illegible] **صل** ... [illegible] **صل** ... [illegible]

[illegible] ... دنیا [illegible] **ع** ... [illegible]

[illegible]

ع ... [illegible]

دارع شود

دارع شود [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ع** ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت امیرالمومنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **صل** ... [illegible]

[illegible]

[illegible] **ع** ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ... امور ... آدم و لیعلم الله من ینصره [illegible] هلاک کردن هر که اراده نماید

که هلاک او را ... غالب بر هرچه اراده نماید صحل [illegible] امر کرده است ایشان را [illegible]

[illegible]

در دلهای آنها که پیروی او کردند ... مهربانی و رحم ... و رهبانیتی که از نزد خود احداث کردند

صحل [illegible] انقطاع از مردم است منسوب است به رهبان [illegible]

[illegible] ... در کتاب ... [illegible]

[illegible] فرض نکرده بودیم رهبانیت را بر ایشان

مع [illegible] صحل [illegible] ابتداع نموده بودند برای طلب خشنودی خدا

صحل پس رعایت نکردند همه ایشان مع رهبانیت را با مراعات او را [illegible]

[illegible]

چند لحظه بطول میآید فائده اول ع در پنجاه کلمه رهبانیت در این امت نمیباشد و رهبانیت خشیت از خدا بودن در این امت
مدت ثبت دیگر رهبانیت در این امت نمیباشد زنان و خواندن حیات یعنی بودن از مردان ذکر مطلوبات و مشروبات
لذیذه و معیشت فاخره در مدت حضرت مسیح اگر اینها معدوح بوده است دهر را تغیر میکرده اند در زمانها و کوهها جاها
مرتفعه آمده و رخنها ترش و کنده می پوشیده اند و دست بچهره بر خلاف اینها جاری گردیده در رهبانیت مردم
است و نکاح کردن زنان و کسب و تهیه سنت موکده است چنانکه ابا نموده در کتاب نکاح نسبت مجرد از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت است که روایت کرد زن عثمان بن مظعون گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرد دارد و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نخواند مرد را پس شد و حضرت نماز عثمان بن مظعون آمد و گفت
که او نماز میکند چون خارج شد حضرت فرمود که این عثمان خدا مرا از رهبانیت نفرستاده است بلکه مرا بدین حنیفیه سهله
من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر سنت اسلام شیخ باشد که فضیلت من عمل
نماید و از جمله سنتهای من نکاح زنان است و البته بخواهد دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از امیر حضرت
صلی الله علیه و آله نماز ام سلمه در آمد و دید زن خوشبو نشسته بود فرمود که مگر زن اموال آمده است ام سلمه گفت بلکه نیت
ارشو مرا قصد دارد و پس آنرا بیرون آمده گفت بدرد و درم خواهد تو باد شو هرم این را در من خواهد حضرت فرمود که دیگر امر
خوشبو کردن در نیت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت هرگز خوشبو خوشبو کردم خواهد اخوشبو کردم نخواهد حضرت
فرمود که اگر میدانست که نزد یک تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دور نمیکرد و پرسید که چه ثواب دارد است فرمود
که چون زن بتو مرکند و دلک او را امر میکند و بمزبله کسر است که تغیر کشیده بن در راه خدا جهاد میکند و چون مشغول جماع
هر سو دکی بان از دو میریزد و چنانچه مرگ از زنان بمیرد و چون عمد مرکند از جمیع کی بان پرون آید و البته مجرد
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که زنان گذشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد دیگر از آن
گفت که شوهرم گوشت نمی خورد و دیگری گفت که شوهرم بوی خوش نمیخورد و دیگری گفت که شوهرم من با
نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز بیرون آمده و ردای مبارک را از غضب میزد چون مرگشت منبر رفته و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چه چیز باعث شده است که بعضی از امت من گوشت نمی خورد و نه
بوی خوش می پوشد و نزد زنان خود نمیرود بدرستیکه من گوشت مرغ دوست میدارم و بوی خوش می پوشم و نزد زنان میروم
پس هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله چیزهای مجرد است حیث زنان و فرمود که
گمان مدارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده کرده و بمکه محبت او بزنان چیزی میشود و البته صحیح از ابراهیم صهبان عبد الحمید
منقول است که ملکی با اسمی نجوم متعدد شد و ترک زنان و بوس عرس دهد و عبادت کند و در دیر باب علی الدوام
گذشت حضرت صادق علیه السلام نوشته که او مرک و زنان پس هر دانست که ع صحیح از حضرت صادق علیه السلام
نماز من فرمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبر است عطر او شیو کردن و مسواک زدن و با
زن بسیار آزار کردن و بسیار عمل کردن و با بسیار مجرد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در رکعت نماز که آن خدا

کنیه بسیار است با شما را بکنیه نماز کرد خوب کنیه دارد و مرد که مرد زن کنیه نصف دین خود را نظاهر میکند در حضرت رسول صلی الله
روایت فرمود که بهترین مردان شما کنیه دارند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی نزد پدرم آمد پدرم از او پرسید که آیا مردان
دارای کنیت نه پدرم فرمود که دوست ندارم که دوست ندارم که دنیا و ما فیها از من فوت میکنید پدران کجا اند پس فرمود که در رکعت
نماز که کنند امر میکند بهترین آن عبادت خوب که شما بجا میآورید و نیاورده اند و در نماز دوم پس پدرم تبسم نمود و
گفت یا زرارة بخواه و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهشم زنان نیست که باعث زیادتی روزی شما است و در
حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهشم زنان نیست که باعث زیادتی روزی شما است و در
کارنیست و در حدیث دیگر روایت کرده است که پیرمرد از علیین بن مظعون فوت شد و زنان و دختران و خویشان او گریه میکردند
و زار زار میگریستند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر کی از شما بعد از من میمیرد بر من آسانتر است از مصیبت
رهبانیت نوشته است در رهبانیت امت جهاد در راه خدا است ع صحیح دوم ع در پنجاه اقوال از حضرت صادق علیه السلام
از احادیث متواتره ظاهر میشود اخبار این امت محمدی صلی الله علیه و آله چنانچه احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب
آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام و احادیث متواتره حاکی است که در این امت
رهبانیت نیست و هیچ یک از ایشان رهبانیت نکرده اند و احادیث متواتره حاکی است که در این امت رهبانیت نیست و هیچ یک از ایشان رهبانیت نکرده اند
و احادیث متواتره حاکی است که در این امت رهبانیت نیست و هیچ یک از ایشان رهبانیت نکرده اند

و مرویست که هر که زیارت برادر مؤمن خود نماید برای خدا [illegible] خداوند بر او هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند
که خوش حال تو [illegible] روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که حضرت رسول [illegible] فرمود که هر کس [illegible] دوستان [illegible] علیه السلام [illegible] ایشان
از جانب [illegible] خداوند عظیم [illegible] در عبادت [illegible]
[illegible] عداوت کنند [illegible] عداوت ایشان
و محبت و دشمنی ایشان [illegible] امر تشیع می شود [illegible] خدا رحم کند بنده را که [illegible]
[illegible] برادر [illegible] خدا دوستی [illegible] کنند
کنند و یکدیگر را [illegible] در امر دین [illegible] و در حدیث دیگر فرمود که
در حاجت برادر مؤمن [illegible] بهتر است از [illegible] ع
بسم الله [illegible] احادیث متواتره وارد شده است مع و چنانچه در جلد دیگر گفته شد ع
علاوه بر آنکه عزلت موجب محرومی از فضایل است [illegible] عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از
بدان خلق است [illegible] معاشرت ایشان موجب [illegible] معاشرت [illegible]
و هدایت [illegible] است [illegible] عبادت است [illegible] در میان مردم [illegible]
معاشرتی که مذموم است [illegible] معاشرت خلق [illegible] دنیا [illegible] ایشان است و [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible] عزلت [illegible]
[illegible] معاشرت دارد [illegible]
[illegible] در میان [illegible] معاشرت
[illegible] معاشرت [illegible] هدایت [illegible]
آن [illegible] حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible] که مردم [illegible] با ایشان مصاحبت کند [illegible]
[illegible] عزلت است [illegible]
[illegible] امور [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] صفات [illegible]
اکثر صفات ذمیمه [illegible] در میان مردم [illegible] که اکثر صفات
ذمیمه را [illegible] میان مردم [illegible] حضرت ساخت جمع
[illegible] قیامت [illegible]
مردم توجه می کند که این [illegible] در میان مردم [illegible]
[illegible] که با او رسیده است [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] و این قسم [illegible] و قسم چنین [illegible]
[illegible] که عبادت [illegible] که عبادت [illegible] شده است [illegible]
[illegible] که مردم [illegible]
که این [illegible] عبادت [illegible] عالم [illegible]
کنند و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] معاشرت [illegible]
این فایده دارد که معاشرت مردم [illegible] ایشان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] معاشرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] ع در باب [illegible] دنیا [illegible] ع شرح خاتمه در بیان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در ابواب [illegible] بیان کردیم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] عبادت
[illegible] مردم که
[illegible] عقول [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] از راه مؤمنان
[illegible] ع [illegible] ایمان و [illegible] شده اتمام
کتاب [illegible]
فصل [illegible]
[illegible] که مراد [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان است مع [illegible] نور [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] فصل [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] روایت [illegible]

بنا مرگذارد و قدام مرگذد و هم چنین اگر چیزی شود در انظار و در جماعت و هر جا که کفاره دهد و شود لا
ع اگر کفاره دهنده بنده یا بیگانه پدر و پدر مرگرد ع الاقرب پیش از انکه تمام کند
فصل بجماعت پس اگر از دو نه سهم عاجز شود و نیست پدر و پسر یا مسکین یا مانند او نیز
پس شصت مسکین اطعام کردن فصل بقدری که سیر شوند یا هر مسکین یک مد دادن
ل مشهور آنست که هر یک آنقدر طعام بخورانند که سیر شود و بهتر آنست که نان خورش یا نان هم کنند مانند خرما یا
گوشت یا شیر که دلیر کننده اند که میباید چاشت و شام هر دو وجه مسکین بخورانند آنقدر که سیر شود و واجب است
اگر چه اندک آنست که یک وقت انکفاف تواند نمود و اگر دو وعده طعام را بمسکین سیر تواند داد و در مصدار این خلاف است
بعضی گفته اند و بیع هر دو واجب است و بهتر آنست که با آن نان خورش نیز هر دو وعده بدهد بیع واجب دانسته اند
در طعام دادن کودک و بزرگ تفاوت نمیکند و واجب آنست که حصه کودک را بولی شیر خشک بدهد و اگر طعام
هر دو وعده طعام را بصغیر دیگری را هم توانند فهم کرد و اگر دو طفل را بایکدیگر حساب کنند احوط آنست و در یک کفاره
دو حصه بیک مسکین نمیتوان داد مگر که معتاد نباشد و احوط آنست که تا ممکن شیخ نخورد و پرش ان
پس ریزش ان بدهد که مسکین نیاورد و عادت شیخ و مرد چاریک صاع است و صاع یکمن نیز و چهار و مصنف در تحریر
جا بر مشهور رفته و این در اخبار ضعیف است و در تقدیر صاع و عدد احوط آنست که کمتر از دو مد ننهم حرشاه تقریبا
ل و اگر نتواند استغفار میکند ل بعضی گفته اند که تا کفاره مد هر دو طرف ان مواد فضل نمیشود و هر چند عاجز شود
و اگر بعد از عجز و استغفار بکفاره قدرت بهم رساند و احوط آنست که باز کفاره را بجا آورد
فصل
فرض کرده شد این را خدا تا تصدیق کنند و ایمان آورند بر یگانگی او و در قبول شرایع او و ترک عبادت جایت غیر
ع و این بر کل عقلا بست و ارکان ایمان و اگر خلق بست ترک این خصلت کرده شده اند و بیان بتاجیل مذکور شد
ع و دیگر عبد الرحمن از حضرت امام جعفر باقر صادق علیه السلام روایت کرده است که خدای هیچ امری را اگر است بان قائم نشد
مگر داشته است بر بنگه در قرآن ذکر کرده است صفت ریش چنان فرموده و در خبر است هر چیز اندازه مقرر فرموده و هر
چیز مقرر فرموده و در خبر است هر گیر که اندازه بدر رود صدر مقرر شده است این احکام ما گوید
حدود و حقوق خدا است فصل جایز نیست قصد از آنها ع بسند صحیح از حلبی روایت کرده است
که از حضرت صادق جعفر پرسیدم که چه چیز است گمرچیز که آدمیان کافر میشود فرمود که دیگر بیغمبر و دروغ است
چه انکه دیگر که باور دارد بر بیغمبر حرام میکند دوست دارد و هر که مخالف او کند از دوزخیان خواهد بود بسند صحیح ع
از ابو البرج شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که از دو خبر که بنده را از ایمان بیرون میکند
کدام است فرمود که هر دو اثر مخالف صواب میشود و بر اسلام باقی میماند و اسند صحیح دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که از
حضرت پرسیدم که چه چیز است گمرچیز که آدمیان کافر میشود حضرت لمحه از زمین برداشتند و فرمودند که
است که این لمحه را نمیداند که هست و خبر است بعضی حرام بر خلاف حق یا گفتن قرار دادن هر چیز این امر است و بعضی
جواب از انکه مخالف او نشاید این امور و شمردن مخالفان خود این باطل نمیشود پس از ان خبر است و یا دشمن کردن

در مذمت بدعت و مدح پیروان است ترجمه و نظم عوام است بعضی عصمت دوازده است دو فصل است فصل اول در وعید صاحب بدعت اگر دانند روی دل مردم از ایشان بصور حضرت رسالت و بیان وجوب تعظیم و توقیر و آداب معاشرت حضرت به صلح ادعیه و آله علیه و آله ع بلکه بدعت عبارت از آنست که کسی امری در دین عوام کند که خدا عوام کرده یا امری را که خدا عدل کرده ظلم عوام کند یا امری را که خدا حرام کرده شرع عوام کند یا امری را که خدا واجب کرده شرع عوام کند یا امری را که خدا مستحب قرار داده خدا که خدا مستحب قرار نداده و شرع اگرچه بظاهر یک چیز باشد شک نیست که خدا از خود عمد وقت مستحب اگر کسی بنا عمد نماز نکند که چون عمد وقت سنت است این یک فضیلت از آنست و ثواب دارد و اگر در وقت نماز در وقت غروب آفتاب بیاورد بصورت آنکه در خصوص آن وقت خدا این نماز را در این طبیعه است بدعت می شود و حرام است چنانچه عمر گفته در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت که در وقت مخصوص سنت و باین جهت بدعت و حرام شده و اما صلوات ائمه علیهم السلام غیر دوازده نمود و سهم چون اگر کسی نماز ریخ را ترک کند یک سلام کند چون جهت در نماز شش چیز نیافته بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر یک دور که چهار رکعت دارد که چهار رکعت حرام است و هم چنین کسی که علیه السلام آله را بعد وقت کفتن سنت است و چنین اوکاری است اگر کسی چنین قرار دهد که خدا از نماز صبح هزار رکعت یا بیشتر

وخصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند یا نحو قرار دهد دارای خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین است از معاصر و جهنم را شیعه اثنی عشریه باین بوده است که شیعه بقرون و ائمه خود عمل می نموده اند و شیعیان چون از مبانی ایشان می دانستند بودند بعضها بر تخفیف فقط بدعتها در دین می کرده و باین عمل می نموده اند و ائمه صلوات الله علیهم ایشان را باین مذمت می فرمودند چنانکه کلینی و غیر او بسند های صحیحه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که هر چیز که مردم را بر معصیت است و مبغوض است و باشش بصورتش است و کفر نیز بصورتش است و از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که چه چیز خدا را بیشتر مبغوض می شود که در بیشتر بدعت در دین کنند و صاحب بدعت بماند که هر کس بدعتی در دین نگذارد هلاک می شود و هر که رد بدعت چیزی را می نماید ثواب آن را یک کند که گواه می شود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که خوش آید مردم را بمعاصی خدا پس خدا را عبادت کرده است بگذرد که نمیداند و دین خدا را مسخره نکرده است بدان که خدا داند و هر که چنین کند با خدا مضاده کرده است و خدا و معارض خدا شده است که حلال حرام را پیش خود قرار داده است

اصل بدانکه آنها که معاندات دشمنی می کنند با خدا و رسول او و اهل را عادت داده است که هریک از شما و باین و فهمند در حدیث غیر آن حدیث که مضاد و یکدیگر و رفع است و ران ع و مشاید که مراد از عادی قرار داده مضاده و معارضه در رفع حدود و شرع خانچه **اصل** اند تفسیر کرده اند که غیر آنها که رفع می کنند حدود و غیر خود و خدا و رسول و بقصد بر تخفیف چیزها در دین می کنند

حوارد و بدعتها رد و دیدک شده اند همچنانکه کفار اهم سابقه را گمان این بوده که چیزی را حرام می کنند و امضا و او چیزها را دلیل می کند و قصد چیزها را معروف ابدا و مستحق عذاب می دانند و ان حرام است و او چیزها علیهم السلام ناقیامت بر ایشان حرام می گذاشتند و دیگر اینها رشته را تا نزدیک می دانند با قطع نظر از کرامت ابدا و آخرت ع کجا و ع

فصل بسته بخبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ع هر که بیرد نزد صاحب بدعت او را تعظیم نامه بسر کرده است در خواهد بهدم و فرمود که خدا بغض می کند صاحب بدعت را قبول نمی کند کفاره یا رسول الله چرا آنرا او مقصل نیست فرمود که نه اگر که در دل او بخت از بدعت جا کرده است

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که شخص بود در زمان سابق طلب ذنب از حلال کرد بدشش نیامد از حرام طلب کرد او را در آتش دید پس شیطان نزد او آمد او را دیده که هر خواهر تو را یک ضربت حلال کم که اگر او را بکشی ذنب تو بسیار شود و جمیع گناهان تو شوند گفت آری بشرطان گفت که دیگر حیث زکن و مردم را بصورت پس او چنین کرد حسنی او را بشارت داد و بهشت گفت که ما بهشت نیستیم ربنا بعد از مدتها بگذرد خدا که چه کار بود که کردم و بعد از مدتها کردم و مردم را گواه کردم تو بر من مقبول نخواهد شد تا اقرار کرده ام نم نزد هر یک که می آمد و می گفت که دین من بدعت بود و باطل بود بر گواه بدعت عذاب می کشند که در روز حشر می کشند و می نوشند و الف تنگ بجز نشانه در دین و بچک می کشند عذاب دیگر که ایشان را بیکدیگر می زنند و در آخر در کران افتاده است و بر شان را بر بچکی نیست و بر شان قرار داده که ایشان گفتم تا عذاب بر شان را بیفزایند پس خدا و می فرمود و حشر کرد که در زمان بود که کجا یان صاحب بدعت که پیرو

و حلال خود و هم سوگند که اگر ان قدر مرا بخوانند که بند بند از هم جدا شود دعای تو را مستجاب نکنم و توبه تو را قبول
نکنم تا زنده کنی انها را که بدین تو مرده اند و در ایشان دین مرا کرده اند [illegible] تخفیف که قرار داده ام

ایات بسیار است در اصل که دلالت دارند بر صدق رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ع کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بان محتاج باشند نگذاشته است مگر انکه در قرآن فرستاده و از برای
هر امری حدی بیان نموده مع [illegible] باید اندیشید که در عهد این فصل [illegible] شد و ابن بابویه از حضرت [illegible]
علیه السلام روایت کرده که بهترین اعمال نزد حق تعالی انست که در ان عمل سنت بعمل کنند [illegible] اگرچه اندک باشد و ابن بابویه از
حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار نیکو نمی‌آید مگر انکه با کردار
نیک باشد و گفتن و کردن هر دو فایده ندارد تا با نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت هیچ فایده ندارد تا انکه
موافق سنت و طریقه پیغمبر باشد و منقولست که چون ابلیس سجده حضرت آدم را ننمود و حق تعالی عتاب فرمود گفت خداوندا
مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی کنم که هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسل نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا
احتیاج بعبادت تو نیست از ان راهی که من میخواهم عبادت من نما [illegible] و هیچ [illegible] متحیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible] بمتابعت سنت من
که عمل قلیل که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیار که در بدعت کنند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم
و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را [illegible] و بعضی احادیث که
در بدعت [illegible] در باب [illegible] ذکر کردیم حا و آنچه مشهور از علمای [illegible] است که بدعت
بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است [illegible] میشود که [illegible]
دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعت است [illegible]
[illegible] بدعت و شریعت [illegible]
که [illegible] بدعت [illegible] سنت [illegible]
[illegible]
است [illegible] بدعت [illegible] پنج قسم منقسم کرده اند [illegible]
حرمت حا که [illegible] بدعتها [illegible]
که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل را بجماعت بجا آورند [illegible] بدعت بودن ان انست که خود
اعتراف بان کرد چنانچه صاحب [illegible] روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه مبارک
رمضان و دید که [illegible] مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة [illegible] بود که [illegible] و در صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان
چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان [illegible]
[illegible]

[illegible] میکرد و پس چهار رکعت دیگر میکرد [illegible] پس سه رکعت [illegible] و من گفتم یا رسول الله
پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده‌های من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم
روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که با نافله صبح [illegible]
[illegible] و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در ان حجره نماز کند پس مردم آمدند که با حضرت اقتدا
کنند حضرت برگشت [illegible] شب دیگر چون [illegible] ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است [illegible]
[illegible] حضرت غضبناک شد [illegible] در این امور مبالغه میکنید [illegible] بر شما
واجب شود [illegible] ایها الناس در خانه‌های خود [illegible] که بهترین نماز انست که ادمی در خانه
بکند مگر نماز واجب که با جماعت کردن بهتر است و ابن بابویه [illegible] روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه
رمضان [illegible] حضرت [illegible] تا انکه جماعتی شدیم [illegible] که [illegible]
[illegible] داخل خانه شد و مشغول نماز شد [illegible]
در مسجد [illegible] و در این باب احادیث بسیار [illegible] روایت کرده اند [illegible] ظاهر میشود که آنحضرت
رسول صلی الله علیه و آله در ماه رمضان [illegible] نافله میکرد [illegible] که [illegible]
شود پس [illegible] مقرر کردند و بجماعت [illegible] کردند و سنت مؤکده دانستند معلوم است که
بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی
در آتش است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطبه میفرمود
که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد صلی الله علیه و آله و بدترین امور انها است که تازه
بهم میرسند و هر بدعتی ضلالت است و [illegible] مسلم روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر که سنت مرا نخواهد
از من نیست [illegible] چه سبب دارد [illegible] که من میکنم [illegible]
[illegible] و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده
است که [illegible] امور که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است حا
دوم انکه [illegible] را بدعت کرد [illegible] احوال مردم کنند مع چنانچه در تفسیر
بیان شد حا سیم [illegible] رجوع [illegible] حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و ابوبکر [illegible] در جامع الاصول از صحیح
ابو داود [illegible] روایت کرده است از ابن عباس [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible]
چهارم انست که [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

وعده او به مقصد بود هیچ‌وقت خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت آن را خراب کردند و در موضعی که الحال در
آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد مقام را برگردانید بجایی که در زمان حضرت ابراهیم
علیه السلام در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و حج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در جاهلیت
در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آن را برداشته ام و نگاه داشته ام عمر اندازه را طلبید و مقام
جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت مع چنانچه از اخبار
دیگر ظاهر می‌شود دوازدهم معاندت با حضرت رسالت آنکه عمر و ابوبکر معاً گفتند که سنت الهی را ترک می‌کردند و
کفر و بدعت کفر و جاهلیت را جا کنند پنجم آنکه جمیع حروب رسول و حضرت امیر علیهما السلام شبیه بودند که موالی و نقباء
از عجم خواهند بود با عجم عداوت می‌کرد و احکام مسلمانان بر ایشان جاری می‌کرد و مقرر کرد که قریش غیر از عرب
و عجم نکاح نخواهند و عرب از عجم نگیرند و قریش از عرب و عرب از عجم زن نخواهند پس عرب را نسبت به قریش
و عجم را نسبت به عرب به منزله عبید و نصاری قرار داده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه کفو یکدیگرند
در جامع الاصول از موطأ مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را عجم ببرند مگر کسی که در
میان عرب متولد شده باشد و این مخالف صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته
که در میراث عول و تعصیب را قرار داده و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طول دارد که مناسب این رساله
نیست ششم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطأ روایت
کرده است هفتم آنست که بیت المال و غنایم را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان ابوبکر
بالسویه قسمت می‌کردند عمر از برای هر یک از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده قرار داده عایشه را سالی دوازده
هزار درهم می‌داد و سایر زوجات را ده هزار درهم و تمت اهل بدر را از مهاجرین پنج هزار درهم و از انصار
چهار هزار درهم قرار داده و همچنین بر مردم را تفاوت میداد مع و این بدعت او نیز در موضع دیگر مفصلاً
گذشت حاصل مترجم گوید که ازکیکت دیگر می‌داند که تشیعان که در اسلام هم رسیده و ظلمهایی که بر اهل بیت رسالت
علیهم السلام واقع شده همه از بدعتهای این منافق شد مع چنانچه سابقاً دانستی دارد مدارکی
است عذاب و ولایت کننده حاصل که برطرف سازد عزت ایشان را و برد کبر ایشان را
در آنها و رسی که مبعوث گردانید خدا ایشان را حاصل همه ایشان مراد که جا را واگذارد و یا مراد آنست اگر ملکی یکی جمع شوند
پس خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند حاصل یعنی در روز قیامت و رسوا کند ایشان را
بجهت تقریر و تأکید عذاب ایشان حاصل احاطه کرده است علم خدا بعد د اعمال ایشان که چیزی از علم او
از او پنهان نیست حاصل و فراموش کرده باشند ایشان آن را بجهت کثرت آنست یا تهاون نمودن ایشان
بآن حاصل خدا بر هر چیزی گواهست که هیچ چیز از علم او غایب نباشد مع عالم است بهر چیز
و همه چیز را احاطه کرده است دو ازل از ازل علم داشت بهمه آنچه در ابد آمده و آمده است نمی‌بینی که خدا
می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است نمی‌باشد هیچ راز گفتنی یا آنکه هیچ سه کس با او گویند

حاصل مگر آنکه خدا چهارم ایشان است در راز گفتن زیرا که او شریک ایشان است در اطلاع و علم بر آنچه
راز می‌گویند عالم باین راز همان ایشان است خفی نباشد بلکه خدا نیز عالم است بر راز ایشان و ایشان با او چهار کس باشند
در اطلاع بر آن راز و حاضر و عالم است باین حاصل و هیچ راز گفتنی پنج کس با هیچ راز گویان پنهان نباشند
مگر که خدا ششم آن پنج است در عالم باین رازی که در میان دارند جامع جوامع گوید که مقتضای
مقام این بود که بگوید بدان دلیل که آن هر خامسهم پس که این دو عدد است در مع بگیرد
کمتر از عدد پنج که چهار است و دیگری عدد سه که یک عدد است مع و نه بیشتر از پنج
مگر که خدا شارکت دارد با ایشان در عالمیت بآن رازی که در میان دارند حاصل می‌داند آنچه جاری می‌شود
در میان ایشان در هر جا که باشند خ زیرا که علم او بایشان ملکه نیست تا بحسب امکنه تفاوت
داشته باشد ع مکان ندارد و در عرش و کرسی نیست بلکه در همه جا هست و در هیچ جا نیست باین معنی که علم و
قدرتش همه چیز احاطه کرده و لیکن حقیقت کنه ذات او مخفی است از همه چیز شبیه که او را دیده و علم دارد که هرجا و هرگز
پیدا شد را تصور کنی منفصل گردد و هر چه تصور کنند غلط کرده است مع از آنکه از آنچه در این آیه مذکور است که خدا
چهارم و ششم است مراد آنست که با ایشان معیت دارد با آنچه در میان ایشان است و خدا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که خدا را مکانی و اماکن
دشمنان منقول است که و دیگر آنکه این مستلزم تشبیه حقیقت است بجز خدا جسمیت ثابت از آنکه چشمان اثبات خدا رفته شد دفع باب تهم
که آنچه ممنوع است که کسی گوید که خدا چهارم یا ششم است و مراد کند او را از حیث الذات با دیگری از صنف او
بعدد در آورد چه این دلالت دارد بر آنکه خدا یکی است که از چهارمین او است در این کفر است بلکه کسی گوید که خدا ثالث ثلثه
از افراد یک جنس همین که می‌گویند که سه در او یکی است از افراد ایشان در این کفر است و شبیه است که مراد خدا شریک در وجود است
اثبات می‌نماید و در آیه همچنین این دو معنی مراد نیست بلکه آنچه مراد است آنست که خدا چهارم ایشان است از روی علم و
احاطه نه بحسب الذات و این دلالت می‌کند بر آنکه عالم به کیفیت و معیت است باین طور که او چهارم ایشان است و از غیر
اللذم لعنه الله باین با آنکه گمراه شده اند در جا ابراهیم روایت است در جا بدیر از ده شده است چنانچه حاصل بلفظ از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که یعنی با حفظ و علم چهارم و ششم ایشان است و با ایشان است در همه جا نه بالذات زیرا که اوامکان محدود کرد
کرد و از او پس این مشارکت و معیت بالذات نفی لازم می‌آید که ذات حق محدود شود مکان و محدود بود از جمله وارد
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند از خدا که او در کجا است او جواب داد
معلوم این آیه را بالذات و بجسم بیست دونفر حضرت علیه السلام با آنکه خدا چهارم است و ششم پنج است از جهت آنکه با علم
کردن او بحال ایشان و علم نمودن بر ایشان و دانستن او آنچه در میان یکدیگر راز می‌گویند و حضور بودن او نزد ایشان
راز می‌گویند با یکدیگر می‌گویند یا آنکه گوید او بکار از ایشان دور بعد او ایشان بمنزلت مقدسی خود زیرا که این معنی مستلزم محدود
و دو آیه است مع بدانکه این آخر سوره مستقیم و مستقیم تصرف خدا از تقدیر و تقویم دیگر سؤال مکرر نزدیک بابن سؤال و جواب داد
مرحوم شاه صبح الله در سوره حج خواندیم ایشان دیدم پس تکلف از این فائده کرده تعلیم را نمی‌کنیم
پس خبر می‌دهد خدا ایشان را در روز قیامت با عمل ایشان حاصل تا مستحق گردند جزا را از استحقاق مقرر ایشان بود دانند

بدرستیکه خدا بهمه چیز دانا است اصل هیچ پوشیده نیست بر او پنهان نیست کمی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که این آیه در شان فلان و فلان و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی
ابو حذیفه و مغیرة بن شعبه نازل شد از آنجا که ایشان نامه در میان خود نوشتند و عهد و پیمان با یکدیگر کردند که اگر محمد
صلی الله علیه و آله از دنیا برود نگذارند که خلافت در بنی هاشم باشد [illegible] روایت کرده است جامع جوامع
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بروانش می‌نماید [illegible] که مردم را [illegible]
[illegible] سلام [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]
[illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] سلام [illegible]
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سلام کردن سنت است و جواب [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون کسی سلام کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است [illegible]
علیه السلام منقول است [illegible]
[illegible] و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقل کند و برو [illegible] و در حدیث صحیح وارد شده است که سلام کردن بر کسی که شطرنج بازی کند گناه و کراهت دارد
همچنین نهی وارد شده است از سلام کردن بر کسی که شراب خورده و در حدیث که از جمعی منقول است [illegible] سلام کردن
بر ایشان تعلیق نمیدارد و بر کسی که از روی حرمت [illegible] در حق بودن کند و ایشان سلام بر ایشان نباید کرد
و در که چهار کس [illegible] وارد شده است که بر همه کس سلام کردن خوب است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که بخیل کسی است از حق [illegible] که بخیل است به سلام کردن که [illegible] در ثواب [illegible]
خواهد بود [illegible] که پیش تر [illegible] خواهد بود [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که کوچک بر بزرگ سلام میکند و جماعت کمتر بر جماعت بیشتر سلام میکند و کسی که [illegible] بر کسی که نشسته است سلام
میکند و جماعت کمتر بر جماعت بیشتر سلام میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که سواره بر پیاده سلام کند و [illegible] سوار
و سوار سلام کند [illegible] سوار بر [illegible] سلام کند و ایستاده بر نشسته سلام کند و در چند حدیث معتبر از آن حضرت منقول
است که چون جماعتی بر جماعتی بگذرند یکی از ایشان که سلام کند از دیگران مجزی است و در حدیث حسن از آن حضرت منقول
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان سلام میکردند و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر زنان
سلام میکردند و کراهت داشتند از سلام کردن بر زنان جوان و میفرمودند که میترسم که خوش آید آواز او
[illegible] و بیشتر داخل شود [illegible] سلام کردن [illegible] و [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] اینها معصوم [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ابتدا [illegible] کتاب [illegible]
یهود و نصاری و مجوس را به سلام و چون ایشان سلام گویند بگویند علیکم و در روایت دیگر فرمود که چون یهود و نصاری
با تو [illegible] سلام کنند بگو علیک [illegible] که چون حوا [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] است که در بیرون خانه سه مرتبه سلام کنند اگر جواب سلام بشنوند داخل شوند و اگر نه برگردند
و جواب این سلام واجب نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است در اول
مرتبه میشنوند و در مرتبه دوم حذر میکنند و در مرتبه سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر نه جواب نمیدهند [illegible]
[illegible] و حق تعالی فرموده است که داخل مشوید در خانه غیر خانهای خود تا استیناس کنید و سلام بر
اهلش کنید حضرت صادق علیه السلام فرمود که استیناس [illegible] زدن و سلام کردن است که ایشان با خبر شوند
چنانچه در سوره نور مذکور است و منقول است [illegible] در سوره نساء
مذکور است نیست [illegible] اصل زیرا که شیطان [illegible]
آن را باعث [illegible] تا اندوهگین گرداند مؤمنان را اصل [illegible]
الله ولیس [illegible] و نیست اصل شیطان [illegible]
و سبب [illegible] است که [illegible] وارد [illegible]
بلکه [illegible] چنانچه [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] اصل [illegible]

م ۲ چیزی از خود [illegible] و بقدر خدا [illegible] و اصل [illegible]
و بر خدا پس باید که توکل کنند مؤمنان اصل و بر او [illegible] خوانند
اصل [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
انما النجوی من الشیطان که مراد از شیطان [illegible] مراد است [illegible] و در حدیث صحیح از حضرت
صادق علیه السلام و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام اصل و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اصل منقول است که چون سه نفر در مجلسی باشند دو نفر [illegible] با یکدیگر نجوی نکنند که موجب اندوه [illegible]
[illegible] دیگر است اصل و در مجمع البیان مذکور است که [illegible] تفسیر گفته اند که مراد [illegible]
که آدمی آنها را در خواب می بیند و از این جهت محزون میباشد اصل [illegible] از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که [illegible] فاطمه علیها السلام در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را [illegible] و از مدینه بیرون بردند و چون از باغهای مدینه گذشتند در راه ایشان [illegible]
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] از جانب راست [illegible] در موضعی که در آنجا آمد
و در خرمای [illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ذبح کرده [illegible]
[illegible] که آن [illegible] را ذبح کردند [illegible] تناول نمودند همه مردند پس فاطمه از خواب بیدار شد
گریان و ترسان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از این خواب مطلع نکرد و چون صبح شد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله [illegible] آورد و سوار کرد فاطمه را و امر کرد امیرالمؤمنین را که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام را از مدینه بیرون آورد و چون از باغهای مدینه بیرون رفتند در راه ایشان [illegible] و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بجانب راست میل فرمود چنانچه فاطمه در خواب دیده بود [illegible] ذبح کردند
و بریان کردند پس چون خواستند که تناول کنند حضرت فاطمه برخاست [illegible] از ترس آنچه
در خواب دیده بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] گریه [illegible]
که [illegible] گفت یا رسول الله چنین خوابی دیده بودم [illegible] در خواب دیده بودم [illegible]
[illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و پس جبرئیل [illegible]
که [illegible] گویند [illegible] مؤمنان می آید [illegible]
[illegible] پس جبرئیل [illegible] حضرت آورد و پس حضرت [illegible]
[illegible] که این خواب را فاطمه [illegible] پس حضرت سه مرتبه آب دهن [illegible]
[illegible] پس جبرئیل گفت بگو یا محمد هر گاه [illegible] در خواب [illegible]
مؤمنان چنین خوابی [illegible]

[illegible] در سوره [illegible]

آب دهن بر بیمار زد و چنان خفته آن خواب که دیده است با وی بگفت پس گفت اکنون تو را شفا

و در روایت معتبر دیگر از حضرت منقول است که چون خواب بر ایشان پیچیده و بیدار شود بگوید

پس بعد از خواب چپ خود بر راست آب دهن بیمار را دوم در روایت دیگر وارد شده

است که شیخ با حضرت شکایت کرد که دختر دارم در خواب و در بیداری مرتب میشود گاهی قصدش کنم و در

روایت دیگر منقول است که شخصی شکایت کرد که دخترم در خواب بیمار میشود گاه بیمارستان میبرد و

اعضایش سست و بیحس میشود و می گویند او را تصرف جن است و خود که قصدش کنم و آب شبت را با عسل

بیمار و تا روز دیده که بخورد و چنان کرد و شفا یافت و در روایت دیگر منقول است که شیخ بحضرت صادق علیه السلام

شکایت کرد که پسر در خواب من بر آمده و مرا می ترساند حضرت فرمود که مگر گواه نمیدهی که جز خدا

نیست و محمد رسول خدا است گفت بلی فرمود که بیمار را بگو تا بگوید و آن جانب از وی برطرف شد و در

حسن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خواب بر دو قسم است اول بشارت خدا از برای مومن دوم ترسانیدن

شیطان بیم خواهد بر پیش آن و در حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

که هر که مرا در خواب ببیند چنان است که مرا دیده است زیرا که شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت من

نه بصورت یکی از اوصیای من نه بصورت یکی از شیعیان خالص ایشان مع الحدیث جامع بجا گوید که جناب شیخ

در بیان این حدیث و حدیث روبیار حضرت فاطمه علیها السلام بخاطر جمع رسید رفتن بیمار ممکن است

صحیح بلی ای کاش بگو ایشان آورده او را بدرگاه که بخدا شما

جا رفع کنید از مجالس ح وعظ و قدوت و نماز ح نظر بر حمایه رویت کرده است که چون خانه خراب

کردند در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کسیکه مرا دفعت مرکز دند و جا بوفیدند او خدا از ایشان را

که جا بدهند ح پس جا بگشاید برای مردم ح تا کس دیگر در بهشت خدا

برای شما صحیح در هر پرده هر نوع چیدگی دیگر از مکان در رق و سینه و غیر آنها ح در تفرد در بهشت

مع چنانچه در آیه عرض شد جا بشر در بیع باب گذشت در الحدیث شرف معلوم شد که کس دیگر دارای جا برای

مردم چگونه باعث کس دیگر دارد فضیلت در بهشت پس رجوع کن با الحدیث که در بقیه مقام پیدا میشود است

ح در گاه گوید بر خیزید در بروید تا دیگر نیایند ح بر خیزند صحیح

و در مرد دیگر شین قرائت شده است عاجز ایرا بسیم روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در علت مسجد بر شد مردم بر خود استند از برای او پس حق تعالی ناخن را در این بر خواستن در او مود

بفرمود چون کوید بر خیزید پس بر خیزید

حق تا بیند گردانند خدا آنانرا که ایمان آورده اند صحیح نصرت و یاری کند

و جا دادن ایشان نزد او در عرصات بهشت در آخرت جامع بتکلف بدرگاه که در بعضی نسخ صحیح طاهر بیان شده است بهشت گفته

ایشان در نظر بر روی موضع جان شد و آنانرا که عسلم با ایشان زاده اند و در خلقت

در جا در پیشه ح صحیح بفرمود گردانند خدا آنانرا که ایمان آورده اند صحیح نصرت و یاری کند

و جا دادن ایشان نزد او در عرصات بهشت در آخرت جامع تبلکه بدرگاه که در بعضی نسخ صحیح طاهر بیان شده است بهشت گفته

ایشان در نظر بر روی موضع جان شد و آنانرا که عسلم با ایشان زاده اند و در خلقت

در جا در پیشه ح صحیح بفرمود گردانند علمای آنرا موضع خاص جدید زیاده جامع تبلکه بدرگاه که در بعضی نسخ صحیح طاهر بیان شده است بهشت گفته

از خلقت منقطع است او ذکر خاص بعد از ذکر عام اعتنا نمود و ممتاز نشد از ذکر در جنات نعیم اگر در جنات

همه یک است ذکر جنات بعطف ندارد بلکه گفته صحیح طاهر موضع خاص در بین آیه نیست بلکه مناسب شرف و کمال

در رفع درجات ایمان و علم است جا قرار دارد که امام خاص است دیگر باب ایرا بین گفته است ازاینجا میشود که جا بین

ایشان علیهم السلام عسلم عبارت است از اجتماع ایشان برای که تکلیس با ایشان نیست و دیگر اینکه در صحیح خلقت در غایت شاه

و لطافت و کمال و علم و غایت فرض در طلب علم بود و در این ارض عرفه الله فضل و علم علما در جنات

عرض در تربیت دارند و او بود و جا علیهم السلام در بطون در بحر تربیت او بود و در بزرگ دارا و داود بود و در آله

او حاجات پیش او میرفت داود را مگر از خدمت او نفور نبود و معلوم است که چنین کسی در زندگی چنین

سنها در با چنین خصوصیات احوال نهایت معارج قصد و کمال میرسد و او بدرگاه در بزرگ خدمت گذرش

رسید و در توقف سهم شما نزد بزرگتر میرسید و آنهم ادراک نمایند پیشتر در خدمت بود و مشهور است که

حا در ما تخصیصا بچند دلیل اول و چهارم

اول و عجبه که در بیان جا نازل شده است و در کاه او تخصیص شرح بزرگ و قدم تخصیص خواهد بود و نزد و تم

علم دوم کلمه حضرت رسول موجود که تخصیص جا به اصحاب جا نیست جمع علوم پس درگاه او در فضا بر همه کس

را جمع جا در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیوم کلمه عجم چندین مرتبه در حکم غلط موجود و حضرت او را در هیئت

وجود دارد با چند جمله ابرار و نظر کرد که آنها موجب تکلیف شرک پس کلمه او از مشاب این قضایا و حضرت او را در هیئت

بود و از حضرت هر کرا مشیت آن تعلق گرفت چهارم که حضرت حق تعالی و جود کرا سوگند کرد که اگر مشیت تعلق نزاریس عباد شود

و مشیت حکومت بیار میآمد که همه بر نهج مستقیم گم براه آمدند بخواهد ایشان و میان اهل ضلال ایشان و میان اهل

ضلال بخواهد ایشان و میان اهل عرفان ایشان دارد که بیمیج ایه و مال ناید و در بحر اوفتد و بگوید و

ایمان در میان در دیش و در دل کلمه همه را مساوی کند که درش ان که آمده و برای چه آمده پنجم که اهل علوم

علم اصول دین و فروع فدایت و طب و کلمات تحریش مسلک بر بهره و توحید و عدل و صوت و قضا و فقه و احوال و تصوف

که در کلوم بیچیک از جا بی شمار ایت یافت نمیشود و در بعضی نسخ صحیح بجای جا بیمه و در بعضی عسلم دارد بیمه ایشان

بالفتح طاهر است و ما خواهیم با کتاب دوم که از او دانند همه بر درگاه او بود و ایشان پیدا کرد و اند و ایشان پیدا شده که همه

فرقه را مطلعین که فضل فرق بیمه نشان کرد او نبیند و اما علم تغیر از عباس که رئیس مفسرین است نشان کرد و فضل بزرگ

او علم فقه در بین علوم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده که اعلمکم علی و از جمله علم

بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویة بن عمار منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی هست که روایت کننده حدیث شما است که در میان مردم آن حدیث را پهن میکند و دلهای شیعیان را محکم میکند [illegible] و عابدی هست که این روایت را ندارد کدام افضل است فرمود که عالمی که روایت حدیث میکند و دلهای شیعیان را محکم میکند افضل است از هزار عابد [illegible]
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در راهی رود که طلب علم نماید خدا او را براهی از راههای بهشت میبرد و ملائکه بالهای خود را برای طالب علم فرو میگذارند از روی رضا و خشنودی و استغفار میکنند از برای طالب علم هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده و علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشان است پس هر که بهره از آن گیرد بهره تمام گیرد و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که [illegible] است که از امام خود دور مانده و دستش بامام نمیرسد و در شرایع دین حیران است [illegible] عالم علوم ما [illegible] است مانند یتیمی [illegible] تعلیم او کند با ما خواهد بود در رفیق اعلی
چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت ما [illegible] شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است بیرون آورد [illegible]
[illegible] حق تعالی خطاب کند [illegible] ای گروه ملائکه [illegible] پس هر کس که این عالم در دنیا او را از ظلمت جهل بیرون آورده است [illegible]
هر که از او هدایت یافته [illegible] و فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علمای شیعه ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را خلعتهای کرامت بر ایشان میپوشانند [illegible] هر یک [illegible] منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که [illegible]
کردید یتیمان آل محمد را [illegible]

[illegible] دیگر را که ارشاد یتیمان آل محمد [illegible]

پس هر یک [illegible] بخشیده اند باشان عوض میدهد و مضاعف کرده و حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که ای [illegible] بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند [illegible] و حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که [illegible] کسیکه بگفتگو [illegible] ایشان را ارشاد کند و [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] که ضعیف ترین لشکرها است [illegible] و فرمود که هر که متکفل یتیمان ما شود [illegible] از ما دور مانده اند [illegible]

است او را هدایت کند [illegible] علوم ما را باو تعلیم کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی [illegible] من او را تعلیم کردی ای ملائکه من [illegible] که تعلیم کرده است هزار هزار [illegible]
[illegible] آنچه مناسب آنها است از قصرها برای او مهیا سازند و حضرت [illegible] صلوات الله علیه فرمود که [illegible] حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که [illegible] دوست [illegible] دوست ایشان کن گفت که خداوندا چون کنم که ایشان چنین کنند فرمود که [illegible] مرا دوست دارند که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته [illegible] بسوی من برگردانند بهتر است از برای تو از عبادت صد سال که [illegible]
[illegible] برگرداند [illegible] بهتر است [illegible] و حضرت امیر المؤمنین فرمود [illegible] علمای شیعیان ما را ثواب عظیم [illegible] و حضرت امام [illegible] صلوات الله علیه فرمود که عالم [illegible] شیعیان [illegible] هر که [illegible]
[illegible] عالم [illegible] پس هر که از نور ایشان [illegible] او را از آتش جهنم [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه فرمود که علمای شیعیان ما [illegible] در سرحدی که در جانب شیطان [illegible]
[illegible] شیطان و لشکر او [illegible] که هر که [illegible] بر ایشان غالب [illegible] نکند
[illegible] این امر شود او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که این عالم دفع [illegible] دوستان ما [illegible] و حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه فرمود که
فقیه و عالمی که [illegible] از حیرت [illegible] گمراهان [illegible] از هزار عابد [illegible] عابد همین [illegible] است
[illegible] و عالم [illegible] و حضرت امام [illegible] علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] که [illegible] آل محمد [illegible] میشود [illegible]
که [illegible] قیامت شوند [illegible]
[illegible] که [illegible] عالم [illegible] و امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمود که
[illegible] قیام با علما [illegible] که مردم [illegible] امام [illegible]
[illegible] شیعیان

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله منقولست که کسیکه از خانه [illegible]
[illegible] طلب علم [illegible] و امام رضا علیه السلام از پدرانش [illegible] روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم واجب است بر هر مسلمی پس طلب
علم [illegible] که خدا طالب علم را دوست میدارد [illegible]

و هلاکت نمودن آن ثواب بسیار دارد و تعلیم نمودن ایشان [illegible] که [illegible] است و با علمش عمل ننمودن موجب [illegible]
[illegible] است زیرا که علم [illegible] می‌شود [illegible] موجب [illegible] و [illegible] است و [illegible]
و [illegible] در عزت و [illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] و دشمن [illegible] است [illegible] علم [illegible] که ایشان [illegible]
باشند [illegible] ایشان [illegible] باید [illegible] کنند و [illegible] کنند
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] است [illegible] علم [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] و در [illegible]
[illegible] و [illegible] علم [illegible] کردن [illegible]
[illegible] می‌شود و [illegible] علم [illegible] امام [illegible] و [illegible] و مردم [illegible]
[illegible] پس [illegible] که عالم در میان [illegible]
در میان مردگان [illegible] امام [illegible] صادق علیه السلام [illegible] که [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible] می‌کند [illegible] پس [illegible] علما [illegible]
[illegible] می‌کند **قاعده دوم** در بیان [illegible] علم [illegible] است [illegible] طالب علم را [illegible] که [illegible]
[illegible] است که [illegible] که داند [illegible] و [illegible] موجب سعادت [illegible]
[illegible] که [illegible] که موجب نجات [illegible] علم [illegible] با علم [illegible] موجب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] است [illegible] که در مباحث توحید [illegible] بیان کردیم ظاهر شد که علم
[illegible] که موجب نجات است [illegible] علیهم السلام [illegible] که [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] علوم [illegible]
ایشان [illegible] است [illegible] موجب [illegible] است [illegible]
[illegible] موجب [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] می‌کند [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شد
[illegible] که [illegible] و که این [illegible] علامه است [illegible] که [illegible] علم
[illegible] که [illegible] مردم است [illegible] عرب [illegible] که در میان عرب واقع شده است [illegible]
که در جاهلیت مشهور بوده است [illegible] این علمی است که [illegible]
[illegible] که [illegible] علم [illegible] علم است [illegible]

بدانند [illegible] را که خدا [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] منقول است که [illegible] عالم [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] است
[illegible] علیه السلام منقول است که [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] که [illegible] سیوم [illegible]
که [illegible] چهارم [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] منقول است که [illegible] صادق علیه السلام [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] **قاعده سیوم** در [illegible] علم و [illegible]
[illegible] علم [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] پس [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] که [illegible]
[illegible] علم [illegible] است [illegible]
موجب [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible]
برای [illegible] دنیا [illegible] که [illegible]
[illegible] علیه السلام منقول است که هر که طلب علم کند [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] مردم [illegible] پس [illegible]
علم [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] علم و حکمت [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان
[illegible] می‌شود [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] می‌شود [illegible] که [illegible]
که [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]
دل ایشان [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] می‌شود [illegible] علم [illegible] و [illegible] که دل [illegible]

و صفها کرده‌اند چنان که کلمه حکمت و موعظه را بشنوند در دل ایشان ریشه می‌کند و از ریشه‌اش برگها و شاخها [illegible] ایشان [illegible]
می‌شود چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بدرستیکه دلهای مؤمنان پیچیده شده است با ایمان پیچیدنی پس چون خدا
خواهد [illegible] که آن دل را روشن گرداند [illegible] پس [illegible] دل حکمت را [illegible] می‌کند [illegible]
کرده‌اند علم و حکمت را [illegible] قوت می‌یابد   همچنین [illegible] حکم [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] چنانچه ع در حدیث [illegible]
[illegible] از احوال قلب و [illegible] و [illegible] ایمان [illegible]
ع فایده چهارم در بیان صفات علما است و صفات عالم که متابعت او می‌توان نمود از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که هرگاه ببینید عالم را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود را [illegible] بدرستیکه هرکه چیزی را دوست
میدارد و آن چیز را تتبع می‌کند و طلب می‌نماید که محبوب اوست [illegible] بدرستیکه [illegible]
عالمان [illegible] که میان من و [illegible] عالم را که فریفته دنیا شود [illegible] محبت من [illegible]
[illegible] ایشان راهزنان بندگان منند که [illegible] کمتر چیزی که [illegible] ایشان [illegible] آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را
از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که [illegible] تا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible] فرمود [illegible]
و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] که مردم را [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طالبان علم بر سه قسمند [illegible] پس بشناسید ایشان را بصفات ایشان
[illegible] صنف [illegible] و جدال کردن و یک صنف [illegible] علم می‌نمایند [illegible]
[illegible] و یک صنف [illegible] علم می‌نمایند [illegible] پس اهل صنف اول [illegible] مردم است
[illegible] در مجالس [illegible] علم [illegible]
[illegible] پس خدا [illegible]
[illegible] علما [illegible]
[illegible] پس خدا [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] که [illegible] منقول [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] فایده پنجم در [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible]

[illegible]

در [illegible] علم [illegible] که [illegible] هرچند بیشتر [illegible] دورتر می‌شود [illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] می‌شود [illegible] ایمان [illegible]
می‌شود [illegible] منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه [illegible] علم [illegible]
[illegible] که [illegible] خصوصیات [illegible] موجب نجات
[illegible] که [illegible]
پس [illegible] علم [illegible] که [illegible] را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible] علمای [illegible] از علوم ایشان [illegible] باشند [illegible] نجات و هلاک [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] قاعده چند [illegible] ذکر کرده است که [illegible]
[illegible] در قاعده اول [illegible] ظاهر است

ی [illegible] مؤمنان [illegible] پس [illegible]
[illegible] حل [illegible] تصدیق [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] علم [illegible] است [illegible]
[illegible] حل [illegible] تصدیق [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible]
ی [illegible] آیات [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] است [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آیه [illegible]
[illegible] آیه [illegible] تصدیق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
پس [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حا [illegible]

عامه و خاصه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال بسیار می نمودند و سبب
ملال آنحضرت میشد و بعضی توقع [illegible] بر این سبب و ابرار و فقیران صحابه که [illegible] کدام یک در مقام اخلاص و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این آیه نازل شد و
ای مومنان هرگاه با رسول سخن گوئید پس پیش از آنکه راز گوئید تصدق کنید
کمینه پس کسی را می باید [illegible] که صدقه [illegible] بهتر است [illegible] امیرالمومنین علیه السلام
[illegible] مخالف و موافق [illegible] حکم آیه منسوخ شد [illegible]
حا آیا ترسیدید از آنکه پیش از خود گفتن با رسول صدقات بدهید صح [illegible] و بتقدیم
صدقه است که مذکور است [illegible] صهل [illegible]
بجهت [illegible]
[illegible] از جهت [illegible]
حا پس چون نکردید
حا و خدا شما را بخشید صهل [illegible]
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام [illegible] آیه [illegible]
حا پس بپا دارید نماز را و بدهید زکات را صهل [illegible]
حا و اطاعت کنید خدا و رسول را صهل [illegible]
درین باب کنید حا و خدا عالم است بآنچه شما میکنید صهل [illegible] حا پس [illegible]
که [illegible] این آیات [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
دشوار شد [illegible] ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابن عباس روایت کرده است [illegible] این آیه نازل شد مردم [illegible]
[illegible]

[illegible]

گفتند [illegible] این کار [illegible] آنحضرت [illegible] منافقین [illegible]
[illegible]
اموال عظیمه [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible]
آیا نظر نکردی بسوی آنان که دوستی میکنند با قومی که خدا غضب کرده است
بر ایشان [illegible] قوم یهود [illegible]
صهل [illegible] منافقند [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] مهیا کرده است خدا برای ایشان عذاب [illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible] حا پس منع کردند مردم را از راه خدا صهل [illegible]
[illegible]
پس از برای ایشان است عذاب خوار کننده
صهل [illegible] صح [illegible]
[illegible]
[illegible] حا روزی که خدا [illegible]
[illegible] صهل [illegible] حا [illegible] صهل
[illegible] صهل [illegible]
[illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible] عالم الغیب و الشهاده [illegible]
[illegible] پس [illegible] صهل
[illegible] ایشان
صهل [illegible]
[illegible] صح [illegible]
[illegible] صهل [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

حدیث مذکور شد و دیگر از قرائن که حدیث سابق اشاره بآن دارد کفر عمر است چنانچه قصه عقبه بر دلالت میکند و کلام او
سید ابن طاوس [illegible] منقول است که روزی [illegible] ع گفت که از کجا در اصل شما میگویند که عمر و ابو بکر
منافق بودند و حکایت شب عقبه و جماعت منافقان را دلیل میآورند که بعد از اسلام ایشان از روی [illegible] ع در صحبت
بوده یا از روی اکراه با خود قرار دادم که اگر گویم از روی طوع و رغبت بوده خواهد گفت پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم
که از اکراه و جبر بوده خواهد گفت که در مکه جبری نبود در اسلام تو [illegible] که مردم [illegible] شوند از جواب او [illegible] شدم و دلگیر
برگشتم [illegible] حضرت صاحب [illegible] ع [illegible] حج کردم که بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام رفتم [illegible] چون او را طلب کردم [illegible]
من از عقب او [illegible] شدم چون بآن [illegible] رسیدم [illegible] ع [illegible] شدم
[illegible] حضرت [illegible] ع پس حضرت [illegible]
مطلب آمده گفتم شوق [illegible] آورده است [illegible] چه شد گفتم [illegible]
[illegible] صاحب الامر [illegible] ع [illegible] ع [illegible]
که اسلام ابو بکر و عمر [illegible] بود یا [illegible] نه چرا [illegible] که [illegible] طمع [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] که [illegible]
دعوی حضرت [illegible] رسالت [illegible] طمع [illegible]
با ایشان [illegible] کافر بودند و چون [illegible] منافقان [illegible] شدند
[illegible] حضرت [illegible] هلاک کنند پس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
طمع [illegible] بیعت [illegible]
دیگر [illegible] جامع [illegible]
انتقام [illegible] **فصل دوم** در [illegible] صاحب [illegible] دل [illegible]
[illegible] **مع** [illegible]
[illegible] **مع** ایشان [illegible]
رسول **اصل** در جمله [illegible] **مع** [illegible]
[illegible] **جامع** [illegible] در [illegible] فصل [illegible]
[illegible] **ع** شیخ مفید [illegible] حضرت امام [illegible]
است که چون [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله آیا مرا

مردی از یهود نوشته بود و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می نوشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد که الم
تر الی الذین تولوا [illegible] و چون این آیه نازل شد عمر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با و گفت که دیدم ترا که از نزد یهود [illegible] خداوند [illegible]
است [illegible] عمر گفت یا رسول الله نوشتم [illegible] از تورات [illegible] تو و آنچه نوشته بود [illegible] حضرت
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] غضبناک [illegible] عمر گفت [illegible] صلی الله علیه
و آله [illegible] غضب خدا و غضب رسول او صلی الله علیه و آله من نوشتم
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله با و گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
آورده ام [illegible] قتل [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] که غضب حق [illegible] کردند
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] **مع** [illegible]
[illegible] الیوم [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

که بدنیا برگرد در حضرت دعوی کند پیغمبر است دوم آنکه پیغمبر است بودن او را بمعجزه ثابت کند سوم آنکه معجزه او بر پیغمبر دیگر ثابت شود تا آنکه ما خواهیم که بدنیا برگردی نیست بود که نه بلکه رفتن او را و امر خواهیم بعمر و حضرت عیسی و دیگران خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود که ایها الناس عمر بعد از من نیست و پیغمبر بعد از من خدا پس هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بغیر دین من کند دعوای او و بدعت او در آتش جهنم است و هر که ضمن دعوی کند او را بکشید و هر که مرا در آن کند در آتش است ایها الناس جهاد کنید قصاص را و زنده بدارید حق را و پرا کنده و مؤید و مسلمان باشید و اقتدا کنید بپیغمبران دین را تا از عذاب دنیا و آخرت سالم گردید پس این آیه را خواند

ابلغ عتاب مرثوم من دیوانی من مرکاوه و معاویه صهل

بحث بعمر حق بپیغمبر است بر ایشان غالب شد زیرا که بپیغمبر مسلط باشند بر ایشان ض دیگر بعمر نخواند مردم بود و حاصل کلمه ض خاتما در قرآن خبر داده است که کافران بسبب زیادی بپیغمبر از اندازه خارج گشته و دلیل باو جود کثرت ایشان حجت بر ایشان غالب بود و حجت ایشان خاتم پیغمبران است و بجهاد صاحب کتاب و اتمام حجت کرده اند اگر چنین از بسیم خاتما گفت راوی من قال بشیخ ابو اسحاق حسین بن رویح گفت از نواب جناب صاحب الامر بود نشنیده بودم یا ناگاه گفت که عمر بن عتبه لعنه الله در میان ایشان بود پس مردی مؤدب دگفت مرا سوال کنم شیخ ابو اسحاق گفت بپرس از هر چه خواهی گفت مرا خبر ده که حسین بن علی علیه السلام آیا او قتل او بدگفت یا گفت آیا قاتل او خوارج دشمن خدا بود گفت یا آنکه گفت آیا حاجت که خدا دشمن خدا را مرد دست خواسته گرداند شیخ گفت اگر چه مرگوم بفهم زیرا که مردم حق خاتما را نمی توانند دید و هر کس کلام آهن را بسوط غرق نتواند شنید و لکن جناب صاحب الامر بر ایشان حجت است و ضعف ایشان مر ایشان را ضرر نمی رساند که شبه ایشان شبه کسی است که اگر بول ایشان بصورت ایشان عمر بود و از عمر ضعف ایشان بود هر آینه از ایشان نفرت میکرد نه قول قول ایشان نمیکردند و چون احمق ایشان بودند و طعام مرجوز دند و در بازار راه بر شده گفتند تشنه شما گرد شد پس خدا بیکنیم از شما تا بدرد چنری که ما از آن ایمن نشدیم جانوا باشیم دیدیم که بان سبب خدا شما را تصرف می کرد بنده بدست بر است و صدقت خود پس حق خاتما را بر ایشان بحجه چند مقرر کرد که بر جمیع خوارج و خدا از جهان نبرد پس فتح ایشان بعد از اندازه و تکوف طولانی آورد و ضرر بر قوم خود راغرق کرد و بیخ راه در پیش آمد حضرت حق خاتما بشان بر دو سرد و سلامت کرد بنده و بیخ از اسلام تخت نه فرو دن آورد و که از بیخ نشان نیز باقی بود و بعمر ایشان در بیابان سکاکت و از سلک خلق چشیدن عاجز کرد بنده و عصا را از دست او کرد و بعمر ایشان کور و چپس را شناخت داد و در دو بیابان خدا زنده کرد و خبر داد ایشان را بانچه می خورند و در خانها ذخیره میکردند و بعمر ایشان ماه و را سلخ قبیله بودند و حیوانات باد و حق گفتند پس چون این حجت را آوردند و بعمار ایشان غالب شد از جهان نبشت آنها پس حق خاتما بمقتضای لطف خود نبشت بدیگان و گفت تا دو حجت بپیغمبر خود را بآن حجت کافر غالب کردند که هر مغلوب در حالتیکه قادر کردند و در حالت دیگر مغلوب زیرا که اگر با این حجت و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر می بودند و بدیگا و مغالب نمی شدند مردم ایشان را خدایان میدانستند و میدانستند عصیان بپیغمبر ایشان زیرا مرتبه با

دلیل

ولیکن حق خاتما در این امور احوال ایشان را مختلف احوال بگردانید که دهند تا گهی در مقام بندگی باشند و در عالت رضا و عافیت شاکر باشند و در جمیع احوال خود در مقام خوف باشند و گهی در مقام خوف تا نمایند و دوم آنکه که ایشان را خدای مهلت که در خلق دهد ایشان است پس انکار ندکه او را بر محمد صلی الله علیه و آله تمام حجت بر کسر که در باب ایشان از خدا بدرود و خبر بدهد کافران او را بر ایشان نکند یا معاند و مخالف و معاندان ایشان نیاید و انچه ایشان آورده اند در باب خدا انکار نکند تا که مرگ بدو که شود و بعد از اتمام حجت هلاک شود و مرگ نیست بدیعه و در این مقام سه سوال سخن و در اقسام دشمن خدا را بر شمرد که چگونه اند و بر چه حکم از شرع حکم و در حضرت صاحب عصر بپرسیم شنیدم

صهل بدیگر خدا او خاتم نیست بر نبوت پیغمبران ح خاتم نیست بر بعد او و نیاید صهل بعد خاتم خواندن شد بر او و در مراد وی در جمیع الیات مذکور است که مردان چنان دیدند که بعضی از ترس راه فرار نمی توانند و شاید که خاتما قرار بر شیدن بر ایشان فتح مرگ گفتند از آنکه خدا دوم دشمن خدا را بر ایشان مقتدر میکرد و اند پس مناقات نگفتند که مگر مرید ایدکه دشمن دوم با شد بعضی بر این قرینه است که غالب شدن بر او از این ایه دانستند ح خاتما در چند ایه دیگر نیز دلالت کرد بر فتح بعد خاتم دوم و قرینه دیگر که ذکر آنها مناسب این کتاب نیست و طریق غالب جامع مرتبه نیست که مرتبه این نیز که در این آیه مذکور است در حجت بحکم خواهد آمد چنانچه در تفسیر آیه اول از عز نظم اورده آل عمران بیان شد اورد آیه را تا نظر ربط امور و امور ایشان را بیابند و بیش شد

حا نمی یابد قوم را که ایمان آورده اند گذارد و دوستی کنند با کسی که دشمنی کنند با خدا و رسول او و چند بود باشند پدران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان صهل غیر و چند بود باشند آنها که دشمنی میکنند با خدا و رسول او و تر یکترین مردم بصورت ایشان بود آنها که در جمیع کرده اند با دشمنان خدا و رسول صهل ثبت کرده است خدا ایمان را در دل ایشان مع و ایشان مستحق هدایت حاصل از ایمان ح و ایشان مطلق کرده اند و اینها موعد ایمان او میکرد و خاتم مرقوم بود و بعد از ایشان ایمان نیاورد و موعد ایمان ایشان را بر دو مع از تر دو نصر مع مراد از روح الایمان است چنانکه صهل کثیر از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند که آن ایمان است حا و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن ایمان است در یک گوشش خیرات و حاجات را میدهد و شیطان در گوش دیگرش بر اجابت و شر و در را تقاضی هر غایه هر یک بر دیگر غالب شد میدان مرگ مع و دوک بمعجزات حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیهما و آله و سلم و در حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و از آنچه ثابت شد که این روح اعظم فرشته است که موید مومن است صهل و در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که خداوند خانه را تا بید مومن مرگ نه بروح ح خاتما که ان روح حاضر میشود مومن را در وقتی که جان او میکند مرگ کند و تا وقت معلوم زنده دارد و در هر وقتی که عیسی و پدر مرگ کند و در پس ان روح

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله

که او از زنا [illegible] مفارقه روح الایمان که حضرت فرمود این روح که از زنا [illegible] مفارقت می‌کند همان روحیست که

که حق تعالی فرموده است و ایدهم بروح منه این روحیست که مفارقت می‌کند از زناکار حا [illegible]

از [illegible] روایت کرده است که گفت از حضرت امام علیه السلام پرسیدم که [illegible] الایمان [illegible] و حضرت فرمود [illegible]

[illegible] از اهل ایمان [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] که زنا کننده [illegible] که زنا می‌کند مومن نیست و

[illegible] که دزدی می‌کند مومن نیست ع [illegible] که [illegible] که ماراز ایمان [illegible] روح الایمان است

که [illegible] با او نیست ... [illegible] را روح است [illegible]

[illegible] که [illegible] روح [illegible]

[illegible] روح [illegible] که [illegible] روح [illegible]

[illegible]

[illegible] حا [illegible] فصل [illegible]

حا [illegible] خدا [illegible] حا [illegible]

[illegible] روایت کرده است که [illegible] ع [illegible]

[illegible] حا [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible] با خدا و رسول او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع [illegible] حق [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ولید [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که حضرت فرموده است [illegible] ع [illegible] این روایت [illegible]

[illegible] ثواب قرائت این سوره [illegible] سوره [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] عظمت و جلال او [illegible]

[illegible] ع [illegible] ع [illegible]

[illegible] این سوره [illegible] فصل

اول [illegible]

[illegible] روایت کرده‌اند که

حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ع [illegible] ح [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیندازد داور را هلاک کند پس غرضش حاصل نشود من این کار هرگز نکنم سلام بن مسلم گفت نکنید این کار که خدا او را مطیع
مرگ کرداند بر غم شما پس در حال حرکت شد و خبر را بر غم ایشان مطلع کرد چون خبر بحضرت برسید و بروی او
و منوجه مدینه شد پس چند اسب این صورت یا ایشان گفت از عقب او اسب بر کدام شما مطلع گردید بحضرت برسانید و اول کسی که از
حضرت نبوت شما خواهد آمد حکم او را بر ایشان جاری خواهد آورد پس طلاعت نمایند مرا از یکی از دو حضرت اول
کسی مسلمان شوید و امین گردید بر خانه و مال و فرزند که حکم کند که بیرون روید بیرون روید و اول خبر
او را بشما گفتند هر گاه اول را بحضرت بگیرم پس حضرت بیرون آید تا بگیرم شما را اول خبر بحضرت ایشان نرا بگو که خدا مرا خبر
داد که شما در باب من چه قصد کرده بودید پس یا از شهر بیرون روید یا حصار جنگ نشید و بر دروازه شما راهست دارم و بر ایشان
اول آب گفتند که ما بیرون میرویم پس حمله از بیرون آید و شمشیر بر ایشان کنید بیرون میروید و با شیشه دریا جنگ کنید که من با
قوم خود و خلق بسیار خواهم آمد بر شکم و نیزه و بر طلب شما از طلب ایشان فارغ شوید اگر بیرون میرویم با شما بیرون حمله
رویم و اگر قتال میکنید با شما قتال میکنیم پس عزم کردند بر مقاتله و خلعی رحمه را بگیرند جنگ کردند و بر حضرت
دست یافتند که با بیرون نیرویم هر چه خواهی بکن پس حضرت بر فرمود و آنرا که گفت او را بجانب حضرت او را که گفته و حضرت ایشان را بگو که مومنان
از خبر را امر فرمود که علم را بر دارد و متوجه قلاع شود پس حضرت ایشان را بر علم را بر دارد که بگیرد و حضرت ایشان را
تا ایشان را بحضرت او را بگیرند و بعد از ایشان موجب گردند و حضرت ایشان را با نزدیک رسانند و با حضرت او را بگیرند که ایشان
و شیخ میفرماید این شمار آنچنان بود که ما روایت کرده اند که چون حضرت متوجه خیبر شد فرمود که علم نصرت را بر
قهار فیصل بن علقمه دوسی بن ثعلبه مردی از غیر بنصیر تری بجانب خیبر نصرت او بحضرت آمد که حضرت فرمود که خیبر را بگیرند
و دو دامن کوه را بگیرند و حصار را بگیرند چون شب تاریک شد بجانب قلعه آمد و بر بالای حصار مردم گفتند یا رسول
الله ما را امر کرده اند که شمول کاری نیم که موجب جمع امور شما نیست تا بدانند که حضرت قصر حضرت آمد و مردان خود را
که تیر کمان نیرو گفتند بودند و او را خود را مرگ گفتند آمد و نزد حضرت گرفت حضرت پرسید که بگو نه او را گفت گفتم
که این امور جهت خیبر خبر و خیبر نیست که نهان و گفتم کرده ام گفتم که در شب بیرون خواهد آمد که شما را کار کنند خدا
رفتم و در کمین او نشستم چون شب تاریک شد دیدم که از قلعه بیرون آمد با خود خبر نیرو بهمه در وقت و گفت پس مرا دعا آورد و دم
او را گفتند زدند و بار بالش او گرفتند و بر دوش نهادند و اکنون بیروم که آنها را بر قتل رسانم پس حضرت روان شد
او را دعا داده فرمود که بیرو با حضرت همراه باش که او را بجانب و بعد بن حنیف از جمله ایشان خود و با ایشان را بیرون بر بالش
گفته و در حصار قلعه شوند و همه کشته و بر بالای شب بر الوداع حضرت آورند و حضرت فرمود که آنها را در بحر از بالا
بر خطر اند چنانچه و این سبب فتح قلاع خیبر شد و ایشان روان کرده اند که کعب بن الاشرف نیز درین شب کشته
شد و عباس ابن سهم روایت کرده اند که حضرت متوجه خواب کردن خانه بر ایشان شد و ایشان نیز چون قطع مهد از
خانها بیرون کردند خانها خالی دیدند و حضرت فرمود که در حصار قلعای ایشان نرا قطع کنند
تا مورث قطع طمع ایشان شود و ایشان نگفتند با خبر خدا تو را امر بقتل و کشتن ایشان کرده است پرا از خانها را بیرون کرده

بردار و اگر نه بحضرت قطع کنیم و چون کار بر ایشان بسیار تنگ شد ایشان طلب نمودند که بحضرت بگذارند با خبر ما را بگذارند تا از قلعه بیرون
رویم حضرت فرمود که خدا و اهل شما را نمیدهم بیرون آنچه شتر بحضرت شما بردارد و بشما مرد سهم پس چون از قلعه بیرون رفتند
ماندند و هیچ ندارند گفتند، پنج یکی را بگیرم بشیم حضرت فرمود که چون در اول روز نقد نداده اکنون نسیه نمیدهم و سهم که از
اموال غنیمت هیچ بیرون نبرید و سهم کسی غریب با خود نبرد شتر و اسب بحضرت آورند و سهم پس با ایشان شمشیر ها بر کمر بستند و بیرون آمدند و بشیخ طایفه
رویت کرده اند که چون کسی حضرت نگشته داد و نیک ملک و بهتر گفته اند که حضرت ایشان نرا رخصت داد که خیبر بسلم جنگ بر قلعه
که بر شته زیر قلعه با گفته اند که بر شش قلعه شتر بار کردند دار بسلم ایشان چهار زده و پنج قلعه و سعد و حصن شیر گفته حضرت
رسید و چون اموال ایشان را بر جنگ کرفته بودند همه مخصوص حضرت بود و دیگر حضرت مصروف داد و میان ایشان
کرد و عطایا و مواریث و پیشه ها را بایشان مقرر فرمود و غیر گذاشت که حضرت وقف اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها کرد
پس خبر از بود انشتر بر خیبر بسلم جنگ دو وادی القمر فرستند بیع بجانب از ولایت شام رفتند و بر دو خبر خیبر فرستند پس
خبر از سوره و حشر ایات راوی است داد و چون قلعه ایشان

او بت خدا و نمرد که بیرون کرد آنانرا که کافر بودند از بهر قوم دیگر خبر نصیر از بهرها و نترسان ایشان در اول رایشان
ایشان از خیبر بجانب صهل خبر در اول جلای ایشان بسوی شام و آخر راندن ایشان بسوی شام در حجت بعد خواهد آمد چنانچه در سوره
دخان اشاره بآن کرده و حشر خبر از اخراج خبر است از مکان دیگر و در جمیع ایشان منقول است از ابن عباس که حضرت بسوی جمیع
از خبر دالان بایشان فرمود که بیرون رید گفتند کجا رویم فرمود بسوی زمین محشر ع یعنی رویم شام که محشر حجت است صهل
و جای بن ابو سهم از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است و حدیث بادیه شام دارد که بعد از ایراد حدیث خواهد آمد شرف
دانش از خبر و دو دیا و شد مدار بر پایه این دو دانش فزیده مردم را نرود خبر و چنانکه مدرس شود خبر کرداند صهل یا کسر و ضم با
نصیر بعد از ایراد این روایات در بیان وجه اولیت حشر بسبب دوم از دو سبب اول خیبر نصیر را با حضرت دگر کرده است
خبر که در دو جای ایشان ابو سهم گذشت و در بیان این قصه نیز روایات بسیار وارد است و ایراد نفرموده بلکه همان روایت
جای ابو سهم اقتصار نموده

ع وشمار کرده مومنان کان ندانشته که بیرون روند ایشان

بحجت شدن بس شوکت ایشان صهل گمان بردند ایشان که صهل گفته است ایشان را بجای خود

حکم ایشان از دود و اهل خراب خدا بر ایشان ع پس باید ایشان نرا خراب خدا صهل که رعب او خطوا

بیلاد بود در کتاب توجه از حضرت ابو المومنین علیه السلام مروی است که خیبر و دو استاد خدا بر ایشان خراب را

ع از زنا که گمان ندانشته صهل بحجت قوت و قوی ایشان

دو نرخت در دو اسب ایشان نرسیم چم را ع در جانب که فرا بر مرکز دند خانها را

بیشه مار خط صهل بحجت خط آن بر مسلمانان ع و بیرون بردن آلات خود نخانها

بسیار مومنان صهل زیرا که مومنان نیز خواهران خانها را خراب میکنند و نه از بار آزار و دیگر بحجت و بسیج که از بیرون
بیدا کار زار و عطف ابو المومنین بر ایشان و تجزیه مومنان با ایشان از بحجت است که تجزیه مومنان بسبب نیش

و کینه ایشان بود لیکن ایشان [illegible] را اظهار [illegible] و این امر [illegible]

[illegible] تفسیر جامع ترجمه [illegible] در قسم سوم [illegible]

[illegible] ق پس حضرت [illegible] صهل

پس [illegible] مع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مع [illegible]

[illegible]

صهل [illegible] آن بود که خدا [illegible]

صهل [illegible] عذاب [illegible] صهل [illegible]

ق [illegible] عذاب [illegible] صهل [illegible]

[illegible]

ق

این [illegible] رسول [illegible] خدا [illegible]

[illegible] صهل [illegible] صهل [illegible]

روایت کرده است [illegible] حضرت آدم [illegible]

ق [illegible] صهل [illegible] صهل [illegible]

[illegible] صهل [illegible]

[illegible] جامع ترجمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فصل دوم [illegible]

[illegible] مع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] حضرت رسول [illegible]

مع و همچنین جمیع [illegible] حضرت رسول [illegible] صهل

یعنی آنچه خدا [illegible] صهل [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مع [illegible]

صهل [illegible] ق [illegible] صهل [illegible]

[illegible] ق [illegible] صهل [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] ق [illegible]

[illegible]

[illegible] مع [illegible] ق

[illegible] صهل [illegible]

صهل پس [illegible]

مع [illegible] صهل [illegible]

[illegible] جامع ترجمه [illegible]

[illegible]

ق [illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی آنچه خدا [illegible] رسول [illegible]

که

[illegible] پس تا [illegible] بیع [illegible] و ملکیت

خدا صلوات [illegible] پیغمبر ایشان را [illegible] اگر [illegible] فدک [illegible] مسلمانان [illegible] کردند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] پیغمبر [illegible] داد [illegible] کلیدها را
با حضرت تسلیم کرد پس حضرت آن کلیدها را در غلاف شمشیر [illegible] و سوار شد [illegible]
شد و برگشت بسوی اصحاب [illegible] ایشان [illegible] بسوی فدک [illegible]
[illegible] کلیدها [illegible] شمشیر [illegible]
با ایشان فرمود که این کلیدها [illegible] فدک است و سوار شد و با اصحاب بسوی مدینه آمد و چون داخل شد بخانه
حضرت فاطمه صلوات الله علیها رفت و گفت ای دختر حق تعالی فدک را به پدر تو داد [illegible]
و مسلمانان را در آن بهره نیست [illegible] هر چه خواهم [illegible] و من فدک را
عوض [illegible] بتو بخشیدم که از تو و فرزندان تو باشد [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را حاضر
کرد و فرمود [illegible] رسول خدا است برای فاطمه و گواه گرفت علی بن ابیطالب و ام ایمن را [illegible]
که ام ایمن [illegible] از اهل بهشت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
بیت [illegible] جامع [illegible] گوید که [illegible]
[illegible] این روایت در فتح فدک و تفسیر آیه وآت ذا القربی حقه گذشت

[illegible] صهل [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
خدا [illegible] که حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] آنچه در [illegible] مردم است [illegible] روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] روایت شده است [illegible]
[illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
صهل [illegible] مع [illegible] ع [illegible]
[illegible] صهل [illegible] ع [illegible] صهل [illegible]

ع [illegible] حا [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله [illegible] صهل [illegible]
[illegible] صهل [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] مع [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible] حا [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] صهل [illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ع
[illegible] صهل [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible] صهل [illegible] حا [illegible] صهل [illegible]
حا [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مع [illegible]
[illegible] صهل [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی قصه از کرده‌اند در وداع هجرت نمودن از ایشان صلی الله علیه وآله بجهة ذکر نمودن با یاران
واسامی و اولاد ایشان و داود پنجاه و سه فصل یکم

پیش از هجرت صلی الله علیه وآله

دولت میداد نمود مرکه را کز هجرت او بود پریشان حال و کار او خراب شد پریشان

دفن نباید در زمین مرده حاجتمند صلی الله علیه وآله از آنچه خلاف شود و نباید کرد

خواه نه شیخ و خواه نه خرد

بر عنصریان خود نه و هر چند بنیا ترا چه حیث با پنج اشیا زیر می کنند

ع دور مکن که نگاه داشته تو داری نگاه نفس خود را و حدود را منع نماید از کند پس ایشان در مضار رفتند

فصل ۵ مرد بیشتر عاجز و خراب آید ... یکبار از این بادیه ادخت طلاق طلاق بر تو باد کرده و از آن که شیخ بتر از آنست زیرا که چند نبذ می کند با پنج خواهد و شیخ نکند مرغابید با پنج خواهد مردم دارند و با پنج خواهد و بترند که مرغند
از دولت مردم چیز با نگاه کاه آرد و مرکب که نبذ از دو شیخ خواه بجوال و خواه بجوالم و قناعت نمایند با پنج خدا دوزی کرده
است و در کتاب مصابیح آورده که روزی که مرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد و از کسی خواهش نمود حضرت
بنجاه زن خواسته و نخشته که نزد و بغرایب چیزی نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پنج خرد را بشب
عصام و در نگاه نگاه که حضرت ابراهیم علیه السلام پنج چیز را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که پنج خرد را بشب
فرمود که نزد تو چیزیست از دو خود اول خدا عرض کرد که در خانه باد و از دولت نیکو چیزیست لکن با پنج خرد
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که پنج چیز را بخواهان و چراغ را خاموش کردانید پس چون پنج
کرد ع چه عرض کرد در نخست حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که این چیزها بخواهان نیست زن باید داد بخدمت حضرت رسالت
تا دختر که خداوند خود چیست و نیکو و بشود که دو شود که ع الغنم الاده و در کتاب اخبار الاخیار آورده که
که از اخبار مردان عرب حکایت کنند که قومی گفته اند که شمارا بخدا قسم میدهم که آیا کی در میان شما
که آنرا خود شود و ذرق او نداری گردیده پنج چیز من نخشته اند چار چیز بخود که در صورت ان عرب دیگر است که این آیه صوت
ع چه چیز نخرید پنج چیز بدیده است که بعضی از عرب که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و بود که حضرت صادق
فصیحتر و ذرکت بوشیده مانند پرده که در زیر پوست بخم میباشد بیکدیگر نخشته که ابتدا به نوشت که پوشیده و حاجت ما بان ملکت
غیبت باید پوشش حضرت فرمود که فضولی من دانچه می گویم فلانکس که در دنیا و آخرت ایشان تو خوب است اگر در نیست چیز پیدا
ترک بدنیا نگیرد که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمان چنان بوده اند که در میان مسلمانان نیکو که
نشیند سلام نکند او دشمن است و نفر که دنیا رو نکند و خواص از دنیا بین جسم بدو نزدیک از دنیا بین مردم بطرف گردن نشستن بود و
نیکو کار نشده نه خوب و بد و مومنان نشده مسلمانان نشده و صلاحیت نکند و این پس چرا جامه مردان نکار و عبادت کردن بر قدرت الله
که با این لباس و اینجا که از من هر چیز از دنیا که حضرت خدا ام صبح صبح و شام هر من نخشته است که خدا را

ادراک

شده و این از خدا منفی است و او منزه است عالم بود و است دوم که در مالک علم او رسیده است و این نقص است
و در خدا این ذات او علم ندارد سیم که در مالک حق علم راه نشده و بان صفت کامل نشده اند و حق تعالی کامل
است و معروض عجز که می شنود چهارم که در احصاء زوال دارد و در خدا زوال علم محال است پنجم که در
ناقص است علم و در خدا کامل است ششم که در ما مشروط بشرایط و ادوات است و در حق تعالی مشروط نیست هفتم که علم
محال است که بکنه حقیقت معلوم شود و کنه علم او و این ذات مقدس او کسی نمیداند و همچنین در سایر صفات حتی و غیر از
سینهای تعبیر شده اند که ما عبارت خدا همین اوصاف است و این محل چند بیان شده است چنانچه در سوره اعراف گذشت
جامع تر گویند که در اسماء حسنی وجه دیگر هست و آن اینست که حسنی اسم تفضیل است یعنی نیکوتر و بهتر و در اسم تفضیل
معتبر است از مفضل علیه و مفضل و در اینجا مقصود همه اسما و صفات چهار رده کافیه است اعلی عالم در حسن و بهتر و نیک
و همه در سلام و همه در صفات متقدم و مفضل چهار رده معلوم شده نیم بسم که مظهر صفات کمالیه و اسماء مقدس الهیه
ع و حق تعالی جاگزین است از خلق و از این قول تر میان می توان کرد ع بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیه اند و همه
از صفات جمال و جلال او متصف گردیده اند ایشان از کمالات و اسماء او هر کدام و صفات در ایشان بیش است و چنانچه
اسما دال بر ذات او هر کدام دلالت است بر این جهت که هر کدام از صفات او متصف گردیده اند دلالت
بر صفات او می کنند مثلا اسم رحمن که دلالت بر اتصاف او بصفت رحمت می کند چون رحمت و شفقت رسول خدا صلی الله
علیه و آله را شاهده می کنی خود دلالت می کند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت را این پیامبر عطا از دریای
رحمت او است همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر این کمالات زیاده او دلالت اسما است و اسما و مقدس الهی از جهت
تاثیرات مر ایشان ترتیب است که دلالت بر این معنی می کند خداوند ایشان را برای رحمت در عالم ظاهر می شود مقدس
الهی اند و مظهر قدرت و کمالات او شده و چنانچه معنی این وقیع که ذات و صفات را دانستن محال است و ایشان در اتحاد
صفات و تاثیرات آن از خاصه او از حیات خلق مختلفه شده ع چنانچه در سوره اعراف حالش گذشت چون در این سایه مانع تسبیح
مطلق گذشت و فاعل تسبیح تصریح شد و در این آیه اشاره شد بحق نمیخواند که
تنزیه و تقدیس او می کنند ملکوت او بیان او آنچه در آسمانها و در زمین باشد بیان کنند تنزه و تقدیس او از جمیع
نقصها
وهو العزیز که غالب است الحکیم
ع در قدرت و علم مندرج و منطوی است ع چنانچه تنزه او همه نقایص هم تسبیح منطوی است ص از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هرکه سوره حشر را بخواند تسبیح خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانها و
زمینها و آنچه در هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملک همه مر او صلوات فرستند و
برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده باشد

این سوره در بیان فتح مکه مطلع است و در نهی بعضی از آداب معاشرت با کافران و منافقان و دوستی

[illegible marginal gloss]

مقدمه

مقدمه و بعضی نصبی است مقدمه در منع از همراهی دوستی با ایشان کردن و منع دوستی ایشان کردن با ما...
پس حاطب بن ابی بلتعه گفته است که این آیه در حق حاطب بن ابی
بلتعه نازل شده است و لفظ او عام است و حکمش عام است و سبب آن بود که چون در ماه مدینه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با قریش صلح کرد و قبیله خزاعه در عهد حضرت داخل شدند و قبیله بنی بکر در عهد قریش داخل شدند
چون در ماه بنی بکر در میان گذشت حمله بر خزاعه قبیله که تشنه بوده و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله مدد خواستند پس مردی
از قبیله خزاعه او را صلح کرد که نمی داند است که چنین غدر بکنند اکنون دیگر بشنوم که چنین غدر می خواهند کرد
پس مسلم پس گفت حضرت جمع شد و باید دیگر خواند خواهی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستند
خواهر میخواستند تا او ایشان را از دنبال خود کردند و پیامبر از ایشان شکسته و ولایت قبیله که ایشان را با مال و
اسیر و مرد کردند پس عمرو بن سالم خزاعی سوار شد و بخدمت حضرت آمد و قصه را عرض کرد و شعری چند در باب تقاضا
و درخواست نصرت از حضرت طلب نصرت نمود پس حضرت فرمود که بس است امر تو پس برخواست و متوجه شدند
و عهد کرد و در شهر مدینه عمروه کرد و پس که ده نفر از ایشان کشتم پس بیرون آمد و عازم شد و متوجه مکه شد
با صوب سام از قریش در خانه ها از عهد جدا و بایشان بگویم چه خبر ایشان پس حاطب بن ابی بلتعه و شیخ مفید و شیخ طبرسی و
دیگر ایشان مسعود و روایت کرده اند که حاطب بن ابی بلتعه مسلمان شده بود و با سول هجرت کرده بود و عیالش
که بود و حال او پس او خائف بود و چند از زنان حضرت را برد عیال او ، حاطب آمده و گفته با مه که حاطب تو را مدد
سوال کنند که آیا حاجتی داری و دختر ما با خود آن نامه که حاطب داده بود در آن نوشت که حضرت اراده که دارد و ...
بر شما و دو که او را اشنید هر کسی که و مرده هست و دیگر نامه را و این زن را داد و گفت و و آن زن در میان گیسوی خود پنهان کرد
متوجه مکه شد پس جبرئیل نازل شد و این خبر را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید پس حضرت امیرالمؤمنین و زبیر را از عقب آن زن فرستاد که چون
با و برسید نامه را از او طلب کنید آن زن گفت و سوگند یاد کرد که نامه ای با من نیست و هر چند تفتیش کردند نامه را نیافتند
زبیر گفت با ما نامه با او نیست و سوگند یاد می کند بیا برگردیم و در آن وقت حضرت امیر فرمود که رسول خدا
خبر داده است که نامه با او است حضرت رسول دروغ نمیگوید و جبرئیل دروغ نمیگوید پس شمشیر کشید و فرمود
قسم که اگر نامه را بیرون نیاوری سرت را جدا می کنم پس آن زن گفت رو بگردانید تا من نامه را بیرون آورم پس گیسوی خود را
گشود و نامه را از میان گیسوی خود بیرون آورد پس حضرت نامه را گرفت و بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد پس حضرت
فرمود که مردم را ندا کنند جمع شدند پس بر منبر آمد و نامه در دستش بود و فرمود که من از خدا سوال
کردم که خبر قریش را از ایشان پنهان دارد و مردی از شما خبر ما را بایشان نوشته است صاحب نامه بر خیزد و اگر نه وحی
خدا او را رسوا می کند پس حاطب برخاست و حضرت باز دیگر این سخن را اعاده فرمود و در این مرتبه حاطب برخاست
و گفت یا رسول الله از روزی که مسلمان شده ام شکی ندارم در نبوت تو و منافق نشده ام و سخن در پیغمبری تو نکرده ام
حضرت فرمود پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله چون اهل من در مکه بودند و من در آنجا قبیله و عشیره ندارم و

نکاح کردند و عقد مواجهه بستند و با یکدیگر نشستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حبیبه دختر ابوسفیان را بدین جهت طلب

عقد نمود و در آورد و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود بعد از اسلام او در عقد خود در

آورد شکر ابوسفیان برطرف شد و دل او به اسلام نرم گشت و ام حبیبه قبل از آن زن عبدالله بن جحش بود و چون هجرت

هجرت کردند عبدالله مرتد شد و ام حبیبه را به دین خود دعوت کرد او قبول نکرد و چون مرد حضرت رسول کسی نزد نجاشی

فرستاد و ام حبیبه را از او طلب کرد نجاشی چهارصد مثقال او را داد و رسول فرستاد مهرش را نجاشی از جانب

حضرت رسول داد و در مدینه آمد و به زفاف حضرت رسول سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود چون این خبر شنید گفت

عظیم الشأن است که مهار او را نتوان گرفت پس مودت میان رسول و آل او شد و این باعث شد جمیع از قریش مسلمان

شدند و روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شد در روز فتح مکه و غنایم داد در میان که این قبیله

بنی هاشم و بنی عبدالمطلب من رسول خدایم بسوی شما که بر شما امر آورده است و هرچه خواهید کنید که من شما را از عذاب

من از شما دور کنم و چون نزدیک شد که در میان شما بماند و به دنیا و آخرت شما را با خویشی و نیکی

بیابید و ثواب آخرت بر دنیا برگزینید به من میان ما و شما خویشی را قطع کردم و خلق من از من و شما

از شما خواهد بود و مرا امید شما گواهی دهید که جمعی از شما نزد حضرت رسول و آل او که با او بودند با ایشان

و اصحاب او ایشان را نکشت و کشته شده که از اتفاقات حسنه و ترک قطع رحم است و ترک کردن ایشان را در قریش شد

شیخ مفید و قطب راوندی و شیخ طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در مسجد الحرام سیصد و شصت بت

گذاشته بودند و بعضی از آنها را بعضی دیگر ... بودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه با چوبی که در دست داشت

به هر یک از بتها اشاره کرد و گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس بر روی افتادند همه بتها مگر در

او و امر فرمود که آنها را از مسجد بیرون بردند و شکستند و چون وقت نماز شد بلال را امر کرد که بر بام کعبه برآید

و اذان گفت ... و این حدیث را ... روایت کرده

است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مکه شد در مسجد سیصد و شصت بت گذاشته بودند و حضرت بر هر

یک از آنها که می رسید عصایی که در دست مبارک داشت می زد و می گفت جاء الحق

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و آن بت در ساعت بر رو در می افتاد و امر کرد که همه را شکستند و از آنها

نزد او ... نیست و ... فرموده ایم

ازینجا که معتقد دعا می کردند با شما در دین و بیرون نکردند شما را از وطنهای شما

مع بدان که بعضی قول مفسرین آن است که مراد به غیر محاربین قبیله خزاعه اند که عهد کرده بودند با ایشان

صل و ظلم کردند بسوی ایشان ... صل به درستی که خدا دوست می دارد عدالت کنندگان را و در سبب

نزول این آیه صل مروی است که قتیله دختر عبدالعزی که مشرکه بود هدیه ها برای دختر خود اسما بنت ابوبکر آورد و اسما

قبول نکرد و در خانه خود راه نداد و گفت که او مشرک است پس این آیه نازل شد جامع ترجمه گوید

که و در این آیه از آیات سابقه و در آیه فان ... صحیح ... آیه و انتم ... مسلمون

چرا این جهت که نهی می کند خدا شما را از آنها که مقاتله کردند با شما در دین و بیرون کردند شما را از وطنهای شما

و معاونت کردند یکدیگر را بر اخراج شما صل با تنگی گان که که تعرض کردند و او بیرون کردن

و بعضی معاونت و اعانت این بعض کردند مع بدان که مراد به ایشان است ... و اسم

در آیه سابقه و هر که دوستی کند با ایشان پس ایشانند بجهت این ... ایشان

ظالم یعنی ستمکاران صل بسبب وضع کردن ایشان دوستی را در غیر موضعش مع زیرا که هم جنس

نکرده و نفی شرعی در غیر موضع فصل دوم در ذکر بعضی از وقایع فتح عظیم که مظهر اعظم صلح حدیبیه که

در سوره فتح گذشت و مکان جامع ترجمه دیگر آیات این فصل در این سوره از تفاصیل آن است ح

حدیث شیخ طبرسی ... مشرکان عثمان را حبس کردند و خبر به حضرت رسید که او را کشتند حضرت فرمود که از اینجا حرکت نمی کنم

تا با ایشان جنگ کنم و مردم را بطور بیعت دعوت نمود و در زیر درخت مبارک سمره نشست و دست بیعت کرد و دیگر

با حضرت بیعت کردند که هرگاه از جا حرکت نکنند و گریزند پس واقع شد آنچه در سوره فتح گذشت ... و در

ح و نیز شیخ طبرسی روایت کرده است از ابن عباس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیبیه صلح را واقع ساخت

... با ایشان کردند ... سبیعه دختر حارث اسلمیه ... شد و به خدمت حضرت آمد پیش از آنکه از حدیبیه روانه شوند و شوهرش

مسافر که از بنی مخزوم بود به طلب او آمد و کافر بود و گفت یا محمد زن مرا به من رد کن برای شرطی که کرده و هنوز مهر خشک

نشده است پس حق تعالی این آیه را فرستاد

که ترجمه اش چنین است که ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه بیایند بسوی شما زنان مؤمنه هجرت کنندگان

پس امتحان کنید ایشان را خدا داناتر است به ایمان ایشان پس اگر دانستید ایشان را که ایمان آورده اند پس

بر نگردانید ایشان را بسوی کافران نه ایشان حلال اند بر مردان ... حلال اند ... بدهید که ... آنچه که ایشان ... خرج

کردند و هرگاه بیاید ... نکاح کنید زنان کافره را ... اگر ... مرتد شود ... بسوی کافران

... شما ... از ... و اگر ... مسلمه شود بسوی ... ایشان ... با ایشان

... حکم خداست حکم می کند میان شما و خدا دانا و حکیم است ابن عباس گفته است که چون این آیه نازل شد حضرت

سوگند داد سبیعه را که ... خدا آمده و برای ... شوهر ... که ... نیامده ... با طلب دنیا

... سوگند یاد کرد و حضرت مهرش را به شوهرش داد و زن را نداد و فرمود که من برای مردان شرطی کردم ... زنان

پس هر که از مردان ... حضرت پس می داد و هر که از زنان ... آمد ... مهرش را به شوهرش می داد و زن را نگاه می داشت

مع در هم جامع تفسیر اگر به در باب نزول این آیه غیر نوشته است اما مطابق نخواهد بود اخبار آنرا در تفسیر خود ایراد نخواهد کرد
چون دگر اخبار متوقف بر تفسیر آنرا نخواهد کرد مع آورده اند که بعد از این آیه مومنان اوداع مهاجرت کردند بازوج
ثابت بن دحداحه را در اوداع مهاجرت داده اند بعد آنرا آمد که

داگر زنان مرتد شوند و مرد ایشان کافر نشود فصل بعضی گویند این آیه منسوخ است بقول ابن عباس بعضی گویند
بعضی میگویند نسخ او اداگردن هر عاقبتی مشتمل بر نسخ نیست جامع نوشته جامع تر آنست که گوید حکم مشتمل است بر مفسوخ مع
بعضی عقاب کردن جامع تفسیر گوید بحکم معجزات که پس هر زوج شوند مرتد دیگر عقب آن زن مرتده چنانچه خواهش خواهد
آمد مع در حدیث علت دوم آنرا حدیث طاهر میشود که حاصل مشتمل از عقوبت و عقاب است نه از عقاب چنانچه خواهش خواهد
جامع تفسیر نسفی در مکه عقاب و عقاب کاهش این نزوج نسبت بزن مرتده است که عقوبت برای ازدواج او بدیگری
نسبت باقطاع او و میان ابرسیم با فوط دیگر است که بدیگر علت چنانچه خواهد پس بعهد

فصل امر مومنان اما نزاکه زنان ایشان بکفار رفته آمد شد اخبار نوشته

کرده اند از هر فصل علت این ابرسیم گوید که حق تعالی امر فرمود ان

جامع تفسیر گوید کلمات علت ابرسیم فعاقبتم را بمعنی فاصبتم
حاصل کلام حق که بفهم خلق نزدیک فهمیده و فعاقبتم را بمعنی عقوبت و اصبتم را بمعنی اصابت نوشته پس بعهد بدل غایت هزار اصابت
و عقوبت نباشد آمد مع و نیز موجب علت که بعد از این خواهد آمد بدلالت خود زنست که از عقوبت بری نگشته مرتده بلکه مرتد در
عقوبت باید بر امام است که بدلالت خود زنست که بدلالت فصل گویند که در سبب نزول این آیه آن بود که زنان چون
عقاب و علت و هر هر بن عبیره بجزیره بگذرند با مرکبان مانده موجود بن ام ضعفان او را بقطع نوشته در آورده
پس قوله تعالی مقصود و موجود که زوال خدا شده حرف علیه را بمعنی و بمعنی در کتب مصطلح علت از این مذکور است
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبر صادق جنبهای مروی شده اند که چیست معنی عقوبت در این آیه امام علیه السلام فرمود

دلالت این اخبار بر فساد قول کسانی که ابرسیم در تفسیر این آیه ظاهر است در هر صورت اخبار نزول آیه در مورد است تفسیر

فصل در تفسیر جامع مذکور است که چون آیه متقدم در حق زنان مهاجرات این آیه در حق مردان آمد و ایشان هم تا با خر نازل شده
مومنان آنچه مامور شدند در این آیه از اداء مهر زنان مشرکان اداء کردند و آنچه مرکان صرف آن زنان
کرده بودند بشوهر است ایشان دادند و مشرکان از مهر زنان که مرتد شدند چیزی بشوهر اسلامی ایشان
ندادند پس این آیه نازل شد که دان حاکم شرع تا با خر امر مع چنانچه در حد آیه نقد شد

و تبرسید از حد ا مع که شاید ایمان آورده باید حسابی ایمان بوصف

ایمان بیاید بخلاف بیعت ایمان است بواسطه تعذر در هنگام فصل بزنان که ایمان آورده اند بعضی از متقدمین
تفسیر در بیان و واز جمله بوعبیده بر سیدند از آیت فصل سیوم در دو کریمه از ده مع صحیح حکم مطلق
و بیان ظاهر میباشد آیت ی ظاهر دیگر است موش و حس رد حت کرده اند اشکال کنند که چون اصل خدا در
دو نخ که در دیگر راگذارد چنین صورت در دیگر کشیده بود نه فسخ بود که آنرا بخود گرداند پس فرمان داد که دیگر را بدستهای کافر
ده کراف دیگ پیر مرد گوید دیگ کان مرد بود
ذف همه صنما دیدند آنرا که خدمت بادار را کرده بودند و هب مسجد شده بودند و کان بنیان آنجا بود که همه را بقصد خدا در ساخته
چون این حق را دانستند شنیدند که کان نیک مرد بوده است نیک مرگ نوح نوا و اوگرم و ابرهام گرم مرد ایشان خدمت خود
کردن من مرگ نوح با شما چنانچه بوادم یوسف با برادران خود در گذشتن کرد بر ایشان مذمت بصرف نیست

خبر مذمت خشب بنا امر فرزند مرآمرده خدا نیز او را داد و بیم نزدیک کنند کان است

پس فسر بود که حد اسکه خدا دیگر را حرام کرده باشد و زنان که با ایمان در بیعت آورده اند پس ایشان حرام است حرمت خدا
نادر و قیمت شوش نگذارد باید شد و حبس را باید برید و کل حبس را قطع باید کرد و هم شد ماهش را بر و شان
عدل نیست که بزار کس که تعرف کند و اجب بود نه پس بر کفت که عفت او نخواهد که مزار عفت خانها و بیار قرا
در کار است پس حضرت رسول بود آنرا که کم او نخواهد و بزرگ صحیح دیگر فسر بود که کم حرام است حرمت خدا
و عدل بوده است کسر را که کیک و اعدل شود و است و عدل این بار کسر عدل گوارد بود و بر اس من در چهار
یک عت رد عدل شده بود و روایت صحیح و موثق دیگر از امام محمد باقر علیه السلام و روایت موثق دیگر از حضرت صادق
علیه السلام سئوالت که در این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بر بنا بیان برید که مراد کسیکه قبل از نزول این آیت با حرام
و نکاح کردن چیزی نزد و بعد از نزول آیت و حرام شد بر کسیکه قبل از نزول آیت با حرام و نکاح کرده است جایز
ترین اوزه خدا که امر فرموده که از طاعت خدا بترسید بر کسیکه بر زنان خبیث فضیلت دارد و بر زنان کافر و بر زنان
خانه پیشه پس کسر که عمل او کند با هر کند جب نکاح او نزد آید مراد کسیکه هر دو خواهد که در جا بجایت شده بود و بر ستم و کسر و عدل شد
که پیش از این بود همه در زنده پس من است نه زوجیت بعد همه را باطل کرد و هم حرمت کسر و حلال بود جایز جایان از
نزدم که اخبار اهل کرد نشده است مرکدام در روایت اخیر پس با بعد حکم خطاب کرد که بدیگر بایمان بود بدیگر شد
برای بعد فرمود نوح نیست دادن بعد دوم که بدیگر بود و مراد اینست که بدیگر بعد از این حکم را حکم نشده بدیگر

بوی جود می آمده و دامن چاک کرده بروید که شما [illegible] پس ایشان بیرون آمدند بطوری که گویا از قبر
زنده شده‌اند و بیرون آمده‌اند و چون [illegible] بودند پس مسلمان شدند و با آنحضرت بیعت کردند
و دیگر [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
در روز فتح مکه در مسجد نشست و با مردان بیعت کرد تا وقت نماز [illegible] بیعت گرفت تا وقت
عصر [illegible] برای بیعت زنان [illegible] این آیات را فرستاد

یعنی ای پیغمبر هرگاه بیایند بسوی تو زنان مؤمنه که
بیعت کنند با تو بر آنکه شریک نگردانند با خدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند
و نکشند اولاد خود را [illegible]
و نیاورند بهتانی را که افترا کنند میان دستها و پاهای خود [illegible]

[illegible]

گذشته است [illegible] پس حضرت [illegible]

[illegible]

سبب نداشتن یا بر اصول متفق و ثابت و موجه نگرفتن

همچنین که کافران نابینا شدند

حاصل آن زنده شدن و بیدار گردیدن اصحاب قبور یا از خواب شدن مردگان یا از کفر چون ثمود و غیرش آن
بآن مردگان رسید یا همچنان که نابینا شدند کافران را بعد از آنکه مردند و آخرت را معاینه دیدند حاصل آن
آنچه مذکور است که هرگز معجزه را در قرآن کار دیگر نیست جز اینکه خداوند اول اورا با ایمان امم سابق نموده و دیده بینش را
نور بدهد و خود در آن زیادتی بدیگران نخواهد فرمود سورة الطلاق

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه و تفسیر و بیان و تاویل کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم و آداب تلاوت
این باب در دو خطاب اول خطاب الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ثانی خطاب الی الامة و بیان هر یک
قسم اول مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان آنکه مراد از خطاب چیست و فصل دوم در بیان آنکه
علی وجه

مع تمام این خطاب بچه عبارت است فصل اول در بیان آنکه مراد از خطاب چیست بدانکه
تحریف رسانیده که اگر چه بشنیم که کدام علی صحیح تر است بلکه هر چند در هر یک تامل کنیم ما را بجز حیرت
هر گز دیم خواهد آمد اما از ترجیح بلا مرجح ما چه باک چه هر یک از این اقوال که مذکور شود قسمی است و چون در روز
قسم از کرده و خواهد آنچه عمر گذشته از آن فصل آمد این آیه نازل شد مع که نزدیک است ارکان
که ایمان آورده اید چون مرگ یکی از شما فرا رسد یعنی چون نزدیک شود بمرگ و علامات آن در او پدید آید چنانچه
علماء تفسیر مع گفته اند که نزول این آیه اگر چه در حق وصیت است اما مگر گفته شد که حکم این سبب نزول منحصر
خداوند رسول چنانچه فصل چهارم از پیشتر گذشت که این خطاب با صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است
یاد کرده اند و در حالت امر او گفته اند و بعد از گذشتن در باب امر المومنین علیه السلام و خداوند آگاه است که ایشان را چه باعث
خود نخواهد کرد و قصور که چرا در عدد مرگ نیامده چیزی را که خدا گذاشته بود و بگذرد خدا ایشان را امور موجبه نیامده بود تخصیص آورد
ایشان است و اگر چه تصریح نکرده اند و در دل نهفته باشند یا از ذکر خود خاموش باشند مع گمراه نیامده اند ایمان و بتمام حافظ
شده اند و این تنها است دون مذهب که بر حق است از جهت آن که هر گونه مرگ که شهادتین را بگوید او مومن است هر چند در دل انکار
کند و دلالت بر بطلان اجماع مذهب مرگ نه اما مع اما دوم از خطاب که گفته شد اجواب که ما را ایمان آورده اید چه گوید چون که ایمان
نیاورده اید و لکن بگوید مسلمان شده ایم و هنوز در خانه نرفته ایمان در دل ما راسخ نشده مع بزرگ در دل ما ایمان نیامده
سلام الله العزیز حفظ نسبه شعار من است بگمان ایمان حفظ شده ایمان تنها است و کار مومن کشف ایشان محض قول است و
تحقیق انجام است حاکم ایمان کار ایشان نیست هر چند عمر ایشان مرگ است اما دل حفظ شده است بمرگ کبار و خفت و خفیر
که مرگ آنها و خصلت کبار ایشان گردد و کبار و صغار و ترک واجبات و ارتکاب محرمات و اصرار بر صغار و مجموع
معتبره ظاهر شود دوم عقاب شده باشد مجموع واجبات و مرگ بجمیع محرمات و این نیز از خفیر خواهد ظاهر شود
سیم یقین عقاب شده بر خفه برود که کلمه باشد واجبات و ترک بعضی واجبات و مرگ بعضی محرمات و مگر دیات چهارم نقض

علی مرتضی

قاعده خفه صورت یا عدم کلمه توحید یا بعضی از آن یا عدم تصدیق چنانچه سابقا مذکور شد و اگر اعاده ثبت دلالت بر عفو
اول مرگ نه چنانچه از حضرت امام زمان علیه السلام منقول است که اصحاب کبار نه موحدند و نه کافر بلکه منافقند و همچنین
در احادیث بسیار وارد شده است که ترک الصلوة کافر است و مانع از کلمه توحید و ترک حج کافر است و
در وقف زنا مومن نیست و شارب خمر در وقف شراب خواران مومن نیست و در وقف و در سر مومن نیست و تارک
جمیع ایمان در وقف زنا و در معارف مرگ نه و همچنین عاق مرگ نه و عدم اتصاف ممات و اما ثبت و عقوبت
و عذاب ثبت در دنیا و آخرت زیرا که کسیکه اجتناب کند از کبار مرگ نه از این جهت و او مکفر و مغفور است بعض شرایط
چشم مقاله بعقد ثبت بقصد جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات باشد چنانکه در باب اسلام شده ثبت از جمیع گناهان که مرگ
بجز مرگ و بالنسبة از کبار ثبت از کبار مرگ نه بجز از واجبات و فرق این ایمان من شدن بعقوبت و عذاب است
فقط تفصیل مقاله در نوع دوم در وجه ششم عقاید حقه ثبت بتفصیل مرقوم گشت و بجمیع واجبات و ترک جمیع محرمات
مکلوفات و اتصاف بصفات حسنه و تنزیه نفس از رذائل و قبیحه چنانچه در جمیع مقامات مومن و صفات صالحین
مومنان مذکور است و داخل شده باشد و این ایمان مخصوص نبیه و وصیه علیهم السلام است چنانچه در فصل سوم
با مبرالمومنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مسلم شده است و در تفسیر قول خداوند ایمان مسلم مکرمان مع
چنانکه در مخصص گفته شد حاصل آنست که جمیع معاصر خدا بلکه اضداد و نقیض امر او نیز مقدس امر او است و در
ترک امر اضداد و کون در جمیع اوقات مامور به شده باشد و در تفسیر قول خداوند اگر تسلیم کنید ما را بجز ایمان و نیابت که از اوامر
نهی به و اجب واقع شده باشد از ذریعات کبار و قرب نزدیک و احوال و شدائد بلکه اضداد و نقیض کبار و الهامات خفیه و امر ظاهر که حفظ
از ورود ترک اضداد نیز است مختتم حفظ شده باشد بدون اتصاف مقامات و شرایط که بر ایمان ترتب مرگ شود و در ذیل ایمان ثابت
ثبت در جمیع وقت و فرض از کبار مرگ نه بدون اتصاف مقامات و شرایط که مرگ کبار مرگ نه و مرتکب کبار مرگ نه یا
مشکل گردد یا عمد باعتقاد کرده و در آخر نوع گمراهی سبب مرگ نه چنانکه در قول یزید و دیگر غالب ثبات
و عمد کرده مشتی ثواب نباشد یا مشتی ثواب نباشد و عمد در مقام نباشد و نیابت یک قول
مقاله داخل جهنم نشود که در جزء ترک وقت عفو تنها مراد وارد شود و نیابت عمد در جهنم نباشد
و مشتی عصوه شفاعت شفیع در قیامت و اکثر مسلمین ادعیه ایمان مرتکب کبار مطلق مرگ نه یا فوراً مرگ نه یا شرط
عدم الطاعة در مرگ نه و چنانچه در مشتی در بعض نقد اقوال و بر مرتکب مرگ نه ثبت بلکه نیابت که موجب از نیابت او شفیع
صدور نشود چنانکه مذکور شد و در کفر که مقابل این ایمان ثبت دارد عمد جمیع قول ارباب مذاهب باطل گفته
و شرک کردن و خطا کردن و سایر فروق بشمول اندیشه و ظلمه و قاصر و کبار نیز دارد و بسیار دور که غیر شیعه اثنی عشریه
دلائل را مرور که هر دو دین اسلام شیخ طاهر الکذاب و صحیح که مستدرم اتصاف حین اسلام شیخ از دو عمد و نشود که در دل
اعتقاد و بنیاد نداشته شیخ در چند جهت و بعد اهم علیهم السلام شیخ دارد و بنیاد نیست نیز گفته و شرک و این ایمان نابود شده است
که عوض و بالش محفوظ شیخ دارد و در الحان تولیت کرد و مشتی بمراث از صلحای شیخ و سایر علماء طاهرین برادر و بنیاد

ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من شبیه‌ترین مردم‌ام بحضرت
آدم علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام شبیه‌ترین مردم بود بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش خود [illegible]
بده نام نامیده و صفت مرا بیان کرده و بر زبان هر پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است و در توریه [illegible] نام
مرا بسیار یاد کرده است و کلام خود را تعلیم من نموده و مرا باسمان برده و نام مرا از نام بزرگوار خود اشتقاق
نموده یکی نام او محمود است و مرا محمد نام کرده و مرا در بهترین قرنها و در میان نیکوترین امتها ظاهر گردانیده و
در توریه مرا احید نامیده زیرا که بتوحید و یگانه پرستی خدا جسدهای امت من بر آتش جهنم حرام گردیده است و
در انجیل مرا احمد نامیده زیرا که من محمودم در آسمان و امت من حمدکننده‌اند و در زبور مرا ماحی نامیده زیرا که
بسبب من محو می‌نماید [illegible] بتها را و در قرآن مرا محمد نامیده زیرا که در قیامت جمیع امتها مرا ستایش
خواهند کرد بسبب آنکه بغیر از من کسی در قیامت شفاعت نخواهد کرد مگر باذن من و مرا در قیامت حاشر نامیده
نامیده زیرا که در زمان امت من بحشر متصل است و مرا موقف نامیده زیرا که من مردم را نزد حق سبحانه می‌دارم و مرا
عاقب نامیده زیرا که من عقب پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نیست و منم رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم و منم
مقفی و منم مقفی که از عقب پیغمبران مبعوث شدم و منم قیم جامع کامل جمیع کمالات و منت گذاشت بر من پروردگار
من و گفت ای محمد من هر پیغمبری را بزبان امتش فرستادم و ترا بهر یک زبان فرستادم و تو را بر هر سرخ
و سیاه مبعوث گردانیدم و ترا یاری دادم بترسی که از تو در دل دشمنان افکندم و هیچ پیغمبری را چنین یاری ندادم
و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم و بر امتهای پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتها که از کافران
بگیرند بسوزانند و عطا کردم بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را که آن سوره فاتحة الکتاب و آیات سوره بقره است
و برای تو و امت تو جمیع زمین را مسجد [illegible] و خاک آن را [illegible] گردانیدم بخلاف امتهای گذشته که [illegible] نماز را در [illegible]
[illegible] می‌کنند و خاک زمین را برای تو پاک کننده گردانیدم [illegible] تو دادم و یاد تو را [illegible]
مقرون کردم که هرگاه امت تو مرا [illegible] یاد کنند تو را [illegible]
و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که گروهی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و سؤال کردند که چرا
محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده‌اند فرمود که مرا محمد نامیده‌اند زیرا که ستایش کرده شده‌ام در زمین
و احمد نامیده‌اند زیرا که مرا ستایش می‌کنند در آسمان ابوالقاسم نامیده‌اند زیرا که حق تعالی در قیامت [illegible]
قسمت می‌نماید پس هر که کافر شده است و ایمان بمن نیاورده است از گذشتگان و آیندگان بجهنم می‌فرستد و هر که ایمان
آورده [illegible] بپیغمبری من اقرار [illegible] بهشت می‌برد [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] بشیر [illegible]
[illegible] و در حدیث موثق دیگر روایت کرده است [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
ده نام بود پنج نام در قرآن است و پنج نام در قرآن نیست [illegible] ح [illegible]

[illegible]

روایت کرده است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ده نام هست در قرآن محمد و احمد و عبدالله و طه
و یس و نون و مزمل و مدثر و رسول و ذکر چنانکه فرموده است که [illegible]
مع الحدیث ح
و ابن بابویه بسند معتبر [illegible] روایت کرده است که حضرت مسیح علیه السلام [illegible] از قوم خود غایب شد [illegible]
و قوم او و شیعیان او [illegible] شمعون بن حمون [illegible]
غایب گردید [illegible]
ضایع شد [illegible] مردم [illegible]
مردم [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
عیسی [illegible]
که میان عیسی و محمد [illegible] پیغمبری [illegible]
[illegible]
[illegible] ح [illegible]
و در حدیث [illegible] ح [illegible]

ع [illegible]
او دعوت کرده [illegible] مع [illegible] حل [illegible]
[illegible]
مع [illegible]
حل [illegible]
[illegible] ح [illegible]
[illegible]
[illegible] ح [illegible]
[illegible] ح [illegible]
[illegible]
[illegible] حل [illegible]
ع [illegible] ح [illegible]

[illegible]

صحـل ... ابن بابویه مع در تفسیر این آیه مراد از نور خدا در این آیه ولایت و امامت امیرالمؤمنین است که
کافران میخواستند که خاموش گردانند و اتمام آن نور بقائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه صحـل
کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که میخواهند که فرو نشانند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را
بدهنهای خود و خدا تمام میگرداند امامت را و دلیل بر ... قول ... لیظهره علی الدین کله
زیرا که نور در این آیه امام است و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است که بقائم آل محمد
علیهم السلام ... غالب میگرداند او را بر همه دینها تا مرتبه که دیگر غیر خدا را نپرستند و همه او را عبادت کنند

صحـل ترجمه و تفسیر این آیه در
سوره توبه گذشت مع ... و دانستی که ح ... در این وعده الهی ... دین حق آنحضرت عالم را گرفت
و تمام این وعده در زمان قائم آل محمد علیه السلام خواهد شد ان شاء الله تعالی س مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت
صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود ... که ایشان جمیع روی زمین را بگیرند ... که ... را و آنچه ...
و جمیع ... هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان ظاهر نمایند و دین خدا را ... پس ... میگوئیم
از مقصد ... که ... نزد حضرت رسول خدا ... انشاء الله ... آنچه ...
از ... کار ... و آنچه ... از تکذیب ... و ... و لعن کردن ...
و ... و ... خدا و رسول ... و تشبیه کردن و ... کردند
... حضرت رسول خدا ... شود ... ما ... میکنند ...
شد پس ... حضرت فاطمه صلوات الله علیها و ... از ابوبکر و عمر ... مع ... آنچه گذشت که س پس ...
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... رسالت ... صلی الله علیه و آله در روزی که
... و ... کردند و ... مبارکش را شکستند و ... که ... دو ... تا ...
... که ... روز ... از برای ایشان ... کردی
پس ... من کردند ... که ... مرده است
داگر ... پس ... از جانب خدا است که ... حضرت ...
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

ذکر بعضی آیات ... و فتح ... و ... سبحانه و تعالی

س مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مگر آنحضرت بر همه دینها ... غالب نشده است فرمود که ... اگر غالب
شده بود ... و ... در ... نماند بلکه این در ...
در بعثت رسول صلی الله علیه و آله ... در آن آیه ... سوره ... و ... فاتحه ...

گذشته

کلمه ... مع الحدیث خطاب دوم در ذکر ... از ... جهاد و ... حضرت رسول ...
ح شیخ طوسی ... معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ... مسلمانان
... نازل شد ... اگر مسلمان شوند
... جامع ... و ... ایمان ... و ... مرتبه
... آیا ... شما را ...
... صحـل ... خوانده اند ... از عذاب دردناک

مع جواب سوال ... چنانچه صحـل علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در ... که ... میخواهیم ... که ... مرادیم ...
جمیع ... که ... ایمان ...
و رسول و جهاد کنید در راه خدا ... ایمان آورید ...
و ... این بهتر است از برای شما اگر از اهل دانش باشید جامع
گویا که ... ایمان آورید و جهاد کنید ...
نجات ... از عذاب دردناک بلکه بهشت ...

...
... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ...
... بهشت ...
... صحـل ...
...
... مع ... الذین آمنوا ... ایمان ...
... صحـل ...
... علی بن ابراهیم ... مع ... ح
...
...
... ح ... مع ...
گذشت مع ... گذشت ... صلوات الله

علیهم اجمعین رجوع نمایند این است آنچه مطلب و منتفع گشت و در موضع [illegible] نیست و ثابت [illegible] در خصوص [illegible]

رجعت که منتهی است می‌شوند بلکه خواص مومنان [illegible] از امر رجعت [illegible] مومنان را [illegible] خواص

مامور ساخته فرموده که

ح در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که موسی علیه السلام

حدیث کرد قوم خود را [illegible] پس [illegible] کردند [illegible]

[illegible] علیه السلام حدیث کرد قوم [illegible] که [illegible] ایشان بودند [illegible] کردند در

[illegible] و [illegible] کردند [illegible] چنانچه حق تعالی فرموده که

[illegible] آوردند طایفه [illegible]

شدند طایفه [illegible] بخشیدیم آنها را که ایمان آوردند [illegible] غالب [illegible] حوادث [illegible]

اصحاب [illegible] اند [illegible] سوره [illegible] مع [illegible] گفته که ح در حدیث معتبر از

امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حواریان [illegible] شیعیان ما [illegible]

[illegible] که حواریان ما اطاعت ما [illegible] کنند [illegible] حواریان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] رفته است [illegible]

[illegible] می‌کنند [illegible]

[illegible] ح در حدیث معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جامع [illegible] که [illegible]

[illegible] نقل کردیم ح و در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که [illegible] علیه السلام دوازده نفر بودند [illegible]

ایشان [illegible] بود [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مداومت کند [illegible] سوره [illegible] را در نمازهای

واجب و سنت [illegible] جامع مع این [illegible] سیصد [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] یازدهم [illegible]

است از شهر [illegible]

از [illegible] شهر دوازدهم

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری